

١  
وَبِاسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَمَعْمُ بِالْخَيْرِ

الروح القدس

حامدا لمن ظهر سره بحقيقة الانسان فجعل في الارض

خليفته وجعل قلبه بوسعة لظهور الانسان امانته بعد

كلمات التامات لقدس شانه حضرت الوجود الكامل

العظيم الاعظم العلي الاعلى جل سلطانه ومصليا على من

خلق من نور الله فظهر به كات السر وخلق الاكوان من

نوره جاء توسط الفيضان لجو و الكامل الرحمن فجعل الله



منظر ربوبية انوار الله ليس صاحب خلق عظيم شافع اشد المذنبين  
وسيلة اشد المتحررين بفضل البهائم اذ استغفرواوم بحجة فحضر فبعثه الله  
الرحمن الرحيم بثمان المنقوص بوجه الاخص بحض رسالته بعد وكل معلوم الله  
تعالى افوق مكانه حضرة الشهود الشامل خليل المجلوب لي احمد <sup>محبتي</sup> وبلبل المحبتي  
جيب الالهى حميد محمود صاحب قباب قوسين او اولي عالم اسرار الاخفي  
تم برأيه بالتحيات الطيبات بالصلوة والسلام الله التامة تام البركات عم  
فيضانه وعلية واصحابه الطاهرين الطيبين المجلوبين اعلين الاعلى المحبين  
اكمل الايقان اشرف الايمان افضل النسب اشرف الحب بفضل الرحمن وعلية  
المجاهدين المجذوبين اشرف الكلب مكرم الايقان اعجب الايمان بكرم المنان  
بعد وكل معلوم له سبحانه وعلية جميع الانبياء والمرسلين وملايكة المقربين وعباد  
الصالحين قاريا للغاتحة الجامعة بكمال الشناء والادعاء ميكونه فقير حقيرة ال محمد



اضعف فی آدم بن اسمعیل بن بهو و ابن حاجی یوسف بن یعقوب بن دست  
 بن اقبال بن سعدی بن قلندر که از نسل شیخ المشایخ سید محمد که از اولاد  
 سید علی ولد سید اسمعیل صاحب الاخبار ولد سید ابراهیم برادر خور و امام  
 علی رضا ولد **لهم** کسی کاظم است اللهم صل علی محمد و علی آله و صحبه و تبعه کمال  
 حجت و رضایت موصلة کمال انعامت و فضلت لجميع امته بقدر کل معلوم  
 و سلم و بارت کذلت و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و ملائکة المقربین و عباده  
 الصالحین علی ذلک برحمتک یا ارحم الرحمن . این رساله است مسمی بنکات الابرار  
 برای فرزندان و برادران و طالبان صادق اهل فطرت سلیمه منصف الفطرت  
 که مبرا از هوای نفسانی باشد به نکات لایقه باشارات رایت و در معانی فایده  
 بتحقیقات حقایق ضروریه تکمیل ایمان حقیقی چنانچه برای حصول حقیقت بعضی  
 مسائل اجمالیه عقاید اسلامیه متفق علیه بر رفع خدشات متفرقات مختلفه خلاصه



و اخلا فیہ فقہاء کرام و عرفاء عظام تحقیق تحقیق مستحق باشند مثلاً در بیان  
 نسبت ذات و صفات باری تعالی عقیده لازمی بر مومنین چیست یعنی لا اله  
 و لا غیره که متفق علیہ است قوله علیہ السلام و الصلوٰۃ لا تجتمع امتی علی الضلالة  
 و ازنا و انلی کتہ حقیقہ این کلمہ اجمالیه کہ بتفصیل فقہاء و عرفاء و متاخرین تحقیقات  
 اختلافیہ واقع شدہ اند اگر چه چندان محذور صوری نیست زیرا کہ بر تحقیق  
 طرفی از طرفین حکم اجتماع است نیست و اگر متاخرین مابین خود بر یک طرفی  
 اجتماع خواهند حکم اجتماع بران محال بود چرا کہ تا چند کس ہم از علماء بدان  
 سوالی متعرضانہ باقی داشته باشند حکم آن متفق علیہ نباشد نکته در  
 این چنین مسائل تحقیقی اختلاف نما از متفق علیہ سلف اگر چه اختلاف خفیه تر باشد  
 چون بر قابلیت قبول تحقیق مختلفہ خود بودہ باشد اگر اختلاف بی ناپدید  
 بحمل استیقرار خلائی بق محل خطر باشد زیرا کہ کشف سری جنائی و بایمان علم



نورایقان حقیقی متحقق گشته است که حضرت حق تعالی بر محض اطلاق صرف بر عین  
 بحث اقدس کمال عظمت و جلالت مقدسه است از پناست که اختلاف است <sup>در</sup> حجت آیه  
 پس بران طلاب اهل بهم عالیه و صاحب فهم متعالیه در تکمیل مراتب و ایمان ایقان  
 بتحصیل درجات کسب و معانی تحقیق حقیقی چه نعمتی خوشتر ازین و باین بنده <sup>ضعیف</sup> احقر  
 در مانع بی حیل از خادمی حلق الله سبحانه چه خدمتی بهتر ازین که همان کلمات احسان  
 متفق علیه در عقاید اسلامی من حیث تفضیل مناسبت و موافقت نقلی و عقلی <sup>صلی</sup>  
 بتحقیق صحیح متحقق صریح گردند بوفیق الله سبحانه و بفضله تعالی منه الرشاد علی صراط  
 السداد <sup>نکته</sup> واجب بران کما انکه هر چه موافق تحقیق اصلی تحقیق حقیقی نتوانند دریا  
 بخلاف مقرر عقاید متفق علیه نگرانند و ظاهر وجود این متصدی امی عامی را در میان  
 نه بینند و بخدشات محمولات متعرضانه بهوائی نفسانی غم و غصه نخورند و بغریب و سوسه  
 شیطان درین تحقیقات ملقیات رحمانی که مثبت تجربه قبول محمدی علیه و علی اله الصلوٰ



والسلام تم بر نامه و اجابت حضرت مادی حق العلام عم احسانه بکرامت کثیره المام  
حقانی بعلم لدی موبی اصلی نصیب شده اند از تحصیل محقه و تحقیق حقه باز نمانند  
و از بند نادانی رهایی جویند تا باشد که از پایه تقلید صرف بمرتبه تحقیق اشرف برسند  
که قیمت هر شی بر قدر اوست و قدر هر کس بر سمت علم او و چون به کلام حدیث <sup>بکیست</sup> میسر  
بعضی جا که الفاظ متشابه بر امثال ظل و اصل بنسبت حضرت حق و ظهور و اوقاف  
وارد گردند در خاطر غریزی خدشه نکند و چیرا که پیش ازین هم در کلام اولیاء اوتقا  
اینچنین عبارات متعلق گشته اند و امثال این اطلاعات اگر چه در ارباب طوایف <sup>محل</sup>  
شرح واقع نیستند اما در احادیث قدسی و نبوی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام  
نظر باید کرد که بسیار واقع شده اند چنانچه مجیدین کرام پوشیده نیست و آن از جمله  
متشابهات باشند اما اختیار این فقیر بحین الفاظ بنا بر ضرورت از تنگی میدان <sup>تست</sup> عبار  
و مراد از این بمناسبت اصل و فرع و چشمه و آب و صورت و عکس و امثال آن نیست



بکات و چنین الفاظ مراد بنسبت مجهول الکلیف است بمناسبت نور و پرتو علی هذا

القیاس که دلالت کند بر نسبت معه و هم الکلیفیه و سوائی این معنی مسطور

حقیقت تحقیق از اطلاقات کلمات ظلی و اصلی من حیث تفصیل بحسب مراد مدعا <sup>بنیتی</sup>

بفهم خویش پیشتر بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی **کلمه** لازم بر اتقوا انکرا بغير

صاحب افاده استغاده منصف الفطانت به باب این تحقیقات را بقل و قال <sup>بکلیفیت</sup>

و ازین نقل عبرت گیرند تعلم الکلام والنظر والمناظره فيه و رای قدر الحاح <sup>مکروه</sup>

لما روي ان ابا حنيفة رحمه الله تعالی نمی انبه حماد اعنه فقال يا ابت رايتک <sup>فما تنها</sup>

فقال يا بني کنا نتمکم فيه وکل واحد منا کان علی راسه الطير مخافت ان یزل صاحبته <sup>وانتم</sup>

اليوم تسلمون وکل واحد منکم یرید ان یزل صاحبته و هذا کما راوه ان یکفر صاحبته <sup>من</sup>

اراد هذا فقه لفر قبل ان یکفر صاحبته المختار من الجواب فی هذا المسئلة ان المکره کثر <sup>ت</sup>

المناظره فيه والمبالغة فی المجاوزة لان ذلک یؤدي الی اثاره البدع والفتن



و تشوش العقایه و هذا مکروه تعلم علم الشرعیت لیعلم الناس فضل من تعلمه  
 لاجل لان نفعه اکثر و ذلک التعلیم عمل منه و دخل تحت قوله علیه الصلوه و السلام  
 تعلموا ما شیئتم فلن توجروا حتی تعلموا و اینجا نکته ایت باید دریافت <sup>علم</sup> فضیلت  
 شرعیت درین قول بحکم جامع واقع است نه سوائی علم عقاید ایمانیه بدکیر علوم شرعی  
 و اگر همچنین دانند پس این <sup>بقیة</sup> فضیلت کثرت عمل است و این افضلیت کثرتی باشد  
 نه قولی و معلوم است که بمناسبت اعتبار درجه قوت اعتبار و درجه کثرت چه تفاوت  
 مفضولیت و ارجحانچه تفاوت و افضلیت درجه نفس ایمان و یقین حقیقی اگر چه  
 تقلیدی باشد به نسبت درجاتی فضایل نفس و رد و وظایف از عبادات و دیگر  
 و از نفس این عبادت که بدرس و تدریش واقع است و الله تعالی اعلم بحقی الحق  
 سبحانه و این رساله مبنی بر چهار فصل است **فصل اول** در بیان حسن عزم  
 و حسن سلوک و عرفان مقاصد اصلی **فصل ثانیه** فی نکات الوجدانی بآیه



حقیقه

الحقایق اما این فصل بر دو نوع است نوع الاول در بیان تحقیق تحقیق اصلی صفات  
 و اسماء و احوال حضرت آله حق تعالی نوع الثانی در بیان تحقیق تحقیق نسبت  
 حقیقی صفات و ذات حضرت جل و علا **فصل الثالث** در بیان تحقیق حقایق اشیا  
 و این فصل نیز بر دو نوع است **فصل الرابع** در بیان توحید بحقایق کلمه شهادت  
 در بیان بعضی اسرار غریبه فی الایات و الاحادیث و الاقوال سنکات متنوعه  
 اسال الله ان يجعل نیاتنا خالصا لوجهه و مقرونا لاجابه بان یکفر الذنوب لی یا  
 ین توصل بفضلک بمحض فضلک کمال فضلک و ان یغفر لنا و الوالدی و لمن توالدوا  
 یجمع المؤمنین و المؤمنات بحرمات محمد و اولاده و اصحابه و اتباعه و اجماعه  
 اجمعین علیه علیهم الصلوات و التسلیمات برحمتک یا ارحم الراحمین **فصل الاول**  
 فی نکات حسن العزم و حسن السلوک و عرفان و مقاصد الاصلیه و ترغیب علی الهمة  
 بآثار المحققه متضمن حکایات اجمالی در احوال فقیری که درین زمانه محمدی المشتهر



بدان معامله است و الله يقول الحق و هو يهدي السبيل محمد بن حسين  
 و نومن به و نتوكل عليه و نضلي على خير خلقه مقتدا السالكين المحبين المحبوبين  
 ما مورالا مرقل انكتم تجبون الله فاتبعوني بحسبكم الله و يغفر لكم ذنوبكم  
 و الله عفور الرحيم و قل هذه سبيلي ادعوا الي ابي دلي بصيرة انا و من  
 اتبعني و سبحان الله و ما انا من المشركين محمد مصطفى صلى الله عليه و سلم و علي  
 اولاده و صحبه و تبعه و احبابه و سلم و بارك **غزل** مان بده اي عشق  
 و طانه سر عشقي بشنوا ز افسانه مير و دهم چون حكاييت عامه و در حكاييت  
 نكته فرزانه عرض احوال يكانه خوش بود مخفي اندر صورت بيكانه  
 متقي خوشن لي تكلف مينرديد فارغ از تكليف مرسومانه اين وان ديد  
 مرايي بود و بس خاص آمد وجه صد يقانه هر چه ميكويي بگو از راز ياره  
 خوش بود در مجلس يازانه كار بانك پيشي اغيار نيت احوال مد چشم اغيارانه



عشق کار بالغ ابله بود عاشقی کی رست فی طفلانہ فی می عشق است  
 نصیب ناصحت میرسد پر کامل الیماۃ عالم و جابل ضعیف و ظالمی  
 آمد انسان اقبل و فناۃ قصه از عشق عاشق پیش کن خواۃ تذکیر است و  
 خواہ منانۃ حسن القصص آمدہ اندر کتاب قصه احوال عاشقانہ  
 فقیری کار افتادہ معاملات حب میگوید کہ روزی پدر من  
 غفر اللہ تعالیٰ و نوبہ گفت وقتی آن پدر در عالم را علیہ و علی الہ الصلوٰۃ  
 والسلام خواب دیدم در میان سراپردہائی نورانی بر کرسی نشسته  
 ما را پیش خود طلبید و بہ دست عزت کریم بر سینہ خود عظیم مائید  
 علولہ واری جزئی از سینہ مبارک بر آورده ما را او و باذن انحضرت فرمود  
 بروم بعد از آن از صلب پدر در شکم ما در بطور خلقت شد و معلوم کردہ اند  
 کہ خلقت من از آن علولہ است و از ایام طفلی بشارت عجیبہ و اشارت غریبہ



در خواب و بیداری از رواجیان مبرور بود و دام از آفت او باستانی <sup>طغیان</sup>  
 و جوانانه مصون و با ادب و صلاح مقرون ماند و بوجه اویسی به تربیت  
 جذبه کیفیت غریبه مربی بود و لیکن چون مرئی خاص بود و م قیام <sup>صل</sup> نشست و موی  
 بکمال نشد و چون جا نوبه خاص عنایت خداوندی در رسید جد و جهد را <sup>پیش کردم</sup>  
 و در خدمت اکابر طرق شطاریه و حشویه و قادیانیه و نقشبندیه سلوک کردم  
 و خدمت مهابدنی و مالی و جانی بر تکت جا و عزت با اختیار خرابی و بی سنگ خود  
 عجایب غریب بودم و ترک دنیا کرده حرکت را نصب عین نمود و بنی مراد چنان  
 پروا ختم که از اطوار دنیا دارانه و فقیرانه و صالحانه و صوفیانه هیچ ناموسی  
 پنداری جلی یا خفی قولاً و فعلاً و حالاً و در حلا و ملا از من کمتر ظاهر می شد  
 چسبیت دنیا احمق آباد حاققت خانه کینه ویرا بل هو آتش زده و بر آتش کس ندیده  
 ابل فطرت را در واسوده بهرستی ابل غفلت رست خوش میخانه <sup>لعوب طنگان</sup>



کار دسرور پر غرور سازش تدبیر او باز بچه طفلانه قطع او وصل

وصلش قطع پیش عاقلان عاقل اندر ابل و چون ابل می دیوانه زارتا

رنج تعلق آن محنت کی ربد واربد مرد سلیم الفطرت مروانده و در شورا<sup>بل</sup>

هوا ورنه ببادت میدهی جمع دین و دل چو ذرات هوا پراکنده و برابر هوا<sup>بفضل</sup>

افضل سکوت است کرچه سک نی سکوت زعم چون ابل هوا حقیقت سکوت<sup>نی</sup>

صفائی رست سده سپند ری حفظ و لرا از فساد حق یا جو جانده تو ده

رعنا غبار آخرت معراج آنکه کرد باد اندر تماشا خود بخود پیاخته<sup>دنا</sup>

چون حجاب آب جاری می رود کی دل آساید بدان ابل خرد و فرزانه

ترکها راس العباد و چهار اسل الخطا اندکش بهم بس بلا و رفهم شیارانه

حسن الاعمال ترک ماسوائی حب حق ایکم حسن عمل اینجا بود و مرزانه

خلق اکا ریت برانی نجالتی بغیر مرد وانا را بس این یکت نکته و انایا



لیکن چون گویم چه گویم فطرت بشریتی مقتضی بر لحنه بر حال مختلفانه  
 چون بود پاکت از تعلق غیر در دنیا کپی چون بود پاکت از سیاهی در <sup>کاشانه</sup>  
 ظالم و جاہل چه گوید هر چه گوید خویش را صغف حقیرنی آدم بهم و مانده  
 فضل تو در کید این در مانده و پچاره را یا مجیب الدیاع بر احوال مضطرانه  
 و گوید اگر چه زمانی چند از غایت قبض مضطرب میماند اما آخر که نتایج  
 کثیره فرا گرفت در فطارد و سماع بمشهودات عالیہ و بنحو و یہا متعالیہ و بکشتی  
 تموینات عجیبه و احوال کیفیات تجلیات غریبه رسیدم که شرح آن طولانی  
 دارد و او را فی بزرگان خلافت ارشاد دیا فتم و بحسب قبول ایشان دانستم  
 که بمقصد اصلی بکمال تکمیل رسیدم و ظهور تاویل و توجیه خیالی بحدی عالی <sup>بآید</sup>  
 دانستم که علم لدی است بر کلام پیشینیان شرحها نوشتن و بر جوع عامی <sup>و عالم</sup>  
 مجاپس کردم شد ناگاه و وقتی صدق ذاتی ظنی پدید شد که الله اعلم این <sup>ت</sup>

این کلام در کتاب  
 حضرت شیخ محمد باقر  
 در کتاب فی الحقیقہ  
 از خط و لفظ آید  
 و در کتاب فی الحقیقہ  
 از خط و لفظ آید  
 و در کتاب فی الحقیقہ  
 از خط و لفظ آید



علوم و معارف من بر طبق علم جهانی مصطفوی باشد یا نه پس دعا کردم  
 خداوند را باینکه بر جمع حق محمدی علیه و علی آله الصلوٰه و السلام نباشد  
 از من دور کن زیرا که حق ناقص را تو بهتر میدانی و شاید آنوقت اجابت بود  
 که از همه آموختنی و مباحثه مسلوب کستم پس مضطرب شدم و بسبب سلب در خاطر  
 گفتم فرمودند که بسبب آن دعاست پس هرگاه که کتاب نماند میل به احوال و موانع  
 مسلوبه واقع گشت همه عود کردند بجمیع ساکن شدم اما در خاطر خدشه پیدا  
 روزی بمنزل دعائی اول دعا کردم باز مسلوب کستم باز همچنان کردم باز همان  
 معانی و مراتب مسلوبه ظهور کردند آن روز بیدار کشیدم حیران شدم و  
 اندوختن و متفکر کستم که مرگ در پیش است افسوس اگر بهمین حالت بمیرم پس  
 بفصل خداوندی همتی پیدا شد میگویم خداوند اگر چه خدا باشد شکستم اکنون <sup>بطلب</sup>  
 استقامت میخواهم که هر چه بمرضی و تبع آن مادی حق تو نباشد صلی الله تعالی علیه



چنان از من دور شود که هرگز باز نیاید بعد روزی چند باز مسکوب شدم  
 حتی که از انحراف من نماند هر چند که قلع هوایی پدا شد بزم ششم قبول کردم  
 که اگر یکی از اعمه عوام صرف مقلدان این امت باشند بهتر از آن که در محال علیه  
 مانم او میداند تعالی و شاید رسول او را بهم آگاهی باشد که از برای چنین  
 خراب عالی خستیار کرده ام عایانه حال ساکن مستقر بدین خلوه چند ماه گذشته  
 پس بهم بدین ماندیم بهت نصیب شد که یا با قبال قبول آن حضرت صلی الله علیه و  
 کار را برآید یا در طلب آن جان بسراید پس دایما بدعا و تضرع خواندن <sup>مسووم</sup>  
 اگر چه خود را قابل آن قبول عظمی نمی یافتیم <sup>بیشتر</sup> چشم میداشتم پس گفت ناکاه و تومی  
 پس متعجب شدم عجیب دیدم و بعد از آن از آن سرور کائنات صلی الله علیه و  
 در حضور نه مت برای خود شنیدم که این را این منصب من و او و ام بعد از افا <sup>وقت</sup>  
 از غلبه تعجب کفتم خداوند سبحانکت این میکند بکدام لیاقت شایان این مرتبه <sup>شده</sup>



اگر بچنین است برهانی صریح صحیح بدین واقعہ بنا لوح محفوظ بر من کاشوف نموده  
والہام کردند بہ بین تمانیب تو آن بہت ہیچنان دیدم بعد از آن من  
مناسبت بمقامی

کتاب

بمقتضیات ظهور تاج محبت و جہت اصلی احوالی دیگر معلوم

عجز و انکسار و افتقار نفسی بہ از سر پستی ہوای بر محمول بر مطابقت سلف<sup>بیت</sup>

دعوت مصطفوی (صلی اللہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات بر مسلوک نسبت توجہ

و آگاہی احمدیہ شیخنا و مولانا قدس سرہ بر طریقہ علیا علیہ نقشبند بر من<sup>شد</sup>

شیخ سعدی کوئید رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ بہنگام سختی مشونما ہسید

کنز ابرسیہ بار و آب سفید بو علی و قاق کوئید علیہ الرحمۃ بر کرار و کنند اگر باز

نیاید میدان خالی ماند شیخ الاسلام گفت قدس سرہ نہ رود است بلکہ ناز است

بازای کہ قصہ دراز است قال اللہ تبارک و تعالیٰ



و در خدمت این شیخ آخرتیه خود که کمال

بخش یک توجه او بهتر از سلوک هزار ساله مابود و قدس الله تعالی سره بستر  
سیری بعروج در عروج بسیر مراتب غظمی عروجی و نزولی انقیاد بقا، مشو عهده  
قبل ازین از احوال مراتب عدم و وجود و محمله <sup>سکینه بودم</sup> که ششم و بعد از مدتی مرتبه

دیگر غریبه بنصب ظاهر واقع شد همه مراتب کمشوفات و مشهودات و از درجا  
غیبی و علمی بهم رفته حتی که علم بهم رفت چون ازین مرتبه ترقیات کثیره کمال  
بعد از مدتی توجه بهم مفعول و شد تابع روز بهیشت متواتر بر من این مفعول از <sup>غیب</sup>

ندامی شد چون توجه نماید حق ماند و حضرت شیخ ما قدس سره هرگاه

در خلوة مجلس میکردم میفرمودند که حمد خدای جل و علا بر تو بسیار واجب است  
این معامله که نصب بخت کائنات زمانه نیست بلکه درین زمانه کسی پیدا نیست که از این <sup>و</sup>

و علوم تو فهم هم تواند کرد و این فیه در مقابل این کلمات کریمه عز و تحترق  
 امری نفسی خود می نمود و عرض میکرد که هر چه از خیر و اثر کمال این ناکس باشد  
 محض از توجه عالی ایشانست بحسن تواضع میفرمودند که از قابلیت استعداد  
 از لی شهادت عرض می نمودم که اگر چه همچنین بهم باشد اما چون ظهور آن موقوف  
 بتاثر نور توجه و تاثیر نظر عالی شما بود و هست چنانچه صریح ظاهر منجمله پس  
 هر چه باشد محض از پر تو لطف این حضرت باشد و پیش از ایام این معانی عجز  
 ما را بارشاد علوم طریقت اول در اجیمه بعد باز در بلده سر بند اذن عام  
 نمود و به باز هم در سر بند بودیم که بتاکید مکرر ز نام خدمت محمدی صلی الله  
 علیه و سلم در میان آورده ما ذون و مجاز فرموده بودند و به یکس بعدین  
 معاملات احوال ما از یکانه و بیگانه واقف نبود الا آنحضرت قدس سره  
 و بعد از آن ایام بعلم و عرفان حقیقت قرانی و بشهود ظاهر صورت آنحضرت



و گشت یادیکه که بر ایتها هم امور دنیاوی موکل اند در حاله افاقه مشرف شده  
بودم بعد از آن آنحضرت ازین دار فنا بدار بقا رحلت فرمودند و داغ  
آتش سوزالم فراق بر سینه ما مجویران کردند قدس سره نور مرقد و دور  
وقت غل غارتی از ایشان صریح ظاهر شد و بعد از این چند مرتبه یاران  
جماعت نماز حاضر دیدند و از مجلس مجاورت قبر ایشان مرخصان بزرگوار  
و بعد از آنرا مجرد توجه بروح ایشان تا حال نفعهای صوری و معنوی میریانه  
بر سینه افروز بعد از دو سال و غده پیدایشه که شاید اتمام کار بنور مشیر<sup>نیت</sup>  
و بعضی تحقیقات معارف سابقه از هر عزیز زمانه که استفسار میرفت بهر  
وجهی از ایشان تحقیق مطلوبه حاصل می گشت و خود را نیز علم فائق آن بوده  
و لوله قانی غلبه کرد پس قطع صحبت خدایق کرده و ترک تمامی از سر نو خواسته  
سر بکوب پستان زدیم که یادین راه بهما کت فروشوم یا مراد بر ایند نارضا

ظاهر کردند کریان و حیران بازگشته بخانه رسیدم و گفتم بهدرا ن ایام  
 روزی در سیر صحرا برب دریا ایستاد و بودم که دست نوزانی از طرف  
 بالا پدید آمد با حلقه دراز شصت واری برابر سینه ام رسید و بدان حلقه  
 از زیر قلب از باطن بیخ رگی که در مهندوی او را انگلا و در فخر سنی شهرت  
 و در عبری و رید کونند و قلب بر بالای آن رکت است و آن رکت باصل خود  
 که آن رکت را بهند وی پکمن کونند و در محل ناف می پیوند و مثل شاخ رگی دیگر  
 که از وی می برانند مثل شاخ دومی در مهندوی او را پیکمانا مندوان شهرت  
 دومی است لیکن از طرف ته این رکت نفس مراد بدان حلقه مذکور برآورد و در  
 هزار پایه لیکن جسم تر در پهن و خور و تر و در طول از هزار پایه و پایش مهر چار  
 طرف دیدم که بدان حلقه او نژان و لیزان همه پائیهای جنبانند و زکاش زرد و  
 چرب تر بغایت مکرده و نما بود فی الحال عالم متغیر گشت و بکلیه خود از هر دو عالم



سر و گشتم اما آرامی با امن خفی در باطن پیدا شد همدان و قسم نداکرد  
 که از قدرت خالق تعالی این چنین صفت کج پیدا شوند و انکشاف حقیقت  
 صورت و باطن اصلی نفس حقیقت این نموداریهایی و بی بصورت مختلفه چنانچه  
 که با ولیا متقدمین هم واقع شده است قدس اسرار بهم با حقایق و قیاق  
 عجیبه همدان وقت متحقق شدن و راه امن مسدود گشت و معلوم کردند از آنکه  
 او تعالی هم از مکر اوست سبحانه **کَلَّا لَا تَسْتَعْجِلْ فِي الْفَصْلِ**  
 و گفت دنیا بکرات مرآت در خواب می نمود قبولش نمی کردم روزی در باغ  
 نشسته بودم که دنیا ظاهر شد آن نقل واقعه مجلس آنست و در عالم یاد آمد به  
 متابعت آن صلی الله علیه و سلم و باریک بهر دو دست روشن کردم و دفع <sup>بهمکشت</sup>  
 دریا قسم که آن دست پاک مصطفوی بودند که فی الحال برون آن واقع شده بود  
 بسیار غصه خوردم و کفش را اندم بعد از وقتی دور شد و نکته درین است

باید دریافت که آن اندک روان بر دو دست پاکت مبرام مطلق از مکر جلای  
 و خفی نفیس بود و این همه رو منسوخ خود از تندی ویرجلی یا خفی نقانی مطلقاً  
 پاکت نمیدانم و گفت بعد از آن شبی در حجره خود بر چپو تره نشسته بودم که  
 دنیا قریب چپو تره ظاهر آمد قبول مکر دم چون مکر و دیدم بسویش رفت که دم  
 دیدم که قطره محقری ازین تف بر ویش رسید و رویش فی الحال روشن گشت  
 و جمیل نمود و در خاطر گشت که ما را مضر نخواهد بود و ندانم که این نور شیطانت  
 که برای مکر بر ویش ظاهر گشته است فی الحال مستغفر شدم و دنیا مخفی شد  
 حمد حفظ حق سبحانه بجا آوردم ولیکن حیران و مکران چشم بهمت بر منتهای معقده  
 بمحض بدایت فضل اتم حق سبحانه میداشتم علم احسانه و گفت بعد از آن روز  
 دیدم که در مجمع روحانیان از اکابر اولیای عجم و عرب عبارتی عجیب از کاغذ  
 طوری عبارت معنی برد و مرتبه اصلی و ظلی چیزی با پس من خواندند و آن آ



قطع القطاع فی رهنم قطب الاقطاب فی الدبر جبران شدم که  
 من قبل این مراتب چه نوع باشم همانکاه که بیدار شدم در بهوشیاری  
 بیداری بدستی نورانی همان چهری کاغذ طوری رو بروئی من از غیب پیدا  
 همان عبارت که در خواب دیده بودم بدان کاغذ دیدم و یاد گرفتم همان  
 وقت معلوم شد که این دست مبارک امیرالمومنین علی است رضی الله تعالی  
 عنه و گفت بدانند آخر تحقیق معلوم کرده اند که آنکه بعضی مشایخ بر سر همه اقطاب  
 قطب الاقطاب گفته اند که آن زیر قدم حضرت ابابکر صدیق است رضی الله  
 عنه یا مراد از قطب الاقطاب اهل قطبیت فرویت باشد و یا از بهین عزیز  
 ناظر العصر کجانه زمانه که با صالته اهل معنی آن مصراع اول مذکور است و نطقت  
 اهل معنی آن مصراع ثانی مذکور است مراد بود و الا فی الحقیقه آن عزیز الوجود  
 سلطان خلیفه است فوق مرتبه تمام قطبیت و غوثیت اگر صاحب منصب است

و خلافت باشد و الا با بلیت کمالات امانت و خلافت صاحب کمالات  
آن سلطان خلیفه باشد و گفت که مترخص علی نبینا و علیه الصلوٰه و اگر چه از غوث  
و قطب در علم و کشف اسرار زمانه قوت بیشتر دارد اما با قطب مدار بنا بر تعلیق  
امور زمانه اکثر هم صحبت می باشد من حیث الجدا و الحفا و کما دکا ہی همچنان با غوث  
زمانه هم و اگر چه غوث افضل از قطب است اما قطب مدار را از غوث علم اسرار زمانه  
بیشتر می باشد و در بعضی مهمات ضروری که آن خلیفه را علم بدقایق آنهاست اگر  
مفقود است آن بر سه عزیز یاریک و و ازینها البته ظاهر میشود و لی تکلف عرض  
اسرا مینمایند و اینها را پیمین عظیم دست رسی است که بجز و گفتن و آسار اینها  
دل این خلیفه بر رانی اینها میکرد و حتی که در بعضی امور که دل آن خلیفه در آن با  
تمام نیاید آن امر صعب را از حضرت پنا مبر صلی الله علیه وسلم استدعا نماید  
اگر قدرت الله سبحانه آن کار خواهد نمود و هرگز بقضائی قضائی مبرم یا در آنوقت



صورت پذیرفت فی الحال آن عزیزان ظاهر میشوند و بان خلیفه از انفاق  
 وقوع آن کار ر مزی ظاهر میکنند و فی الحال دل آن خلیفه بر میگردود و حضرت  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بی اینها را قبول میفرمایند لیکن اینقدر بدست  
 در آن باب عدم ظهور را بی این خلیفه باشد بعد از آن عدم ظهور را بی حضرت  
 صلی الله علیه و سلم در آن باب بظاهر آید یعنی که را بی اینها را آنسرور عالم  
 بموافقت را بی این خلیفه قبول میفرماید و نیز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 و در جواب با صواب بنظر کمال مهربانی و قبولیت خود بوجه تصحاح مخاطب  
 این خلیفه را میسازد نه ایشانرا و نیز هرگز بعد م توسط خفی یا جلی این خلیفه  
 از آن برسد در هیچ امری سعی و جرات نمیتواند کرد و تواند بود که در اکثر امور  
 از خلیفه زمانه اینها را علم بیشتر باشد الا در علم بالبدبجانه زیرا که این درجه علی  
 از علم خاص محمدی بوجه خاص نصیب این خلیفه است صلی الله علیه و آله و سلم و بارک

و دیگر مراتب حقایق قطبیت و غوثیت و امامت و خلافت در قسم ثانی باب

ثانی فصل ثالث در خلاصه المعارف مفصلاً مرقوم شده است رکعت <sup>بعد</sup> القصة

بروز آینده بعد از نماز فجر با یاران از صحبت اهل طریقت در مسجد نشسته بودم که

یکی بصره سمری بچشم لدنی اصلی نصیب من عطا نمودند چنانچه علم و عین یکیش

و کار به بداهت رسید چنان شد که به نسبت همه معارف سابقه کونیات از شب

برآمد و علم دیگر ما و رانی آن همه علوم ماضیه غیر مکرر بنصیبم ظاهر شد پس بدان علم

تحقیق مابیت خلقت و بود و نمود و خدایق بنظور مرتب و جوی تم کماله و شهود

مراتب کونی مقدوریه بعد ری ازلی حق سبحانه بموافق عقاید شرع شریف <sup>فصل</sup> بر

و حدیث تحقیق حقیق عقاید مقررّه اجماع سلفی احتیاج تاویل موضوع بداهت

پیداشد و دیگر معارف و عجایبات صحیح صریح که نصیب شدند نمیتوان گفتن و این

از محض فضل اوست تعالی انکه حقیقت صحیح معلوم فرمودند آن علوم و معارف <sup>ناجوال</sup>



اولیه لطایف تلویحات عجیبات که بدعا شیخ مصطفوی سلب شد و بودند  
نظ و لایث اولیا برصفه خیالی بعلم وجه مصدریه خیالی بودند که من حیث آن عجایب  
نی درجات مراتب عروجی و نزولی خیالیه بکمال ولایت برعم خود و تجویز بزرگان  
اهل آن مراتب صاحبان یقین ظنی بکمال ولایت برعم خود به محمول بودند و خیال  
امرست که در حقیقت شان خیال سلطان العارفین شیخ بازید بسطی قدس سره  
میفرماید جائی که ساکت بسا لمانرسه سلطان خیال بیک لمح میرساند و آن دیگر مرتبه  
و علوم و معارف باحوال ثانیه که در خدمت شیخ آخریه خود قدس سره با همه لطاف  
تجلیات غرائب بمراتب عروج و نزول میسر شده بود و از نفس لایث اولیا بعلم  
ظنی بوده و آن دیگر مرتبه علوم و معارف ثالثه هم در خدمت حضرت شیخ خود قدس سره  
که در آن مرتبه و ثانیه است ترقیات درجات عالیة فغان و خفائی وصول و ظهور  
آن مراتب علینا آن مرتبه ثانیه روز بروز می شد از کمالات ولایة ملا اعلی بود و اگر چه

قبل ازین بعضی مراتب را از ان همه مراتب ماضیه از ولایت اولیا، و بعضی از  
 ولایت انبیا و بعضی را از ولایت ملائک اعلی و بعضی را از نبوت انبیا گمان مقرر می‌  
 بود و از رسائل بعضی مشایخ قدس سریم مدلل کرده بودم این زمان بدلائل  
 مابعد علم لدنی اصلی و نماندند که در مراتب نفس ولایت اولیا، عرفان حصولی  
 حضوری موجد است و ظهور علم اصلی مفقود و بطور عرفانی و خفای علمی و چنانچه  
 در مراتب ظالیه این ولایت مذکور مکشوفات تدوینات و موهومات خیالی است  
 و در نصیبی که از کمالات ولایت ملائک اعلی باشد عرفان معدوم است و علم <sup>حضور</sup>  
 بهم مفقود و چنانچه که علم حصولی مفقود است الا بتوسط یافت ایمانی و یقینی و در ظهور  
 نصیبی که از کمالات ولایت انبیا باشد عرفانی مفقود است و مرتبه نفس علم اصلی  
 موجد و بطور علمی و خفای عرفانی سوانی مرتبه مصدیه اگر چه بمراتب مرتبه مصدیه  
 وقوع الظهور باشد و این مرتبه علم حضوری و حضور علمی باشد و در ظهور کمالات



نبوة انبیا حضور و در حضور است با جمیع مراتب حضوری و حضور ظهوری  
و این فضل بحسب حقیقت است نه صورت علیه الصلاة والسلام و کذا در مرتبه وقت  
درجات و لایة نبوة و اطلاقات علم حصوی و علم حضوری و علم الیقین و یقین  
الیقین و حق الیقین و بیان حقیقت ظاهر و باطن و لایة و بیان صورت و حقیقت  
تخرید و تغزید و طریق جمالی و جلالی و مایه سب ذلک باید دانست که ولایت  
نبوة بهشت قسم است و علم لدنی بر دو قسم است و کیفیت آن اقسام نیست که درجات  
نبوت چهار گانه اند و درجات ولایت نیز چهار گانه اما در درجات نبوة مطلق  
اول مرتبه عام نبوة مطلق است که بدان نبی باشد و دوم مرتبه خاص رسالت است  
که بدان مرسل باشد سوم مرتبه اخص عزم که بدان اولو العزم بود و این عزم  
بمثل غریمت غیر اولو العزم نیست که هر چند غریبی در امور دینی و دنیوی اهل عزم  
خواهد بود اما قصد وی از رخصت بطرف غریمت خواهد بود بعزم مقید یعنی غیر مطلق

و این البته بر نیت اجتناب از رخصت بعزیمت بطرف امر و رضا ربانی <sup>بسی</sup>  
 نخواهد بود پس نفس بی تکلف و بی تامل نباشد هر چند از کمال تو فیق حق سبحانه  
 بی تکلف طور باشد بخلاف اولو العزم که نفس غرض غزیمت است چه بعزیمت و چه  
 بغیر عزیمت زیرا که عزم وی مطلق بعزیمت است بقول قابلیت ما و قابل <sup>نفس</sup>  
 ذات آن علیه الصلوة والسلام یعنی غیر قصد مقید بقصد بعزیمت یعنی که بهر آنچه <sup>میشد</sup>  
 واقع شد البته بر حسب رضای و امر سبحانی اقمه بی تکلف در امور مامور و اما  
 این وقوع در بعضی جا جلی و بعضی جا خفی واقع باشد چرا که تمامی استعداد و <sup>است</sup>  
 پاک شده است چه جلی و چه خفی و غیر این را اگر بتوانی جلی نبود احتمالست که بتوان  
 خفی مستبعد باشد و اگر سوال کرده شود که احتمال این احتمال خطور در شان وی <sup>نباشد</sup>  
 جوابش اینست که هر که شان وی مقتضی این احتمال بود او صاحب آن مرتبه <sup>نباشد</sup>  
 و لهذا اهل آن مرتبه میسی و موصوف با اولو العزمیت نیست بلکه با اولو العزم <sup>است</sup>

از قابلیت تبع امور است

عزم مقبول زیرا که ما و منظریه وی که مقتنی ظهور یافت فعل است همچنین  
 پایانی ظهور نمود و است که از مقتنیات خصوصیات تمامی عناصر اربعه در عظمت  
 بکمال اکمل ظهور نمود و است پس نفس عزم او با فعال متنوعه در همه اوقات  
 به بی تکلفی بلکه به بی تاملی چه در بر امور ما مورد و عزیمت بلکه در جمیع امور خدشی  
 بهم بعین عزیمت مقصود واقع میشود و اینجاست حق خالص تجلی با خلق الهی باشد  
 سبحان الله سبحان الله زبی فضل عظیم حق تعالی اولیا الله را نفس الهام  
 و کشف ظنی است که روحانی باشد یا غیر روحانی و دیگر اندیا را غیر آن اکمل الانبیا  
 اگر چه نفس الهام و کشف شان ظنی نیست اما نفس عزم شان یعنی نفس قصد شان  
 ظنی است بعد از وقوع فعل در قوا و صورتی فعل شان ظنی خواهد بود که مبرا از  
 جبرام و نافرمانی حق سبحانه خواهد بود زیرا که معصوم الخلف اند اما این نفی  
 ظن بر جبرام از حلال خواهد بود نه بر رخص از عزیمت و آن فرد اکمل را فعل چه که



نفس عزم بهم رحمانی است و بر مرضی حق سبحانه است پس

در حق چنان عزیز می گماند که لا است آید و آنکه گفته شد که رحمانی غیر رحمانی رحمانی

خود رحمانی است که بحق و صواب از حق است تعالی اما غیر رحمانی چه یعنی نقصانی

باشد یا شیطانی نفسانی چه یعنی که در مرتبه شهادت بشود و اول جامع

یعنی بطور اول که آنرا نور اول در مخلوقات خوانند چنانچه تعاضد ماده

منظرت نفس وی ظهور صفت کلام و بصیرت مکملات و بصیرات ششی <sup>مرتبه</sup> اخلا

درین مرتبه ملاذهنی و خارجی بدان تعاضد ظهور می آیند و بالهام <sup>کشف</sup> ظهور

مینمایند چه بالهام ثانی و کشف خارجی و چه بالهام قلبی و کشف ذهنی <sup>البهام</sup> لیکن

و کشف نفسی که از برون چنان ظاهر گردد که آنرا کشف بصری و الهام ثانی

رحمانی گمان برده شود و تحت تر است از ان کشف و الهام نفسی که از باطن چنان

ظهور نماید که آنرا الهام و کشف قلبی رحمانی گمان کرده شود اما تخصیص <sup>نفس</sup> نفسی

بدان سبب باشد که بمراد نفسی باشد اگر چه در امور مباحه باشد و تخصیص  
شیطانی بدان سبب بود که بخلاف امور مأمور و شرعی باغواشی شیطانی  
بود و اگر از اطوار این جنس نباشد آنرا کلام نفسی مکملات نفسی و نظریه  
مبصرات نفسی خوانند فافهم پس آن فردا کمال است که بعاملان عزیمت اقتدار<sup>شاید</sup>  
در امور غیر مأمور و ازا اولیا اهل کمالات نبوة و ولایت انبیا علیهم<sup>الصلوة</sup>  
و السلام در اولیا است این مرتبه احض غالباً به نصیب حضرت نقشبند و بعضی دیگر  
از متقدمین آمده اولیا صحبت کیرم این مرتبه احض غالباً نصیب حضرت فاروقی  
آمده که در باب او وارو شده

رضی الله تعالی عنه وعن الصحابه اجمعین و وجه تسمیه فاروق بدین معنی باشد  
یعنی نفیس غرضش فرق کننده است از بطلان و خطا بحق و صواب در امور<sup>خفه</sup>  
و مناجات مطلق اگر چه بمعنی دیگر هم واقع شده است اما بحقیقه الحایق معلوم<sup>این</sup>

مسکین چنین واقع شد که مذکور شد چهارم مرتبه اجمع اکمل مرتبه اصل نبوت

کمانی قوله تعالی فی اظهار شرف حقیقت شان الانسان

ما قال لی جاعل فی الارض عالما و ولیا و نبیا و رسلا و اولی الغرم و این مرتبه

اخص الخواص است بشبه صادقین در مراتب نبوة مطلق و آن بر سه مرتبه اصلی

ضمنی خود را که نبوت عام مخصوصه و رسالت خاص و عزم اخص باشد جمیع

اجمع است و این مرتبه با ول اصل منصب سرور جمیع عالم است که اخص الخواص

ممکنات نبوة و او و صادقین و آن محمد رسول الله است علیه الصلوٰة و السلام

ای برابر تمام مومنین و ملائکه مطلق انبیا اخص الخواص اند بشبه صادقین و او

و بر جمیع انبیا که صاحب مرتبه نبوت عام و رسالت خاص و عزم اخص است اهل

مرتبه اخص الخواص خلافت بشبه و او و صادقین که اصل الاصول تمامی مراتب و لایه

نبوت مطلق است محمد رسول الله خاتم النبیین است علیه الصلوٰة و السلام و آنکه



خاتم الخلفاء گفت از اینجا است که مرتبه خلافت در جمیع انبیا و اولیا و خاص عام  
و در ملوک و حکام و علما و فضلا ملکات در هر متبوعی علی حسب استعدادهایست  
مکرمه و آنحضرت علیه الصلوة والسلام که بوجه کامل است و چون خلیفه اصل اکمل است  
بهیچ خطابی و دیگر مخاطب نشد چنانچه انبیا و دیگر مخاطب خلیل و حکیم و روح و صفی  
و غیر آن بعضی کمال ملقب شدند الا بر رسول که جمیع مراتب الهیه را او منظر کامل است حکم  
لولا که لما انظرت الربوبیه پس اوست که شایان خلافت کامل اوست پس این  
خلیفه اکمل را بهیچ مرتبه مقیده مخصوصه کردن شایان نبود الا بر رسول که آن فرستاده  
بحکم خلافت کامل فی الحقیقه بهیچ مرتبه مقیده از کلا ن عالمیان مخصوص نیست که بدان  
خطاب ملقب باشد الا بختاب رسول مطلق که بظهور این جمیع مراتب ولایت نبویه  
بحقیقه نفسی و توابع نفسی خود تو سطایم مقبول است از اولیا و ابدا علیه علیهم  
و السلمات و حقیقت آن خلافت بحقیقت محبوبی است که خاصه حبیب آمده صلی الله علیه

علیه وسلم نه خدمت مجتبیٰ زیر که خدمت محبوبی و کرامت و خدمت مجتبیٰ و دیگر چنانچه

در قدسینه حضرت محمد پارسا هم و اوقات قدس سوره و در تمام اولیا این مرتبه

با ولایت از اولیا صحبت غالباً نصیب حضرت صدیق اکبر است و لهذا در شان او

و از دست **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ**

و ایضا و از دست **عَبْدِ اللَّهِ** و از اولیا است هر که

از مرتبه قطبیت و غوثیت بلکه از مرتبه امامت هم گذشته تا مرتبه خلافت بر

اگر چه این مرتبه بعد از خلفاء اربعه تا محمد موعود بطریق جلی میسر شد فی نهایت اما

بطریق خفی هم اگر فردی را نصیب شود و نا در دست و این مرتبه من حیث عام

خلافت بعامة با دشان و نیاز شامل است و حقیقت آن مرتبه خاص خلافت و آن

مهر سه مراتب عام و خاص و اخص شامل است از اینجا تواند بود که آن مرتبه مسمر

غیر خلافت نکشت و از اینجا توان دریافت که با وجود حضرت فاروق صاحب

آن خصوصیت و قابلیت که در حدیث واقع شده است

و با وجود حضرت ذی النورین و حضرت امیر که صاحب

مراتب اهل بیت اند حضرت صدیق اکبر مستحق امامت و خلافت اول آمد و بهم آید

قابلیت استعداوی به آن مرتبه رسید که در شان او پیر و عالم مخصوص فرمود

لَوْ وَجَدْنَا إِيْمَانًا مِّثْلَ إِيْمَانِ أَبِي بَكْرٍ لَكُنَّجَّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعَنِ الصَّحَابَةِ أَجْمَعِينَ

و نیکت واضح است که از جمیع مراتب دیگر چنانچه سخاوت و شجاعت و زهد و عبادت

و علم مرتبه ایمان مرعباد را افضل است اما درجات چهارگانه از ولایت

مطلق برین قسم اند اول مرتبه عام مطلق که ولایت عامه گویند و آن بفضیله

مومنین است و بدان ولی عام باشد علیهم الرحمة بحصول متابعت علم تقلیدی

و علم کسبی با ذل ظهور نور موهبی ایمانی لقبی و دوم مرتبه خاص که ولایت خاص



و آن نصیب مومنین خاص است که اولیا متاند پس الله تعالی اسرار هم

بعد حصول علم قبلی مطلق در معرفت خاص ذات و صفات عجب و رب تعالی و تقدس

و فی الحقیقه این اول مرتبه است از علم لدنی مطلق و این مرتبه ظنی است که باین علم

حصول و وصول مراتب ظلال است یعنی ظوورات مرتب اصلی و اجلی در مرتبه ثانیه

یا ثالث الی غیر ذلک و حقیقه معروفه اطلاق اصلی و اطلاق ظنی و ظلال بر مرتبه ثانیه

و ثالث و غیره بیشتر در فضل چهارم ملهمات واضح خواهد شد انشاء الله تعالی

و اگر چه کم کسی این فرق کرده اما حضرت علامه الاسرار مطلق غرض معلوم این

حقیر فی هیچ شبهه و شائبه چنین میفرماید سیوم مرتبه اخص که آن ولایت هر چهار <sup>ملکت</sup>

مقرب است نصیب از آن مرتبه خاصه مراتب کمالات ملائکه علی است چهارم مرتبه خاص

الخواص بشد صادق آخر که ولایت انبیا کونیند و نصیبی از آن خاصه <sup>مرتبه</sup> مراتب کمالات

ولایت انبیا است بوصول علم جهانی و آخرتبه اخیر اصلی است از علم لدنی مطلق

که باین مرتبه وصول با متیاز فضل از اصول باید نیست که در مرتبه علم

و معرفت که بوصول کمالات نبوت انبیا تعالی دارد حضور در حضور است بعلم

حضور اینقدر است که با کمالات نبوة من حیث انبیا که از کمالات نبوت دارد  
از کلام و معرفت حضرت حق علیه مطلق عز و جل بحضور علم از مرتبه حضور صرف<sup>لت</sup> بالاصا

بتجیبه نمی خود اخذ میکند اما امور و آن علم حضوری است و دیگران بعلم حصولی

و علم حضوری هر چند انرا حضور علم دانند و محمول الکیفیه یا بند در حضوری علم

و علم حضوری تعالی و بی بعد است شتان مابین بها و تفاوت در دیگران<sup>نبوت</sup> است

که اهل ولایت اخضر یعنی ولایت ملأء اعلی که نعل مرتبه نبوت نبی است در خد

کلام و معرفت غیب الغیب مناسبت بها باهل نبوت دارد و هر چند مناسبت

قلیل بل اقل است و اهل ولایت خاص الخواص یعنی ولایت انبیا بعلم حضوری

از مرتبه حضور علم بالا صالت می یابد و اهل ولایت خاصه که ولایت اولیا<sup>است</sup>

که نعل و لایت انبیاست بعلم حصولی از مرتبه علم حضوری تبعاً اخذ نمایند و اهل  
 نعل و لایت اولیا کشف و الهام حصولی از مرتبه <sup>علم</sup> حصولی بهره میگرد و متقدم <sup>شود</sup>  
 بدانند که ولایت عام نعل و لایت اخص است و ولایت اخص نعل نبوة انبیاست  
 و ولایت خاص نعل و لایت خاص الخواص است که ولایت انبیاست و این هر دو  
 مرتبه هر یک با لا صلاخه خود اند که ولایت انبیاء نعل و لایت ملا و اعلی بود و یا نعل  
 نبوت شان باشد علیهم الصلوٰة والسلام و حقیقت عقیده تفارقه افضلیت ولایت  
 و نبوة انبیاء پیشتر واضح خواهد شد انشاء الله تعالی علیهم الصلوٰة والسلام و دیگر  
 حقیقت احوال و علوم و معارف این هر چهار مراتب در قسم ثانی خلاصه المعارف  
 مفصلاً ستوید یافته است اما فهم حقیقت علم لدنی چنانست که حضرة مولانا می عبد الرحمن  
 جامی قدس سره فرموده که با صطلاح متفقۀ اکابر مشایخ گفته است علیهم الرحمة  
 علم لدنی علمیت که اهل قرب را بتعلیم الهی و تعلیم ربانی معلوم و معلوم میشود و نه بدلا

این معنی در حقین



عقلی و شواهد عقلی چنانچه در کلام قدیم و در حق حضرت علی نبیا و علیه الصلوٰة

و السلام فرموده که <sup>در حدیث</sup> ~~و در حدیث~~ و فرق میان علم یقین و علم که <sup>نی</sup>

آنست که علم یقین عبارة از ادراک نور ذات و صفات الهی است و علم که <sup>نی</sup>

کنایت از ادراک معانی و فهم کلمات است از حق سبحانه بطریق الهام و فهم

حقیقت و قائلان موجهات اطلاقات که بعلم منطلق از حصول و حضور منطلق می <sup>گردند</sup>

چنانست که هرگاه از استعداد طالب مطلوب حقیقی و قابل قاصد مقصود <sup>اصل</sup>

حجاب ظلمت و جهالت که وجود و توابع وجود را چنانچه ذات و صفات <sup>اصل</sup>

بغیر شه و اوّل حق سبحانه که آن شه و بنور اول مسمی است در تمامی ممکنات

منتسب میگرد و برخاست بر قدر آن <sup>رفع</sup> ظلمت و زنگات از آن مراتب استعداده

ظهور کمالات <sup>فوق</sup> علم که لی بر حسب تعاضد آن قابلیت هر مرتبه ظهور خواهند نمود

و بر حسب معلومات و دریافت یافت این شخص صفت العلم که نقطه واحد و مبراست

از جمیع اطلاق تواتر است چنانچه اگر چیزی از علم معلوم است علم

حصولی است معلوم الکیفیہ باشد یا مجهول الکیفیہ و اگر چو یکم از معلوم مجهول

را منشی بعلم حضور می میفرمایند اما نزد این فخریتعلیم ملک العلم تعالیٰ

نقدس بتحقیق من حیث الحقیقة آن معلوم نیست بعلم حصولی است زیرا که در

معلوم مجهول الکیفۃ آن معلوم غیر معلوم است که این معلوم است پس از بر قدر

آنچه معلوم باشد از ادنی یا اعلی از مراتب ممکن یا واجب از تشبیه یا تنزیه

هر چند شریعی که در زعم این شخص مقدس اقدس بود فی الحقیقه منسوب به علم حاصل

بود پس واضح شد که موجبات اطلاق مرتبه حصول بر صفت العلم معلومات

مخصوصی باشند فلما جرم بدین حیثیت آن صفت واحد که نقطه است صرف و

فایده اینست محض موصوف و مسمی بمرتبه علم وصولی بود که همان صفت مطلق را

حسب افهام حقایق علم حصوی کویونند که ادنی و اکشف مرتبه از مراتب معتدیه است

سکینه  
نفسی شش معلوم معلوم غیر معلوم است

اما موجب اطلاق مرتبه علم حضوري و حصول علم بدان صفت العلم المطلق  
 الواحد آن حقیقه است که بهره از دریافت این برود و مرتبه خاصه اهل ولایت  
 انبیاست علیه و علی آله و صحابه و تبعه الصلوٰه و السلام چنانچه <sup>بهر</sup>  
 آن مرتبه حصول نصیب شخص صاحب مرتبه ولایت اولیا بود و دست علیه الرحمة  
 و آن حقیقه چنانست که چون وجود و توابع وجود و از ذات و صفات از غیر حق از خود  
 و غیر خود بر خاسته محض بجزرت واجب تعالی با تحقیق یقین صادق بی  
 قرار گرفت اما یقینی که محض کشفی باطنی نباشد بلکه در آن یقین خواهش ظاهر  
 و باطنی یافت عقلی و قلبی و علمی همه یک حکم گرفته باشند چنانچه در یقین  
 و ایمان سماعی تعلیمی همه برابر پشت بودند اکنون درین یقین و ایمانی  
 و وجدانی موهبی بی سببی همه برابر پشت و بی شبهه بی تردید باشند و مح  
 معلوم نبود که چه معلوم است پس این معلوم است که ایمان و یقین بنور موهبی <sup>است</sup>



ایمانی را سرّاً حاضر میداند پس همان حضور <sup>مهری</sup> که در هفت حاصل مینماید و مومن  
 بنفسه مع توابع نفسی ای ذاتاً صفاتاً چون اقدس محض است معدوم <sup>است</sup> کیفیه  
 پس نفس ایمان نسبت بمومن بحضور محض است و نسبت باین مومن که مخلوق او  
 تعالی است بحضور عظیم و علم حضور است معدوم <sup>است</sup> کیفیه است و واضح است که  
 در امر اطلاق معدوم کیفیه و مجهول کیفیه تفاوتی صریح است شتان <sup>منها</sup>  
 و چون یقین بی معلوم محال است باید دانست که این یقین مومن معنوی <sup>بغیر</sup> اصلی  
 رب او مومن المبین جل جلاله من حیث حقیقت انسانیت خود است بحضور علم  
 اصلی که لفظ واحد است و از تعلق معلومات محصولی منزّه است یعنی که هیچ ذات  
 آن معلوم معدوم کیفیه محصول دارد و نه از صفات او تعالی و تقدس که  
 اطلاق مراتب تنزلات نماید سوائی خبر و طعی بکات از این چنین اطلاقات  
 زواید مخدور است و این قدر لازم میدانم بحکم کریمه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

یعنی هر وصف که سوانی امر مامور و حکم کنند

هر چند در موقن بگو و غور و پرسی میکنند

که ای هیچ معلوم شود غیر از وصول یقینی بآن معانی عالمیه هیچ بهر و حصولی

از آن نصیب ایمانی خود در نمی یابد و چون میدانند که یقین بعلم محال است دریا

که آن عالم علم یقین است ای برادر علم یقین اهل کمالات مرتبه ولایت انبیا

علیهم الصلوٰۃ والسلام نیست که اینجی کشف محصولی و معلومی را کجایش نیست که هزاران

هزار مرتبه از او را ک و کشف و حصول و حضور و معلوم عین یقین و حق یقین

مصطلح مشهور و اعلی و مبرر و آن علم یقین اهل مرتبه ولایت اولیا بوده است

علیهم الرحمة که پایان تر از آن کشف عین یقین و حق یقین بوده است پس این علم

حضور می باشد و چون تحقیق کرد و دریافت که ما را هیچ از او را ک ذات و صفات

تعالی و تقدس معلوم نیست پس دانست که فی الحقیقه این حضور با مرتبه منزه نفس

علم هست که از صفات واجبیه ذات هست بجهان و این ظهور و ثبوت بعلم حضور  
 باین دریافت حضور علم حقیقی اصلی در من بنا بر اینست که منظر استعدا و من بعد ظهور  
 صفاتی قاطبیت خود را که و رات ظلماتی کسافت و جهالت که حجب حقیقی اند محض  
 فضل حوسبی نه قبول ظهور اینقدر کمالات صفت العلم و این نمود هست و بسبب این  
 منظریه استعدا و این که بظهور حقیقه انسانی منوط است این بهر و یقینی پیدا یافته ام  
 پس بالتحقیق دریافت که این حضور علم او هست با و ذاتا و صفاتاً پس نیک  
 دریافت که همین صفت العلم و احد صرف من حیث ظهور در منظر استعدا و من بواسطه  
 آن یقین که به آن سبب را به نصب کشتی نظریه دریافت این حقیقه مسمی و منطلق است  
 بعلم حضوری و من حیث دریافت این حقیقت موصوف و منطلق است بحضور العلم  
 ای عزیز من این باشد عین الیقین اهل کمالات مرتبه ولایت انبیا علیهم الصلوٰه  
 که بحضور نفس العلم مطلق تعلق دارد چنانچه آن عین الیقین اهل کمالات مرتبه ولایت



علیهم الرحمة که کشف و حصول باطنی ساکن نصیحت و دریافت و قایل  
 حقیقت حضور در حضور چنانست که هرگاه تحقق نموده که علم غیر ذات نیست که  
 حضوری بذات داشته باشد که ذات بذات علم است نه بوصف را این غیر ذات  
 و حقیقه اطلاق و اثبات صفت العلم بدان ذات بحت بآن قابلیت نور ذات  
 که از نفس ذات وجود و اقدس عبارت با اسم صفاتی باشد چنانچه قوله تعالی  
 الی آخره که آن قابلیت مدرک جمیع مراتب غیب و غیب الغیب  
 و شهادت است و آن قابلیت همه قابلیتات آن نور که غیر نفس وجود متعین  
 قابل الظهور بمظهریه و منظریت اند پس ذات با کمالات خود خود بخود  
 حاضر است نه صفتی غیر ذات باشد که بذات حاضر دانند نیست سر حضور در حضور  
 که بوجه اختصار در بیان آمده و نهایت حق یقین اهل کمالات مرتبه ولایت انبیا  
 علیهم الصلوٰة و التسلیمات و التحیات حضور صرف است بی علم حضور و حضور علم

چنانچه آن حق الیقین اهل کمالات مرتبه ولایت اولیا بود و است که بحصول محمول  
 الکلیفه تعلق و شست هر چند که آنرا بنا بر جهالت بر کیفیتش غیر معلوم میدانست  
 معلوم است که معلوم بود اکنون باید فهمید که تا سر جا که ساکت و وصول محمول  
 و علم حصول است بهره مندی از آن مرتبه علم لدنی است که آن مرتبه مسمی و منطلق است  
 بعلم لدنی ظلی بنا بر اطلاق معلومی و محصولی ساکت و چون از آن درجات فوق که  
 و بعلم حضوری و علم رسیده به مرتبه علم مشرف شد که اینجا وصول بغیر معلوم و غیر  
 محصول است آن مرتبه منطلق و موصوف است بعلم لدنی اصلی بنا بر حقایق مصدور  
 یقینی حضور غیر معلومی و غیر محصولی چنانچه که پاره از آن تحریر یافته است و دیگر واضح  
 باشد که این وصول آن هر سه مرتبه شخصی کامل اکل را در آن واحد میسر است نه بآیات  
 متغایره تعلق وار و اندامی اند که در یافت این حقایق در عروج من  
 ترتیب آیات و ازمان متقدم و متأخر تعلق داشته باشد اما بطور این همه معانی

مذکور در آن واحد نصیب قلب و کمال زمانه است که فی الحقیقه تا در انقضای  
 و الله تعالی اعلم بما هیست الامور من حیث کما هی حقایقها و چون مکر  
 چون مکر استفسار مینماید ما فقیر مسکین را چه مناسبت که محض بطلب هیچ کاری  
 هیچ امری غیر از آنکه بکمی همت و تپائی نهمت منظور کلیه این فقیر احقر حضرت حق سبحانه  
 و تعالی باشد بنحو ابرام که هیچ وجهی به پروا از من لیکن بنا بر در خواست برادران  
 سخنی گفته میشود و باید دانست که غوثیت بر سر قطبیت ارشاد و قطب مدار است  
 و فوق قطبیت افراست و افوق است بر قطبیت او تا در پایان آسمان است  
 و پایان تر است از خلافت اما انسب بخلاف است هر چند مناسب است با مقام  
 و در امامت ظهور کمالات احمدیه است و در خلافت ظهور کمالات محمدیه است  
 زیاده و اینست که در غوثیت و امامت بخداوند سبحانه بودن است بجل باب  
 شفاعت احوال دینی و دنیاوی خلق و در قطبیت نیز و امام با خدا تعالی بود

اما بجل باب و ساطت مقام دینی و دنیاوی خلق و اینها که اهل امامت و طاعت اند  
 کوئی برابر نمی خلق اند و آنرا که اهل خلافت اند و عویشیت اند با خلق و بیست که  
 عارف کمالات این مراتب خود را صاحب این مراتب دانند و ندانند که هنوز کمالات  
 آن مراتب مشرف نشده ایم و بمنصب آن مراتب ممتاز نگشته ایم پس بدانند که اهل  
 معرفت کمالات این مراتب ناظر و عارف این مراتب است و اهل معرفت این مراتب که  
 صاحب منصب این مراتب هم باشند که از کمالات به اکملیت و کمالات رسیده است  
 بعضی غوث زمان یا قطب الاقطاب و اولست و بهم ناظر و عارف کمالات این مراتب  
 و معلوم میشود که چنانچه وجود قطب ارشاد و جمیع الازمان واقع نیست همچنین از وجود  
 غوث هم بعضی زمانه خالی باشد و بقطب افراد هم هیچ زمانه تعلق ندارد اما در  
 زمانه که باشد که از برکات او افاضه خفیه بر عالمیان واقع است و واقع است  
 که هیچ عصری از وجود قطب او نماند و قطب مدار خالی نباشد و بکبر روشن باد

حاصل این مراتب اینست



که در علم بالله تعالی در اهل کمالات غوثیت و سلطان خلافت اینقدر نسبت  
 که درین مرتبه توجّه و متوجّه بعلم معرفت حضرت اقدس جل و علا در رکعت متوجّه  
 الیه همچون می نماید و در مرتبه خلافت نفس توجّه معد و مست بعلم بالله و بجای توجّه  
 بعلم ازلی حاضر است پس عالم حق است خود بخود سبحانه و معلوم <sup>نسبت</sup> به <sup>نسبت</sup> حصول  
 مجهول مثل غیره تعالی مگر حضور است صرف و بهره از ان بحسب وصول <sup>مختص</sup> ایقانت  
 و هر چه معلوم است همه از نسبت سبحانه که از ظهور کمالات و جویته او در مرتبه نشاء  
 امکانیه ظاهر است معلوم ذنبی باشد یا محسوس خارجی و بدانند که حضرت سبحانه خود  
 عالم است اما ازین علم و پیش از صفت حضور صرف بیان نتوانیم کرد که آنحضرت <sup>مطلق</sup>  
 بی کیف است ذاتاً و صفت پیش ازین ندانم که بعین کمال بکیفی او تعالی با جمیع کمالات  
 خود بخود حاضر است تعالی ذاتاً و صفت پس نسبت معلوم مجهول <sup>خود</sup> الکیفیه را کمالش بود  
 و آنکه حضرت غوث الثقلین عبد القادر جیلانی در جواب سائلی فرموده که الغوث

و در محال الکیفیه را

هو القطب والقطب هو الغوث چون مالقطب والغوث فرمودند عبارت و

ان يكون موضع نظره ذات الله سبحانه في كل زمان من العلم ورنظر ابن فخر ابن العالم

جواب مشتمل بر دو کیفیت است یکی آنکه جواب بر حسب حال خود بوجه اختصار فرمودند

و مضافاً بر دو دیگر آنکه بر حسب فهم بر پنده حقیقه تفاوت و درجات غوثیت و قطبیت

فرمودند شاید که او قاطبیت فهم الحقایق نداشته باشد لاچار اشاره بیک صفت

و معرفت علم مابعد تعالی که اهل هر دو مرتبه را آن صفت بر سبیل دوام واقع است

مطلق

بجسب اختصار جواب فرمودند والله تعالی بکمالی حقیقت کلام اولیایه و هو سبحانه اعلم

لهم للصباب فافهموا رموزنا یا اخوانی و بدانند که طور ولایت ابنیا در حضرت امیر

کرم الله وجهه علی وجه الاتم الاکمل معلوم میشود بعد از آن بحضرت فاطمه الزهرا حضرت

حسین و در اصحاب دیگر هم قلیلاً و کثیراً علی حسب اخلاف مراتبهم رضی الله تعالی عنهم

از اینجا توان فهمید و دیگر تصریح حقیقت این حدیث و حقیقت مرتبه

خلفه را شنیدیم در کتاب خلاصه المعارف <sup>در قول</sup> رابع در فصل ثانی در فصل ثانی از آن  
 کتاب واضح شد و است بعد از آن در هر پشت امام دیگر بعد از آن نوبت بحضرت  
 غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی علی حسب استعداده رسیده و باز بدیگر تامل  
 ندید و کمتر رسیده و اگر آخر نصب نادری باشد اما وی با وجود آن مرتبه در کمال  
 غوثیت نماند بلکه با بامت برسد یا بخلافت یا بکمالات هر دو مرتبه و ایشان با وجود  
 آن مراتب ولایت انبیا علیهم السلام غوثیت بر ثقلین دارند و این معامله باین <sup>حشمت</sup>  
 در دیگری کمتر مینمایند و بدانند که در حضرت غوث الثقلین ظاهر ولایت خاص <sup>الخاص</sup>  
 که ولایت انبیا باشد نسبت بباطن این ولایت بغایت ظهور اظهر کرده و غایب <sup>ظهور</sup>  
 آمده و حتی که بعضی خصایص ظاهر این ولایت بر انسان باطل بیت بهم رضی الله تعالی <sup>بر ایشان نسبت</sup>  
 عنهم ظهور غالب نموده و ظهور بباطن این ولایت در آنحضرت علیه الرحمة والرضوان  
 نسبت بان ظاهر که در آنحضرت واقع شده است و نیز نسبت بانکه چنانکه در این <sup>عشر</sup>

من حیث کمال کماله باطن این ولایت بظهور غالب غلب و انفع کشته قید آمد فافهم

مضمون قوله رضی الله تعالی عنه <sup>ش</sup> افلت شمس الاولین وشمسنا ابد علی

العلی لا تغرب و قطب الاقطاب مدار که کار و بار زمانه با و تعین دارد و در هر عصری

بمطلق ولایت خاصه و بظاهر ولایت خاصه الخواص نایب مناب اخضر غوث الثقلین <sup>سبب</sup> ا

بلکه هر دو قطب الاقطاب و یکر هم که قطب الاقطاب و یکر هم که قطب الاقطاب

و قطب افراد باشند نایب مناب اویند و دیگر هر همه اقطاب ارشاد و مدار و اوتان

و افراد که بزاران توانند بود و در هر زمانه نایب مناب آن هر چهار قطب الاقطاب

علی حسب اختلاف درجاتهم و غوث ازین هر چهار فایق است و او کونیا ویراست

و در مدار مهمام و انجیح مرام کونیا مطلق المتوسط است و آن هر چهار کونیا اراک <sup>و در</sup>

و کونیا ایشان نیز در مکات مطلق العنان هستند و کار و بینی و دنیا و بی برادر نظر

و برکت نشان اکثر و نیست اما همه اقطاب را خصوصاً قطب الاقطاب اوتان در انجیح تر



قطب اقطاب افرا را مناسب صفت بکلمات انا هم بیشتر معلوم میشود و چنانچه  
 مناسبت قطب الاقطاب ارشاد و مدار بکلمات خلیفه و مخفی نماید که قطب اقطاب  
 ارشاد و مدار زیر قدم حضرت امیر اند و بهم زیر قدم حضرت فاروق و بهره از  
 علم قلب نبی علیه الصلوة و السلام و در قطب اقطاب ارشاد بیشتر است چنانچه بهره  
 از حکمت او صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و در قطب اقطاب مدار زیاده است و  
 قطب اقطاب او تا و زیر قدم حضرت عثمان است و قطب اقطاب افرا و زیر قدم  
 حضرت صدیق اکبر است و آن شش دیگر از اقطاب او تا دسته که پایان ترازان هر  
 چهارند و فایق تراز همه اقطاب دیگر اند زیر قدم آن سته از عشره مبشره اند و امام  
 در اولیاء است نایب مناب حضرت امیر و خلیفه نایب مناب و بهم زیر قدم حضرت  
 فاروق است و قطبیت ظل امامت است و غوثیت ظل خلافت و امامت ظل ولایت  
 احمدی است و خلافت ظل نبوت محمدی علیه الصلوة و السلام و صاحب منصب امامت

برائی استغاده خلق امام خلق است بسوئی خالق عز وجل بفضل تمام او سبحانه  
و صاحب منصب خلافت خلیفه خالق است تعالی بسوئی خلق برائی افاده خلق او عز  
بفضل تمام او تمام حسنه و اکثر اقطاب را تعلق بحضرت امیر مظهر باشد تعلق زیر  
و همچنین غوث را بحضرت فاروق و بحضرت امیر نیز باشد که وی بی کمالات <sup>قطبیت</sup>  
هم نمی باشد اما در شخص واحد اگر هر دو جانب غوثیت و قطبیت در وی برابر باشد  
زیر قدم حضرت امیر مظهر است و اگر جانب غوثیت غالب بود زیر قدمی حضرت  
فاروق زیاده تر و ان عزیز اکمل نامدار العصر سلطان خلیفه که قطب اقطاب <sup>است</sup> افراد  
مناب اوست و او احوذ از کمالات قطبیت و غوثیت گذشته بودیت و قطبیت  
اصلی رسیده است از کمالات حضرت خواجه اویس قرنی مستفیده است و فوق جمیع  
اقطاب او نامدار ارشاد و افراد که قطب الاقطاب گفته اند همین سلطان <sup>خلیفه</sup>  
را توان گفت امامن حیث ظاهر و لایت او در هر کجب الصورة من ظاهر کما که

بحسب معنی من حقیقت کماله چون شخص واحد سلطان خیفه است بحسب مهت اکره  
 جو و در هم تمام خلایق آنوقت و مرتبه غوثیت را که بزرگان و سراسر مرتبه  
 کرده اند و بر قطبیت مطلقاً موقوف گشته شد سرش این چنین باشد که قطب  
 هر مرتبه را از مراتب اقطاب او تا دور مدار و ارشاد و افراد مثولی بکمال  
 غوثیت هم واقع است و را امور تحصیل آن مرتبه بنا، الحصول کمالات آن مرتبه که  
 هیچ قطبی بی کمالات این غوثیه قطبیت اقطاب آن مرتبه نمیتواند شد پس چون  
 تمامی کمالات غوثیت مطلق کماله ازین کمالات غوثیت این چهار مراتب  
 قطبیت که مذکور گشته بر و آید زایده و نفس جو و زاید نیست پس بلاغته از اقطاب  
 نسبت غوثیت توقف کرده منحصر بر عبارت مخصوصه نسبت بقطب الاقطاب  
 اطلاق کرده باشند و بر قطبیه و غوثیت وی فرویت اصلی و قطبیت خلقت  
 حقیقه غالب آمده باشد و در مرتبه تربیت و ارشاد و در واقع و معامله در عالم

از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و در عالم ملکوت در خواب از روح

الامین ترمیم یافته باشد و یا بعد از آن از روح خلفاء ارشدین خصوصاً

از روح حضرت صدیق اکبر و حضرت امیر و اما اثر ارواح اولیاست محتاج ترمیم

گشته بود و در باب وی بسااست که بجمع روحانیان کبار از اولیاء و ملائکه بجای

یا خفا و بلا یا خلا بعد از ظهور امرتبه و آن نسبت مناصب یا پیش از ظهور آن

این خطبه خوانده باشد قطع القطاع فی قسم قطب الاقطاب

الدبر مصرع اول مشعر بر حقیقت باطنی اوست و این حالت او را محض <sup>شد</sup> بعد

و مصرع ثانی مبنی بر معنی ظاهری اوست و این حالت او را محض للمخلق بود

قطب الاقطابی کوئی باطل حقیقت المصراع اول است و قطب الاقطاب فی <sup>و</sup>

آن بود که بقطبیت کامل و غوثیت شامل فرد کامل زمانه بود و قطع القطاع

فی بهم آن عزیز اکمل بود که منتهای همیش و مقصد نهش بقطع نظر از کمالات <sup>قطبیت</sup>



و غوثیت مرتبه خاص فردیت و قطیعت و خدات اصلی حقیقی بود با صلات  
 تبعی نه بطلان ظنی و چون نقد نصیب امامت و خلافت با مرتبه اصلی خدای  
 اکبر چه طفیلی بود و این زمان این عزیز اکمل ماوراء البر و مرتبه کمال سلوک چه  
 و خاص حضرت خواجه اولیس قرنی بود و من حیث قطع همت از تمامی <sup>حسب</sup> علایق  
 و روحانی تجلیص خالص سمری و در مرتبه کمال منصب نایب مناب حضرت <sup>نوی</sup> کربو  
 وزیر قدم حضرت حبیب حق احمد مجتبی محمد مصطفی باشد که بود به تفضیل مراتب  
 الرحیم الرحمن حقیقی است علیه الصلوٰۃ والسلام اگر چه بود به مطلق نبی الله و رسول  
 و حبیب الله مطلق اکمل است علیه الصلوٰۃ والسلام از پنجاه ستر این مرتبه را نیز  
 توان جست که پیش ازین حضرت حبیب را صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم  
 و بارک از اولوا العزم بهم با وجود اثبات بر سه مرتبه نبوة و رسالت و عزم  
 ممتاز کفایت ام و در اولیا بهرزه خاص از انحراب احضار خواص بالاصالت <sup>بحدوث</sup>

صدیق اکبر گفته ام و این مرتبه را مستحق هیچ اسمی علاحد و بجز اسم خاص ساله  
 و خلافت نیافته ام که بهمه کمال مشتمل مساویت و بر سه نبوة و رسالت و غم  
 خاص بطریق حادث در نهایت هر کمال مراتب نبوة و رسالت و غم و بهره از مرتبه  
 اولو العزم بحضرت فاروق بالا صالة نوشته ام الغرض مذکور را قبل اتمام <sup>که</sup> بگویم  
 واضح باد که آن هر چهار قطب اقطاب متشوعه را بعد یعنی مراتب او تا و و مدار  
 ارشاد و افراد را واسطه نیابت حضرت شیخ محی الدین جبلت نیابت است قلعه  
 کثرة بعد از آن نسب زیر قد می آن اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم <sup>جمعی</sup> <sup>چنانچه</sup>  
 با گذشت و حقیقه کیفیت این همه اقطاب چنانست که مثلاً قطبیت <sup>بعضی</sup> در <sup>است</sup>  
 این قطبیت برد و دویه و یاد و شهرت و بعضی را بر چند دویه و یا چند شهرت  
 بعضی را بر یک دویه و یا بر چند سر کار و دیار و بعضی را بر یک دوا قلم و یا چند  
 اقلیم باشند و قطبیت قطب اقطاب این مرتبه بر سه نبوت اقلیم است و علی بن ابی طالب

کیفیت آن بر سه قطب الا قطاب و دیگر هم توان دریافت و باید فهمید  
 تواند بود که بعضی کلمات از کمالات این مراتب بهره ور شده باشد و بمناسب  
 آن مراتب مخصوص نشده باشد و بمناسب آن مراتب و کلمات برده باشند که بدان  
 مخصوص شده ایم و جایز است که از آن همه قطاب و دیگر متون بعضی را علم  
 بر کمالات و منصب خود باشد و بعضی را نه اما آن چهار قطب <sup>را</sup> <sup>البته</sup> <sup>باشد</sup>  
 و حقیقت قطب اقطاب را البته باشد و حقیقت قطب اقطاب ارشاد برین <sup>مکین</sup>  
 چنان ظاهر ساخته اند که ارشاد بدو مرتبه است یکی عام و کفر خاص اما ارشاد عام  
 کونیا و ریائیت منجد که زیر قدم این قطب الا قطاب ارشاد است که هر منکر  
 و مخاص این صاحب آن مرتبه از اینجا بهره می یابد بر حسب استعداد خویش و آن  
 ارشاد عام بر طال و لایت اولی است و بر اکثر کمالات نفس این ولایت اولیا  
 نیز واقع است و دیگر مرتبه ارشاد خاص که بر بعضی کمالات <sup>ست</sup> <sup>اولیا</sup>

اما خاصه کمالات و لایه انبیاست حواله این قطب الاقطاب ارشاد حاجی  
 آن مرتبه است فی الحقیقه و آن بحکم نبی است علیه الصلوٰۃ و السلام و بطریق زیر  
 حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه یعنی بدانند که قطب الاقطاب ارشاد از نبی  
 علیه الصلوٰۃ و السلام محکوم و مامور است باین امر که برکراستقیم متابعت  
 یابد بار و در پس مجلس بیوساطت وسیله این کامل نصی نمواند یافت و جایگاه  
 اقطاب دیگر که تابع این قطب الاقطاب اند بر حسب قطبیت خود بر سائر  
 هر دیه یا بر شهر یا بر اقلیم علی بن اقیس حکم این در بانی دارند و آن  
 شان داخل مجلس اندرونی اندر جهت آید بجز بفرق اصالت و تبعیت و آن  
 مجلس اندرونی اشاره از مرتبه و لا انبیاست علیهم الصلوٰۃ و السلام و این  
 خدمت که آن قطب الاقطاب بدان مخصوص از صاحب آن مجلس است بالا صلا  
 علیه الصلوٰۃ و السلام از تایید آن اوبیاء جاریست بتبعیت البقیه و این کار



از روح این اشخاص می براید و معنی وسیدت با روح اهل سترشا و علما و  
 جمعا که بعضی را علم درین حقیقه تنوید باشد و بعضی را نباشد و کشف این معانی  
 برین مپسین بنی ازین بد و سال گذشته است که حانا در تحریر آمد و یکم بر آمد

که کمال ولایت اولیا است یعنی ولایت خاصه یا غوثیت است و کمال ولایت اهل

تا امانت است

ولایت انبیا و اولیا است و کمال در کمال نبوت و بغیر بنی را تا خلافت است

و نزد این فقیر ظهور سراسر یعنی بوده است فی الحقیقه که خلافت حضرت خجین <sup>رضی الله</sup>

تعالی عنہما بی تردید بر پا ماند و بقول همه آمد و بغایت عدل و قوه داشت زیرا که

جانب کمالات نبوت نبی که در ایشانست اکمل و اغلب است از جانب ولایت ایشان

در ایشان و در خلافت حضرت ذی النورین رضی الله تعالی عنہ که برزخ است بین

الولایت و النبوة نبی علیه الصلوٰۃ والسلام نور و شرف و روح شد و در خلافت حضرت امیر

کرم الله تعالی وجهه که در ایشان جانب ولایت نبی غالب است خلل کما شد اما چون

صاحب یکمرتبه که امامت حقیقی باشد مستثنی بوده اند بمقبول در باب خلافت  
 نشدند و حضرت ذی النورین بقبل رسیدند و در باب خلافت که برزخ بوده است  
 بین حقیقه الامامت و الخلافه و هیچ یکی ازین هر دو مرتبه مخصوص و در نظر  
 مسکین از حضرت امیر امامت فی الحقیقه شروع افتاد و در طایفه مرتبه خلافت شد  
 که صاحب کمالات بنوّه بهم بر کمال بوده است و در دیگران که والی طایفه در کمالات  
 باشند سایه خلافت می آید من وجه که فی الحقیقه صاحب کمالات بنوّه و ولایت  
 در اینان که بعد حضرت امیر باشند که کسی نمی آید فلا جرم این دیگران مسمی به باد باشند  
 اما امامان عشره اهل بیت چون در کمالات خلافت که اشارت از کمالات  
 بنوّه است بهره قلّه داشتند نه کثره مخصوص و ممتاز بخلافه نشدند و مستثنی  
 با امامت آمدند و چون در هر چهار خلفاء راشدین و حضرة مهدی از کمالات بنوّه  
 هم بهره کثره است اگر چه طفیف است بخلافه برسند که فی الحقیقه سخن خلافت باشند

اگر چه خلافت آن دو خلیفه بشود و شر باشد بنا بر این مسطور و حضرتان

رضی الله تعالی عنهما من حیث استعداد اکمل خویش که جز نبی بودند علیه الصلوٰه و السلام

کونیا فی الحقیقه در راه اکمال و تکمیل این مرتبه حقیقی شمع شده اند و بعد شهادت

در کمال مرتبه ولایت نبی علیه الصلوٰه و السلام قریب اقرب بوده باشند نسبت بحاله

حیات خویش بحقیقه معارف بعلم الله تعالی و چون در حیات نبی یا بالغ بوده

و استعداد انسانی تا جن بدو غایت در دنیا کامل نمیشود فلذا حرم از بهره که در صحبت

نبی در ظاهر پستند مانده بودند بعد شهادت یافته و داخل اصحاب عظام شدند

پس این پنجاه کونیا ریاضت بود و برایشان فی الحقیقه برای ظهور آن نعمتی حقیقی

اگر چه بطعین جلد و پدر ما در حوزة طفلی و نسلی و عطائی صرف بود و دست اما بعد آن

ریاضات شهادت بتعبا با صلاه و کسب نیز مروت و مزینتی دیگر پیدا کرد فنور علی

حاصل شد رضی الله تعالی عنهم و حضرت امام محمد موعود من حیث معنی الحقیقه فی الباطن

امام باشند و فی الظاهر خلیفه و مرتبه خلافت شان کوتاه بود و بمرتبه امامت شان اما  
 چون مرتبه امامت عظیم است و مرتبه خلاصه اعظم پس شمس و نجلیفه باشند بمرتبه استند  
 خویش و میرند بید و لت مدعی به نخبست بمعنی نالایق و عوی خلافت کرد و قاتل آن قاتل  
 اهل معنی حقیقی آدم محروم سعادت گشت و الله سبحانه اعلم بحقایق حکمت و امر و فی  
 وقوع الامور بقضایه تعالی که حقایقها الغرض بر سر اصل سخن مذکور باید  
 و باید دانست که مرتبه کمال و لایه اولیایم است که ولایه خاصه است بکمالات غوثیت  
 و اکملیت و این مرتبه غوثیت جن و انس است و این فیض خاصه حضرت شیخ عبدالقادر  
 جیلی است که غوث الثقلین است و لهذا غوث الاعظم اکمل حقیقی است و حوز و اهل ولایت  
 انبیاست که فوق المرتبه باشد و این مرتبه را که ابلت و لایه انبیاست مرتبه امام  
 اگر چه خفی باشد و داخل و از ده امام باشد اما همه اولیایم است باین این دوازده امام  
 این امام باشد و در هر عصری که باشد سر قدیمی بده علی رقبه کل ولی الله را اینجی توان



جست بهر دو معنی یکی معین کمال غوثیت و دیگر بنظر ظاهر ولایت خاص الخواص  
 که در ایشان نسبت بهم اولیا، اولین و آخرین غالب ظهور آمده بود و لفظ کل  
 ولی الله بدین معنی فرموده باشند پس در اولیا، اهل ولایت خاصه بنظر امامت که  
 بوصول ولایت انبیا منوط است اگر چه مخفی باشد قدم آنحضرت بر رتبه بر اهل مرتبه  
 عامه و خاصه لایق مطلق باشد یعنی تفوق ایشان بر آن همه دیگران واقع باشد  
 و اولیا، اهل کمال باطن مرتبه اخف و خاص الخواص و ولایت مطلق ازین زیر قدم  
 بیرون باشند و چون نا در است که در اولیا، امت فردی بو لایت انبیا برسد  
 که این مرتبه خاص الخواص از ولایت مطلق است بلکه بو لایت ملا، اعلی هم که این مرتبه  
 اخف از ولایت مطلق است پس حکم مرا کثر است لاچار کل اولیا هم توان گفت و  
 رسیدن بعلم و کمالات و لایق انبیا است آنند که بر انشای آنچه پیش ازین نوشته است  
 و رکت و رسائل اکثر اولیا، امت نایاب است و دیگر که بر تقدس اسرار هم بنظر کل

مطلق مخصوص بر زمانه ایشان گفته اند رضی الله تعالی عنه و معلوم این مسکن <sup>نعمت</sup>  
 گشته اند که مذکور شد و یک روز بیشتر از روز توید این حقیقه قبل ازین بچند سال  
 همین هر دو وجه که بالا مسطور شد ندی طر میکشیده که بعد آنوقت روح آنحضرت  
 غوث الثقلین حاضر شد و باین فقیر این عبارت فرمود که فرزند ابرو و وجه خود <sup>مسبح</sup>  
 عاطفی میت بعد از آن معلوم شد که این کلمه از آن حضرت بی نظر و تفکر بطریق <sup>بمقتضی</sup>  
 بالقاء ربانی از عین ظاهر شده است و حفرة شیخ الشیوخ هم در عوارف فرموده است  
 قدس سره که این کلمه از حضرت شیخ عبدالقادر در سکر برآمده ای برادر نزد این فقیر  
 بر تقدیر سکر بهم باشد و این سکر مدوح است نه مذموم از چنانچه که بهج ترقی خالی  
 از حالت مستی بمطلق نمیشود مستی جلی باشد یا خفی و چون آنحضرت بدان مرتبه خاصه مخصوصه  
 خود مشرف شده اند بقدرت الله سبحانه بی تکلف و بی قصد بالقاء ربانی فرمودند  
 قد می نه اعلی رقبه کل ولی الله من حیث آن تفوق ظاهر ولایت که بر وجه تامنه <sup>لضیحه</sup>

یافتند و روشن است که در کلام صوفیه بطور متکرر عبارت از آن حالت است که  
 صاحب آن حالت نتواند پوشیدن چیزی را که پوشیدن آن چیز پیش از آن حالت لایق لازم  
 بوده است پس واضح شد که حضرات اصحاب کرام و حضرت مهدی و بعضی افراد دیگر هم  
 من حیث کمال باطن مرتبه احض و خاص الخواص و لایة ازین زیر قده می پروند با  
 و فوق بکثرت افوق بودند اگر چه هر همه اولیاء اولین و آخرین غیر اصحاب کرام من حیث  
 جمع آن هر دو وجه مذکور که کمال و لایة خاص الخواص و کمال غوثیت باشد که منصب  
 اکمل مستوجب بکمال مرتبه خاصه و لایة است تفوق آنحضرت غوث الثقلین و اقطاب  
 اما کسائی را که من حیث کمال باطن و لایة خاص الخواص برابر ایشان باشند یا بزرگان  
 بهم تفوق داشته باشند امانت پیدا نمیکند و آن تفوق مستلزم افضلیت غوث  
 الثقلین بر ایشان نمی باشد فافهموا اسرار کلام الاولیاء یا اخوانی و اگر این وجوه را  
 بکفر اریتم و بر حکم علی العموم ایتمه عامه اولیاء آنوقت باشند از مبتدیان منتهی و لایة

مطلق چنانچه حضرت حماد و باس هم که پر صحبت ایشان بودند و آنکه فرموده است که این عجم را  
 قدمی است که در وقت بی بر کردن همه اولیا خواهد بود هر آینه مامور شود با آنکه بگوید  
 قدمی بذه کل ولی الله و همه اولیا کردن نهند و بدانند که لفظ مامور بنظر اثبات نسکه که  
 حضرت شیخ شیوخ علیه الرحمة فرموده است مراد بامر خفی باشد تقبیر و ارادت بامر  
 جلی الهاماً و آنکه حضرت حماد و باس گفت که این عجم را قدمی است الی آخر دلیل بر مرتبه مخصوصه  
 ظاهر میکند از مراتب ولایت مطلق قدمی گفت که بقید حرف یا بکلمه قدم تکلم کرد و معبر  
 ساخت یعنی چنانچه اثبات مرتبه غوثیت تامه که اکملیت مرتبه خاصه است با وجود مرتبه  
 خاص الخواص از ولایت مطلق و نیز از عبارت شیخ حماد و باس مذکور زمانه <sup>قدمی</sup> ایشان  
 بعبارت وقت ایشان هوید است و نیز نقل است که از حضرت شیخ فرید الدین <sup>چشم</sup> چشتی  
 شخصی پرسید که شیخ عبدالقادر فرموده است قدمی بذه الی آخره شما چه میفرمایید <sup>نمودند</sup>  
 که اگر من در آن وقت می بودم بر چشم میگردم پس تا بجان شیخ فرید قدس سره <sup>گفته اند</sup> برارم



این اشارت به تخصیص رمانه ایشانست بنظر کل مطلق به اولیا آن زمانه و زمانه غیر  
از مدت صد سال است و نیز چون محد و آن مایه خود ایشان بودند و در آنوقت <sup>که</sup>  
همقرین ایشان و واقع نباشد لاچار تقدم ایشان برکردن همه اولیا آنوقت بود  
یعنی در آن زمانه تفوق ایشان بر همه آن اولیا واقع باشد و این تفوق مثل تفوق  
دیگر است بکس تحت فوق است دیگر باید دانست لازم نیست که در هر زمانه دیگر کسی  
افضل از محمد و آن مایه بنود چنانچه حضرت شیخ ما قدس سره که محد و این الف نایب و  
الف حضرت مهدی افضل و اکمل از ایشان و از همه اولیا است مبعوث شد فی است <sup>تعالی</sup>  
و نیز باید دانست که هر مرتبه ولایه مطلق را ظاهر است و باطن ثمره ظاهر تصرف <sup>است</sup>  
و لفظ ولایت بر حسب نظر این حیثیت و او باشد و طور صفت جلالی در آن بیشتر <sup>ثمره</sup>  
باطن قربت و علم بحق است و لفظ ولایت بحسب نظر این حیثیت بکسر و او باشد و طور  
صفت جمالی در آن زیاده تر پس واضح کنیم که تحصیل ظاهر ولایت عامه منوط بعبادت <sup>ظاهر است</sup>

پیشتر جمعیت قلبی و وصول باطن و ولایت عامه منوط بعلم کسی است پیشتر و وصول هر  
از علم لدنی و حصول ظاهر ولایت خاصه منوط بعبادت و ریاضت ظاهر است بصورتی  
اگرچه آن تجسید در باطن هم بود اما بشرط جمعیت قلبی و وصول باطن ولایت خاصه  
منوط بعلم لدنی است اگرچه این علم لدنی ظنی بود بعبادت و ریاضت باطن است که  
خاص اخلاص و ترک هویت بصورت تفرید اگرچه تفرید باطن از جمیع خواسته متفرد  
باشد خواه خواست دنیوی خواه اخروی و وصول ظاهر ولایت خاصه خواص منوط  
بعبادت و ریاضت و جهد و مجاهده با شرایط کامله است بحقیقت تجرید و وصول باطن این  
ولایت منوط است بکمال علو همت که موصل فقیر حقیقی اصلی است بقطع نظر از جمیع تجلیات  
و جمیع تعلقات معلومی بکشف باطنی مطلوب حقیقی و حاضر بودن بحضرت غیر معلوم بی علم  
معدوم الکیفیه که فوق علم معلوم الکیفیت و مجهول الکیفیه است بعلم لدنی اصلی بحقیقت تفرید  
بقرب ابدیه بخلوص خالص آن طرفه کلمه کامله است رمزاً تماماً و در نظر این فقیر از کلمات

و سیمه حضرت خواجه نقشبند که فرموده است قدس سره در بی فقر ظاهر و باطن کار  
 تمام میشود و و پر روشن است که افضل مستحق حقیقی بهمانست که بعلم مایل اکتل باشد اگر چه  
 و مراتب دیگر چنانچه قطبیت کامل و غوثیت اکتل غیری بر وی بر وی مزیتی داشته باشد  
 زیرا که در جمیع علوم و مراتب مرتبه علم مایل و مرتبه کمال حلت اصلی با و تعالی <sup>فضل</sup>  
 و اقرب است چرا که اسم حبیب بر غیر اهل حلت منتهائی محبوبی که بدین اعتبار محمد <sup>لله</sup>  
 حبیب الله است منطلق شده علیه الصلوة و السلام و این مرتبه مراتب کمال و کمال  
 باطن و لایة حبیب الله را علیه و علی اله الصلوة و السلام بکمال نهایت علم مایل  
 بکمالی که ما هو سبحانه ذاتة و صفة بر تقدس پر مدی جل و علی با وجود ظهور کمالات  
 حولش بر مراتب الخلق بقا ضار، **مرا و الله انما الله** الی آخره و بکمال علم حقایق  
 نبی شیا در اولیاء مرتت میسر باشد پس فضل حقیقی مر اهل باطن آن ولایت را  
 و شرف صوری مراتب ظاهر آن ولایت را من حیث حقایق المذکوره اینجا بود که فقیر

حقیقی تبعاً و طفیلاً میسر گردد و اینجا بود که سر الفخر فخری دریافت شد که فرمود  
 علیه الصلوة والسلام الفخر و فخری و اصلاً بمراتب دیگر اشاره بهم تخصیص  
 فخر فرمود و الله سبحانه اعلم بما هی حقایق الامور كلها و هو غاوى الخطای  
 و الملام للصواب و اهب العطیات تم افضانیه ثم اعلم هذه الاسرار الغامضة  
 من كلام حضرت قطب الولاية شیخ شینخا و مولانا خواجہ محمد باقی قدس



غوث الثقلین و حتم الولاية داخلان تماماً و کما لا مشایخ اربعه نقشند تمام  
 داخل اند و المتأخرون من مشایخهم تحت هذا المقام متصلین بحیط الدائر و بل  
 و سهم و اخلا فیہ مولانا محمد قاضی ملا خواجگی خواجہ کلان شیخ تاج مرزا احسان  
 و جمع من اصحابنا بدخون تحت المقام بتوفیق الله تعالی الا الشیخ احمد فانه



إلى الصدر داخل في المقام وبالمآل إلى مقدم الفخر وكذا الكاتب بأدنى زيادة  
 حالاً ومالاً شيخين سهر وروية الأول إلى الصدر والثاني القريب من <sup>المشايخ</sup> التفرقة  
 خمسة عشرية تامقدم فخذ والمتأخرون من أهل التوحيد الصوري منهم ليست تحت <sup>المقام</sup> هذا  
 كما كانوا خارجين من كماله ومن تحت مقام الكليان

خواجہ ہرارد و معرفت و جہ الافراق من النقشبندیہ فان لهم فیہما اقداما  
 راسخہ و خطوطہم منہما وافرہ و جہ الافراق من چشتیہ فی الولایۃ بکسر الواو  
 و مقاماتہ السلوک و کلہم من الفریقین من خلص عباد اللہ تعالیٰ و احضار الیائہ

مشايخ اربعة نقشبندية داخلون تماما والغوث والحكم ايضا والمشايخ الخمسة

الي بابين الصدر والسرقة شين بسهرور ديه الاول الي مقدم الصدر وانا لي

الي مؤخر الشيخ الاحمد والكاتب واخذان تماما في التكميل قه بقي من القديين

خارجين عن الدائرة



خواجه بزرگ تمام داخل قریه خواجه محمد بارسا نیز داخل لیکن رفیق خواجه حمزه

تاساق سلطان المشايخ تانصف فخرالدين تاساق لیکن بابا کیست شیخ

الشیوخ تاکتف شیخ بها والدين تا قریب تاناف لیکن این هر دو به نزد یکت شیخ

فصیرالدين حضرت غوث الثقلین تمام داخل شیخ محی الدین این عربی تمام داخل

بلند شیخ نجم الدین کبریا تاکتف شیخ علا والدوله تمام داخل میرسید علی تدا

تاناف شیخ احمد بالفعل سرد داخل بالمال تمام کاتب بالفعل نزد یکت کتبت

اربعین تاناف بالمال تمام و اصل شیخ تاج و مرزا حسام الدین تاناربعین کتاب  
قدری از سر بالمال تمام سر لیکن سر هر دو یکت کز فوق شیخ الهدا و نزو یک  
بابین و دو بالفعل و بالمال آن دو خیال فایق

در مقام خواجه علی الدین باند تر از خواجه حسام شیخ چشتیه همه محاذی خواجه  
علاء الدین سلطان المشایخ قدری فرو و تر شیخین سرور دینه از مقام اول  
اندکی فرو و تربکات متقبل بدایرة لیکن سر بای محاذی مشایخ چشتیه شیخ اینتر  
تا اکثر فخذ و شیخ احمد زیر مقام متصل بدایرة قدری فرو و تاناربعین کاتب  
تا آخر تا پاره از فخذ شیخ احمد تا آخر مثل بهین انتی کلام قدس سره بداند که  
بدانش قاصر این فخر این کنشوف معارف در کشف ظهور انوار آخرت باند که تمثیل  
و دایرة از ان مراتب و به بیان ادخال اعضای داخلین آن مراتب آنحضرت قطب الزمان

کمال العرفان و رسیدن به تعالی شده مرقوم فرموده اند و درکت یقظه کشف  
 این چنین معامله بنظر انوار بعضی مراتب ازین اقسام بدین فقیر و مجرب رسیده عالی  
 اولیا الله چنانچه حضرة سلطان ابراهیم و رابعه بصری و غیره مذکوره معرفت  
 حقیقت نفس و معامله انوار و مرتبه بعضی خصائص که بعد فنا نفس نصیب شود بنظر  
 آن انوار رحمت آلی که بعد آن فنائی متحقق اند پیش ازین مدت سه سال که <sup>است</sup> ~~است~~  
 و آنکه آن حضرت خواجه قدس پسر و آنرا بت جز معامله حال و مال آن بزرگان  
 فرموده اند حالا کشف نفس آن انوار و کشف مثالی بهم میتواند بود اما مالا به <sup>العام</sup>  
 و یا من حیث کشف قابلیت استعدادی شان باشد بحسب ادراک نوشته  
 اعلم بحق الصواب و بکمالی حقایق الامور کلها و هو غافر الخطیات و ملهم للصواب  
 اکثر مشایخ مجتهد و بعضی از صوفیه بر آنند که نبوت افضل از ولایت است <sup>حده</sup>  
 و لایة همان نبی باشد و بعضی از اهل اجتهاد و اکثری از اهل تصوف با فضیلت ولایت



بر ولایت بر نبی بر نبوة اوقاتند و در آخر کار این پیکین جهان فرمودند  
 که نبوت بر نبی افضل بر ولایت است و لا بر همان نبی اشرف بر نبوة است  
 اگر چه بر مرتبه ولایت مرتبتی بد است و دلیل افضلیت نبوت اقوی گشت زیرا که  
 با وجود آن مرتبتش نیز فضل نبوة ثابت شد باید و نیست ماهیت کما فی حقیقه نبوة  
 و ولایت نبی بر آن نبی و اند صلی الله تعالی علیه و سلم با مرزالی اور رب العالمین  
 سبحانه اما آنچه با فرادنا در اولیاست بعد از طی مراتب ابتداء و وسط و لا  
 ظالی و اصلی و انتهای رسیدن گمان بر اندازد او بدرجات ولایت نبوة و انبیاء<sup>نصیب</sup>  
 میشود بپاره از غلام آن و رجه تحریر می آید که بوجه کامل من حیث مرتبه اکملیه  
 مرتبه ولایت اشرف است از مرتبه نبوة و بوجه اکمل تکمیل من حیث مرتبه مکملیه  
 نبوت افضل است از مرتبه ولایت اگر چه ولایت بر آن نبی باشد هر چند بعضی از  
 اکابر دانسته اند و فرموده اند که ولایت بر آن نبی افضل است از نبوة و زیرا که

و در ولایت روحی است و نسبت بخالق خود در نبوت و در خالق است و نسبت بخالق چون که  
 در مرتبه نبوت رجوع بخالق است از خالق برائی و دعوت اگر چه مرتبه تکمیل است کویم است  
 در مرتبه ولایت نیست بخالق است و روح بخالق تعالی بخلاف مرتبه نبوت و درست است  
 که در مرتبه نبوت روحی سبحانه معلوم نمیشود اما چه منفرمایند مگر به نسبتی که در  
 نبوت روحی از انجرات نیست که به خالق است سبحانه و برائی دعوت بعد حصول  
 روح بخالق دارد بنظر انصاف باید دریافت چه قدر تفاوت است در حال شخصی که روح  
 بمحبوب دارد و نسبت بخال مردی که با محبوب است اگر نیک فهم کنی بنور طالب است آنکه  
 روح بمحبوب دارد و بالحققه الحقیقه و اصل بهاست که با محبوب است فلما جرم نبی است  
 مرتبه نبوت خود را مولیت نمرتبه ولایت و یکم دلیل افضلیت نبوت بر ولایت  
 همان نبی است که نفس وجود و نبوت بهمان ولایت نبی بشو نبوت آن نبی است  
 که اگر همان نبی را نبوت نباشد ولایت وی از ولایت اینها نباشد بلکه از ولایت

اولیا بود و نیز لازم آید که بعد مبعوث شدن آن نبی را به نبوة در مرتبه ولایت  
 ترقی نسو و بلکه ولایتش همان حالت اولی باشد و آن غیر واقع است هر که  
 بعد بعثت نبوة ولایتش مزیتی یافت البته افضلیته نبوتش بر ولایت او ثابت  
 گشت که بطریق وجود نبوة وقوع قرابت ولایت است و دلیل اشرفیت ولایت  
 آن نبی آنست که نبی هو لایة نبود و اگر گویند بتقدیر لو فرضا باشد پس گویم  
 که ناقص باشد بلکه هرگز نباشد و آن ناقص هم هرگز نبی نباشد پس نبی هرگز  
 بهو لایة نباشد علیهم الصلوٰة والسلامات و باید دانست که نبوة را صورت  
 و حقیقه زیرا که این امر حقیقی است و ولایت را صورت است و معنی جبر که این امر  
 مغفولست و حقیقه نبوة آنکه حق تعالی بر منظر نبی خود خبر دهنده است بی توسط  
 بحض خفا یا بجلا هم و استعدا اهل این منظریه را شرط عصمت است و صورتش  
 آنکه حق سبحانه و تعالی بر منظر نبی توسط خبر میدهد اما صورت ولایت بمطلق ایمان باشد

مبدی و منتهی را و معنی اش آنکه از علم حقیقت اینان

بمطابق با الله تعالی باشد و آن بر درجائست و اینست

اهل این را محفوظیه شرط است پس هر که علم وی در ایمان بالله از عقاید حق

قطعیه شرعیه برخلاف بود از محفوظان نیست اگر چه در دقائق معارف و <sup>جود</sup> معارف

و بکشفیات عجیبه و تصرفات غریبه معتقد جهانیان باشد اما اگر کسی از ان

عرفا با وجود آن نقص صحیح معارف خود را بدلیل و تاویل موافق عقاید <sup>محرر</sup> معتزله

اسلامیه میسازد نه آن عقاید موافق معارف خویش پس او از محفوظان <sup>است</sup> محروم

و نیز باید دانست که از مراتب مطلق ولایت مرتبه اولی که مسمی بولایت عامه

مومنین است نخل و لایة ملائعه است و مرتبه ثانیه که مسمی بولایت اولیاست <sup>است</sup>

نخل و لایة انبیاست که این مرتبه چهارم اصلی و اعلی و اعظم است از مطلق ولایت

و مرتبه ثالثه که مسمی بولایت ملائعه است نخل نبوة انبیاست و این بر دو مرتبه <sup>دنیوی</sup> دنیوی



نبی مرتبی را بوجه اصالت و بحیث تخصیص اند نه بوجهی من الوجوه و تطبیق  
 و نفع و باید دریافت که اگر ولایت نبی به تبعیت یا تطبیق ملک مقرب باشد  
 پس بعلم حضور و قرب باطنی بحق سبحانه مرتبی را توسط ملک لازمی ذاتی باشد  
 و آنحال است زیرا که ابتدا افضل جمیع خلایق اند و این افضل بحسب حقیقت است  
 نصورت علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات غامضه و ریاب هرگز اولایت <sup>نظیر</sup>  
 نبوتی باشد علم و معرفت او و نظاری خواهد بود نه خستیار بهر چند هر دو  
 استقلال باشد زیرا که سیر کمالات نکات نقطه نسبت اشرف که مسمی بولایت  
 مطلق است و وصول بحضور حق است با جبره سبحانی اگر چه بلا هم باشد  
 و سیر کمالات نکات نقطه نسبت افضل مسمی النبوت منظره است  
 نور و جبره است خلق است از خلایق با صفا فی رحمانی پس اگر اهل کمالات این  
 نسبت افضل صاحب کمالات اصالت است اگر چه تبعیت است لیکن بی کمالات

و علم آن مرتبه مخصوصه از آن نسبت اشرف که مسمی بولایت انبیاست نخواهد

بود و علم و معرفت او خستاری خواهد بود و لا فلا و چون در غیر انبیا ظهور این

نسبت افضل من حیث الکمال منفق و است لاجرم غیر نبی را صاحب دعوت گفته شود

نه صاحب نبوت و پیشتر این تحقیق بوجه متصل گفته خواهد شد انشاء الله تعالی

**بسم گنم خود زیر کانی این پس است** یکی ولایت است بکسر

و او آن عبارت از تقرب بخالق است تعالی و یکی ولایت بفتح و او آن عبارت

از تصرف بخلق و علم لدنی عبارت است از علمی که بخلق عرفانی بعلم ذات و صفات

سبحانی عالم محض شود و این تعبیر معنی اصطلاحی است و علم معانی عبارت از علمی است

که بخلق اصولی مسائل قطعی شرعی عالم مدقق کرد و **گفت** قوله علیه و علی اله

الصلوٰه و السلام **و این عبارت** علم و بهمت باین امر ضروری باید دانست

اگر چه از کمالات کمال این مرکب معنوی بر حال هر سالکی بر حسب ظهور و باطنی

در هر وقتی اثری بظهور خواهد آمد اما ظهور کمال این معنی فی الواقع محجب

ظهور کمال فقرای تمامی فقر واقع خواهد بود هم بدان تمامی فقر کمال مرتبه

ولایه مطلق است و روشن است که نفس ولایه مطلق را چهار مرتبه است

چنانچه بالا تحقیق یافته است عامه و خاصه و احضار خاص الخواص اما شروع در کمالات

مرتبه عام از اول ظهور حتی بوصف کرد وید کی بحث است بجهان و اول تقوی این بود

که از غلبه کفر مطلق ربای یافته بایمان مشرف شده و این مهم محض موهبی از لیست

که هر وقت معتره از لی مقتضی الظهور است زیرا که تا زمانی که نور ایمان بر باطن

بند و ظهور میکنند مرکز از طاعت مستوجبات اماره من حیث مقتضیات طبعی خلاص

نمیشود فلا جرم از کفر نمی برانند اینجا باید دانست که

پس از پنجاه است که با وجود حیل

و تعالی

علم قلبی بحقیقه غیب ایمان با غیب بظهور شری واقعه میشود و بنا بر این مبرماید بجهان

و بر حسب اعمال صالح اهل این مرتبه را بنسب

قابلیت استعدادش ظهور عجایب تملو بنات کسینه و لطیفه و کشف کونی و الهام

هم میسر شود تا اینجا ظهور محبت صفاتی نه ذاتی و اگر فی الجمله محبت ذاتی هم واقع است

اما هنوز در پرده محبت صفاتیت و باطن اینکس هنوز درین حالت است که اگر بشود

از تجلیات صوری و معنوی یا اناری یا افعالی یا صفاتی یا ذاتی واقع شود مقول

آن کرد و اگر چه پیش از آن حال منکر و طاعت اهل آن حال است و اگر اینکس ترک دنیا

هم میکند هنوز از هوایی مراد نفسی مطلقا نیست پس از خوف و یار جابر

دنیا کرده است و رمانی و رتمای تعلق غیر حق هم میخواهد و اهل این راه هم ترکیه نیست

تنقیه و مانعی قدری خواهد بود ازین راه علوم و معانی بوجدان قیاسیه و خیالیه

خواهد یافت و بسا است که آن علوم و جدانیه از علم لدنی گمان خواهد برد و تلمذ

اینکس بصورت و طایف عبادات از نماز و روزه و تسبیح بیشتر خواهد بود و اما در <sup>حقیقت</sup>

آن وظایف تحقیق کشفی سَری نخواهد داشت اگر چه تقلید ابرح استعداد حوشت  
رسوخ راسخ ایمانی میداشته باشد و شروع در کمالات مرتبه خاصه از ظهور محبت  
ذاتی است و اگر این کس را محبت صفاتی هم باشد در پرده محبت ذاتی خواهد بود  
و در شروع ظهور این مرتبه طلایی انزلی است پس با انزال وقوع قبل از شروع  
شروع ظهور ظل مرتبه خاصه مذکوره است و تجلیات صوری و معنوی و آثار  
با انواع لطایف بسته بوجه نورانی و ظلمانی متنوعه و منی خاصه ایشانست حتی که از  
تجلیات صوری از مراتب متنوعه موالیده سه گانه گذشته قله او کثرت از تجلیات  
برقی و نجی و ارسته در آن شهودات و پستی مثالی نورانی و ظلمانی ناکمان حیرت  
و لا بهوت و باهوت یقین بسته اند و بعضی ازینها که به پاره ترکیه و تصفیه  
هم با بجلائی قوای عنصری صاحب خارق شده اند ظن او انها موجب کمال استحکام  
رانی هوایی برای حوز و برای دیگران آمده است چنانچه بعضی از باب توحید بر آن

از بنای زمانه تعلیم عالی الساطع  
مستند تکلیف نموده اند و در تمام



تکمیل عوام منحصر میدارند اگر چه فی الظاهر خود بهم تقید تکالیف شرعی میگذرانند  
 اما بعضی از آنها این تقید را محض صلاح ظاهر برای خلق میدانند و بعضی برای خالق بهم  
 و ارباب مرتبه عامه و ارباب ظل مرتبه خاصه تفریق قلبی را از نفس در باطن خود  
 هنوز انکشاف یافته و حالاندر دریافته اند و اینها نند که تصفیه قلبی ایشان متعلق  
 بکشفیات تصفیه خیالی اینهاست و بعد ازین ظهور نفس مرتبه خاصه است و در مرتبه  
 انکشاف معارف مراتب احدیه و واحدیه علی بذوالعیاض به نرات خمس مراتب  
 سته واقع است کمالاً و نقصاناً و اکمالاً لی این مرتبه شیخ ابن عزلی مینماید که  
 و کمال علوم و معارف شیخ ما در علم با همه بسیار از ان بالاتر است چنانچه  
 اهل رد کلام شیخ کمان برده اند بزبان تشیع و راز کرده اند و بعضی از صوفیه هم  
 که بر د آن کلام شیخ آمده اند نیکت واضح شده است که در طی مراتب مرتبه عامه و لایه  
 مراتب ظلالی مرتبه خاصه و لایه منکشف ایشان شده است چنانچه از کشف تو حید خود

خبر داده اند که من عالم را و دریائی وحدت مثل حس و غایت که در کتب اشیا

یافته ام و یا بغلبه فرط محبت بعد و قبیه

و غلبه مکشف ایشان شده باشد دریافت مراتب وحدت

بتصفیه فانی در وجدان قلبی ایشان حصول پذیر باشد نه که منفس مراتب سترگی

یا قلبی محضو حقیقی واقع بود و همین حقیقت عرفانی را کمال عرفان گمان کرده

و صل عرفان و وصل یاس در همین مراتب عرفانی تخریص کرده باشند چنانچه

از کلام اینها پستفا میشود و بعد از آنکه بکمال ظهور آن انوار صفات و جوهریه

بتقاضای کمالات مرتبه اخلاص ولایت رسیده اند مطلقاً از کمشوفات مرتبه خاصه

که رئیس اهل این کمشوفات شیخ ابن عربی مینماید و خدمت مومنانای عبد الرحمن <sup>س</sup> جانی

در تفصیل تحقیقات وحدت وجودی که خاصه اهل کمال این مرتبه است صاحب کشف <sup>مفصله</sup>

مینماید قدس شرم انکار کرده اند و الله تعالی اعلم اگر بکمال این مرتبه خاصه چنانچه

شیخ در کمال این مرتبه است میرسد بطور آنکه در یک کی باین کمال وارد اخضر  
 اتمیه درین کمال میگردد و باید دانست که مرتبه علم طی از علم لدنی مطابق  
 طی کمالات مرتبه خاصه ولایه است اگر چه آنها اصلی دانند و با نجات است  
 جذبه بکار و بار حصول و حضور و وصول شأن تا طی انکمالات است و بعضی که این  
 معارف گویند که وجود و مصداق بلا وجودیه بقیدی من حیث الخارج موجود باشد  
 حاشا و کما بکتاب این اطلاق بر وجود و خلقتی که موجود امکانی است نیز باید چرا که در  
 موجود امکانی با وجود نفس کمال اکمل لطافه نورانی هر چند مرتبه که محمول الیه  
 چنانچه در خلقت اول باشد که آنرا نور او ایس نور محمدی گویند علیه الصلوٰه و السلام  
 نفس بقید نفسی واقع است زیرا که بفرجه معدوم الکلیف نیست و حقیقه حثیت موجودی  
 موجود امکانی بجهان واقع است چنانچه او نشان بر حضرت موجود واجب مطلق سبحانه  
 کمان برده اند ای برادر زکمه سزای اینجا باید و ریافت که اطلاق نفس هم وجود  
 موجود

امکانی از حشیت معنوی مفهوم ترا و فی بمعنى ثبوت است چنانچه اطلاق نفس  
 اسم موجود و بر وجود واجب عز ثبوت از حشیت معنوی مفهوم ترا و فی<sup>بعضی</sup>  
 ثابت باید و است که قایلان آنچنان معارف شیطانیه در آنوقت از بهمان  
 امانی مرتبه ظل ظلالی آن مرتبه خاصه اند که آنها اهل عرفان در مراتب<sup>مع</sup> شود و جامع  
 اول آن مراتب اند ما حی الوجود و از نور مطلق اند پس اند که آن مرتبه مقتضی<sup>لوجود</sup> الظهور<sup>بوجود</sup>  
 شود و شهادت بسیط مطلق عرفانیت خواه این طور شهادتی آن مرتبه را<sup>بعضی</sup>  
 نور جامع اول خواه بعضی نور محمدی یا روح محمد علیه و آله الصلوٰه و السلام  
 آنها خواه بعضی عقل گویند اما معلوم شده است که روح محمدی یقین اول  
 قابل الظهور بوصف تفصیلی مراتب اجمالی را از ان نور جامع اول است  
 قابل الظهور بوصف اجمالی مر جمع مراتب را بوصف تفصیلی مراتب اجمالی  
 از ان نور جامع اول است که معبر بنور محمدی باشد علیه الصلوٰه و السلام

اگر چه بعضی مراتب از ان مراتب اجمالی در پرده موجودیه ظهور کمال یافته  
 جلای مقتضی الموجودیه و المستودیه باشند بمشهور ویت او بی ادنیائی و ثبات<sup>لث</sup>  
 او غیره و در کشف بین مرتبه شادی اول که کیفیت وقوع وجود موجود  
 بالکنه مبرا از ادراک باشد نفس آنرا محض تحت سائر کارند و من حیث این  
 عرفان بر حضرت اقدس مطلق سبحانه چنانچه بمعنی ظهور صفاتی اطلاق<sup>الباسط</sup> اجسام  
 همچنان بمعنی ظهور<sup>البسط</sup> بی تشیی بنمایند و نظر بمعنی لغوی نکند  
 ظهور اصطلاحاً مفهوم<sup>البسط</sup> را مقابل مرکب<sup>البسط</sup> فمضد<sup>البسط</sup> بر آنحضرت سبحانی اطلاق<sup>البسط</sup>  
 عجیب است نمیدانید که متقابله حیثیات مرکب مفهوم<sup>البسط</sup> حیثیت مفرد است<sup>البسط</sup> مفهوم<sup>البسط</sup>  
 یقیناً فردیت مطلق<sup>البسط</sup> اجسام<sup>البسط</sup> افراد از حیثیت که این فقره برادر آنرا از اطلاق<sup>البسط</sup> میشتی غیر  
 از اطلاق قرآن و حدیث و اجماع سلف احترامینمایند  
 این آیه کریمه با حجاب از ان جراتها هدایت کافی است



الغرض از بیان نور جامعه ائول دیگر مراتب <sup>که</sup> مجهول الکیف عقلی علمی <sup>۷۸</sup>  
 بوحثت و واحدیت جویند و مراتب مجهول الکیف عقلی را بعضی با عیان ثابته  
 و بعضی بصور علمیه خوانند و این ظهورات خارجی همان مراتب اند ما حبه آن نور  
 ائول شهادی را که عالم امر و عالم مثال و عالم خالق است چه از ارواح <sup>و ملائکه</sup>  
 وجه از مثل عکوسی وجه از مثل نفوسی وجه از جسمی و اجسام بوصف جامعه عالم  
 شهادت کویند و در مرتبه کیفیه و لطیفه همین عالمیان نورانی و طمانی اطلاق  
 حیثیت خلا و <sup>در</sup> متعین نمایند و ازین معرفت غافل باشند که این همه بطور زمانیه  
 که مرتبه ملاست ظهور ثانی قابلیت همان مرتبه خلا از مطلق عالم و بعضی ظهورات  
 لطیفه لطیفه الطف را در ظهورات عالم انفس عقل و بطهورات عقل با سامی مخصوصه  
 مستقر گردند و بعضی ازین عرفا و عقلا گامی این عالم را آثار و احکام آنطور  
 مصطلحه خود دانند و نفوس آن صور علمیه را محض موجود عالمی و با نفسها معذره

خوانند و کاسی نفوس آنصور علمیه را محض موجود علمی بنور وجود مطلق مانده  
چنانچه مشهور است و برابر باب فطرت سلیمه نیک روشن است که در تحقیقات<sup>خود</sup>  
آنمردم بر تعریف حقایق اشیا چه تحقیقات خیالیته متفرعه مینمایند کاسی که<sup>حقیقیات</sup>  
معاومیت معدوم و کاسی گویند که حقیقه عالمیان وجود و اجابت تعالی و بر  
منظاب لطفه و کیفه بوجوه کشیده خیالیته مثالیته خود مراتب بخت مشروطه پاره  
و حقیقات و اعتبارات راسه عقیده نظریه و میگیرند و همان اصل شهادت که  
نور جامعه مخلوقه لطفه را که در رای ایشان مستقر استقان بطن غالب خیال واهی  
بذات بخت میکرد و مجهول بحال مشوعه الظهور میدانند و کمال غلطی اهل بخت  
مکشوفات آنکه بعد م عقل و نفوس اصول عالمیان عالم بطن واهی قایل گشته  
بتاویلات و بیمه قیاسیه کمر بسته اند و حضرت حق قدیم مطلق را سبحانه غیر از ذات<sup>تعالی</sup>  
بعدم زمانی معدوم گفته حیف است هر چیزی را که مخلوق گویند محدث ندانند

و اگر بوجه نسبت اثر و عین آن منسوب نمایند پس عقل را از جمله صفات قدسی  
 کماکان خواهند برد و حق تعالی را سبحانه از عاقل گفتن هیچ مخدوری لازم نخوا  
 هست و آن غلطی از آنست که این غلطی از آنست که این کشف فوقانی که در آن  
 ایشان همه در مرتبه مثال پس قیاسات ایشان همه درین مرتبه و اینها  
 هرگاه که در کمشفاة قلبی و ذہنی خود که از کمشوفات مثالیہ مراتب لطیفہ و ک  
 بر سه مرتبه بلا قله و کثره گذشته در کمشوفات مراتبہ لطیفہ الطیف مرتبه  
 در افتد آنجا این غلط پذیری واقع شود و نمیدانند که این همه در کات  
 عکسی از مرتبه مثل و عکوسی عالم مثال که اعلی و مخفی تر از مرتبه مثل نفوس  
 آن عالم است برادر که مثالیہ مرات خیالی و وهمی ایشان واقع شده اند و  
 قوت عقلی و علمی بدان تعلقات پراکنده گشته است ای برادر عالم مثال  
 عالمیت که از محققین بعضی صوفیہ آنجا این غلطی واقع آمد که گویند در عالم نفس

مراتب و جوی قدسی را بر مثالی واقع است و نه آنند که این ظهور لطف  
مراتب اند ما چه مرتبه خلایق را از مطلق عالم در مرتبه مثال واقع است و این  
غلطه ایشان با نظر اعتدالیه هوایی خود من حیث بجلای مراتب لطیفه  
مثالی خود که مسمی بحیال است و دید و گشتنی نور بصیرت قلبی را بر مرتبه مثل  
عکوسی عالم مثال که مقتضی الظهور جمیع مراتب جلی و خفی اول از مراتب  
مثل نفوسی که در عالم مثال واقع است بعد از ان از مراتب جلی و خفی عالمین  
متنوعه عالم خلق بعد و بحسب کمال انجلا مراتب مثالیه خیالی و تصفیه قلبی عارف  
از مراتب جلی و خفی عالمین عالم امر همچو کلید آمده پس هر چه بصیرت قلبی از ان  
منکشفات بعلم حضوری بهره گیر و آن همه را بر وقت و حالت مقتضی الحصول  
بهین مرتبه مثالیه خیالی آنعارف و عاقل خود منظر آمده باعث گرفتاری و پایداری  
از علم غیب نفسی ذات صفات باری تعالی که مقتبس از انوار مشکوه مرتبه اخص

و مرتبه خاص الخواص از ولایت مطلق کامل است بیکت بعضی را باعث ضلالت  
از صدق و با فضیلت نبی و لزوم متابعت آن معنوی و حقیقی بر نحو گذشته است  
قول علیه الصلوٰه و السلام و علی آله بیس العبد عبده ابوالفضل و کمال این ضلالت  
بعضی را با نیکار صانع عالم میکشد ای عزیز من زمانی که این فقیر را تقاضای ظهور است  
منذ چه مرتبه خدا از عالم مطلق بطور اتم کماله این مراتب متنوع مرتبه بلا ملئ  
در آنکه با کجائی درین تحقیقات گذشته که همه اطوار متنوعه که منفی و اثبات کمالات  
صانع و حالات مصنوعیت مصنوع کرد و شود و از فردی که نقل و عقلا از هر وقتی  
از هر جایی که ظاهر شود همه تقاضای ظهور است و هرست خواه آنرا غیپ کرده مجمل  
خواه نفس اصل الاصول عالم خواهد و هر کویند بر و می زد و بمحض فضل موهبی غنی  
بوسیده وجود صدق اتباع شهر و عالم وسیله المتحرین صلی الله تعالی علیه و علی  
و سلم مدایتی واقع شده که در ماصفت فعل با خیار صریح ظاهر واقع بیست پس از هر مرتبه



که از من واقع میشود اگر اینجا با اختیار ثابت بنفسه نیست از وی در میان چطور  
 باین حیثیت نبوده مخصوصه ظهور نماید بکلیت هرگز فی الواقع واقع نشود و اگر در  
 ثبوت مدره نفس امری خود واقع است و بمراد و بفعل و بایجاد و غیر آنست پس

هر چه بنفسه فی الواقع موجود است خالق مایان و خالق مایان و خالق همه عالم است

الغرض بعد شروع در مرتبه اخلاص و لایه

و اهل آن بایمان بالغیب بانگش فستری اجمال مشرف میشود و استقامت و کمال

نظور میکنند که بمعارف اهل ظلال کمالات مرتبه خاصه چه که بمعارف اهل کمالات نفس

مرتبه خاصه بهم هرگز نخواهد کرد و بدو بکمال مشرب ازین نهج مومن حقیقی خواهد بود

که چنانچه امور متغایله اسما و صفات و جوییه را از حضرت تعالی و تقدس مستفاد است

همچنین نفس تعینا اسما و صفات را از آنحضرت اقدس متغایله حیات ان امور

متغایله موجودات شرعی از مشرعات خواهد داشت و بر حسب حال خود همچنین امثال خواهد

چگونه ایم بآیات از مرغی نشانه که با عتقا بود بهم شایانه از عتقا است ۵۱

نامی پیش مردم از مرغ من بود و این نام بهم کلمه و درین مرتبه توجه و متوجه

در زکات متوجه الیه چون میداند اما چنان مینماید که نهایت اهل ایمان کامل از این مرتبه

خاصه که مومن و مشغول ذکر الله بحضور نقطه قلبی نفس بخت مطلق است بلی ابلت

بهره از خصوصیتی خاصه از مرتبه اخلاص نیست حرفی پس است بعد از شروع در کمال

مرتبه خاص الخواص ولایت است و درین ابلت حضور علم بنور ستری در حقیقت

حقیقه و حقایق همان نفس بخت مطلق است که نفس غیب است و مراتب نفس آن نفس

غیب الغیب که ملزومات صفاته ذاتیه حضرت حق اند تعالی و تقدس و حضرت

حقیقی را بکمال محبت قدس موصوف و مسمی بصفاة و اسما قدس بایان محققانه

حقیقی مومن است و در تیر تیر نفس توجه بحضرت اقدس معقود است ای برادر تقاوت

کننده صریح ظاهر است بجان الله نیکت باید دریافت اهل مرتبه خاصه غیب الغیب نفس ذوات

را میدانند زیرا که صفات ای تعینات ای کمالات ای قابلیت ذات را  
 و تعینات صفات را از مراتب قابل الوداکت می شمارند چرا که میدانند که این  
 ظهور مراتب نفسی حضرت حق مطلق اقدس بر مراتب مراتب منزله نفس ذات <sup>مست</sup>  
 و اهل مرتبه اخلاص از کمال تجربه در تفسیر مطلق باین و آن هیچ اطلاق کردن <sup>نمی توانند</sup>  
 و اهل مرتبه خاص الخواص ذات و صفات را غیب مطلق و قابلیت صفاتیه ذات  
 را غیب الغیب بر حق میدانند و تفاوت درین مورد و عزیز که اهل مرتبه اخلاص و اهل  
 مرتبه خاص اند نیست که آن نادور العصر صاحب علم حقایق و حقیقه انحضرت اقدس <sup>سبح</sup>  
 مطلق نیست که بحقایق اشیا هم کما حق الله به یسوی نوعی که عین حق بداند و با <sup>بغض</sup>  
 همه ظهور شود و ی نفیس همان قابلیت صفات و آن که غیب الغیب اند بداند <sup>نیست</sup>  
 بخلاف الغریز نادور العصر فرد کمال زمانه که اهل کمالات حق عالیه مرتبه خاص <sup>الخواص</sup>  
 ولایت است که این مرتبه اعظم آنها معروف و مستر بولایت انبیاست علیهم و علی غیرهم <sup>الصلوة</sup>

والتسلمات مشتی نمونه خرواری بود مثل مشهور است و برهان ابلت این

مرتبه اعلی و افوق این علم حضوری حقیقی است بحضور سری ای سرالانسان<sup>ای</sup>

حقیقه انسانی که حقایق عقیده ایمانه بوجهی که بی احتیاج تاویل قیاسیه و خیالی<sup>حقیقه</sup>

حقه نماید تا به علم باشد منکشف باشند و اهل کماله این مرتبه را علم لدنی

اصنی خواهد بود و کار و بار و حصول حضورش با حجاب خواهد بود و اگر این فرد کامل

غیر الوجود زمانه را مشغول نگذارد که اسبجانه بحسب کمال امکان خود از علم کللی و کمال<sup>ط</sup>

بقین صادق شامل بحضور حضرت واجب الوجود اقدس کامل با بیان مطلق مبراز<sup>حیات</sup>

اجمال و کل منزله از علم و آن بقین که شامل علم بحضور بقین صفات یا ذات انسانی با<sup>سببه</sup>

خواهد بود و در آنوقت بهره مندی از کمالات مرتبه اخلاص که بشده صا<sup>ست</sup>

و آن مرتبه ستمی به نبوة انبیاست خواهد بود علیهم الصلوٰه و التسلمات این<sup>عظیم</sup>

در داریا که لغت سرایت کریمه که در اول کلام<sup>مقت</sup>

از شما باید دریافت قوله تعالی

که بکدام متون و احاطه حقایق احوال علوم و خواص دار و زیر آن

که مبتدیی و متوسط اند ایمان بالغیب جمال و تقیّد اوارند و بعضی را که در تجلیات متنوعه

و قوع کمان و مصل بالغیب بحق سبحانه واقع است از ان راه است که بتوسط مظهریه

میر آن طور کمالی از کمالات حق که مقتضی انطور بحیثیت آن تعین که در آنوقت بدان

نظور وصولی آن امر خلاصہ انسانی کہ منظر ستر بابیت یو صول حق سبحانہ واقع شدہ

و یک ظهور مختصر بوجه خاصه از ان محبوب حقیر بجا و به این طور فرط محبت از ظهور ان

حب حقیقہ قدسی مخفی کقولہ تعالیٰ  
تجلی پیری بر حقیقہ انسانی

کرده است و از اینجا که مرتبه اصل این شخص است بر فروع این مرتبه که علم و عین و

عقل و خیال و وهم و فهم این شخص باشد ظهور نمود و هر چه است و تمثیل این معنی جبار است

که کفایت است شیخ سعدی علیه الرحمة تشکما نرا نماید از خواب همه عالم



زیرا که نفس صفت آبی که با قوای احاطه دارد و بقا ضاء او تشکی که از مستوی ظهور  
 غلبه صفت آتشی و بادی است بر مراتب کمانی از ان کمالات وی که در جواس  
 مقتضی الظهور بدان حقیقت نمودن صفت بهیست که نفس و یا سرمان یعنی احاطه  
 مخفی دارد و موجب وی طور خفی نموده است و غلطی در ان یافت یعنی که بر  
 نور پستی وی واقع شده است بهیست زیرا که این مرتبه از مراتب وی بهم نور  
 مطلق آن طور قوسی بدین قابلیت از سر این شخص ظاهر شده است که مظهر  
 آن ظهور مخفی را ستر قابل آمد و بکات غلطی از نقص ظهور علمی و عقلی است بمغلوب  
 آن شرط محبت که استعدا این کس در فرط جذبه استقلال تاب ماده <sup>لا عار</sup> در او پس  
 مظهر را مظهر میداند بهیست و وصول حضوری ایمان عرفانی ظلی ظنی اضطراری محض  
 که هر چند ظهور را مظهریه بدان مظهریه الطف و مجمول الکلیف ظاهر شود و ما و رای این  
 ایمانی علمی تعلیمی است و آن وصول حضوری علمی اصلی ایمانی یعنی حقیقی ختیار است

بحق سبحانه که خاصه مرتبه اخض بالغب بعدم علم حقیقه این حضور معدوم<sup>الکشف</sup>  
 بالغیب و خاصه اهل کمالات مرتبه اخض الخواص بوجهی که بالا مذکور شده و ا<sup>بقوت</sup>  
 ای برادر هر چه ازین ابواب گفته و نوشته میشود و گویا یک حرفی است از دفاتر  
 این علوم که ظاهر میگردد و چه گویم و چه نویسم که آن هم بر حسب مرات و طر  
 پستمان ظاهر خواهد گشت من حیث الحقیقه اللهم نور مرات اخوان الصادقین  
 خلص فظانتم بخلوص حقایق عقاید الایمانیه بکلمه المجله و تخلص السری تمام و کمالاً  
 ازینجا باید دریافت معنی حدیث مسطوره<sup>است</sup>  
 که بعثت انبیاء عظام علیهم الصلوة والسلام و رخصائیک بعد کمال این مرکب معنوی  
 مذکور و کماله است که برائی تکمیل بر آن افراد پان در نصیبه ظهور نمود همچنین  
 این عزیزان مکمل اهل دعوت خلق را باید دانست علی حسب درجاتهم من حیث<sup>ظهور</sup>  
 قابلیت استعداد و<sup>است</sup> که از سماع و نظاره نزد اهل کمال حقیقی اکمل

بسیاری آن احترام که خوف بهره نفسی واجب است زیرا که اکابر تفریق نفسی  
از دل منوط به کمال متعالیه کمال آن است به نفعانی نیز تقوی ضروری بود که حقیقه  
انسانی که سر بانیست منزه نفس حقیقه اقدس بود و مطلق سبحانی است و مرتب  
آن حقیقه انسانی منطبق بر مراتب از آن حقیقه اقدس اند که بعضی مقتضی الظهور  
بوجه اطلاق چنانچه اسما و صفات در مراتب بعضی مرتب سر انسانی باطلاق  
مشهورند و بعضی مقتضی

الظهور بوجه تعیدی چنانکه ملزومات صفات و اسما و صفات و جوه بقیدی  
مرات اکثر مراتب حقیقه انسانی مقتضی است و ند پس هر مرتبه که بظهور حسن کیفیت  
یا لطیفه از آن حضرت لطیف مطلق حقیقی تعالی از منظر هر مخلوقات مختلفه بر مراتب  
برکمالی از کمالات این حقیقت انسانی ظاهر شود بوجهی که اشکس نبوعی از انواع  
تعیدی مقتضی بحیثیت مستمیش می تواند شد احترام کرده بعد م لذات و ذوق فرا

جسمانی و روحانی مخلوق است بخلق و خلوص سر می بود حی که وجه آن نفس حقیقه  
 انسانی خالص بنفسه بنا بر منظریه آن اطلاق حضرت اقدس مطلق مشهود و مشهود  
 اطلاق باشد شاغل ذکر الله سبحانه و مستدعی بهمت صادق باطن و ام این <sup>حادث خجسته</sup>  
 و در کمال اهل مرتبه خاص الخواص از ولایه مطلق تا بحلیه ذکر الله تعالی بهره از کمال  
 مرتبه اخلاص الخواص که بسته صادق است مستور گشته است باید بود و اگر گفته شود  
 التذلل بحسن صورت و صورت در رتبت کمال را خواهد بود و جواب مختصر نیست که ماکسیده  
 باین بدن در رتبت و رکاب و بار او بخائی تعلیمی پیش گرفتن و درازا الصواب  
 بخوف هوایی نفسی در مرغوبات طبعی است زیرا که ناقصان را بر حسب نشان و کلمات  
 بر حسب نشان لطافت بدنی ازین حیثت کینه بدان حیثت لطیفه خجسته که در حدیث و نص  
 مذکور شده است ظاهر خواهد گشت پس همچو امی را خوف روپوشی از طور ذات  
 این مظاہر فروعی حقیقه این باین طور آن حضور حقیر اقدس این منظره است <sup>نفس حقیقه</sup>

انسانی که سر ربانیت نخواهد بود بخلاف این طوراتی که درین دار دنیا  
واقع میشوند و دلیل صحت است و در دار آخرت انبیا کجا که اولیا هم مشربین  
آیه کریمه اند و در اینجا فردی مخدّر  
آیه کریمه است و گفت انکه بعضی

علماء مذمب سنت جماعه در آیه کریمه

بنابر فضل حواس

انسان بر مخلوقات لفظ کثیر اراتنا ویلی ککل کرده اند روزی معتزله کشیدند  
که منصف کشاف قصد این تاویل آن بعضی را انگشت نه ساخته جدا که همه این  
همه اهل مذمب علیه ناجیه سینه سینه یعنی اهل سنت سینه بحسب اتباع <sup>جماعه</sup> اجماع  
سینه صدر اول علیه ناجیه رضوان الله علیهم اجمعین تفیق نکرد و حیران  
ماندیم که صاحب بهمان تصانیف را هم اینقدر سبکساری می باشد لیکن <sup>میکردم</sup> بود



حضرت حکیم مطلق جل جلاله خبث هوایی منخفه بعضی اهل غرور خیا لاتی را با چنین

استبانه این طریق بی باکت نموده ظاهر می سازد

اما تعانی چنین ظن چنانست که آخر از ان اطوار توفیق توبه

یافته باشد مگر درین آیه مذکوره صریح ظاهر نمی یابند که این فضل عامه عام

انسان را بر خلائق کبیره در مرتبه عام است زیرا که در ضمن بیان مطلق نبی او مجرّه

و کفره هم داخل آمد **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و فضل خاصه ای فضل

عظیم بعض انسان بر تمامی مخلوقات و وضوح حقیقه افضلیت آن امر خلاصه خاصه

نفس حقیقه انسانی که منظره سبجاء ربانی است و بنا علیه فضلا از لیا و سراسر انسان

وارد است **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** بر امور خلاصه خاصه حقایق خلایق

اجمالا از کلام حضرت آدم و در جواب فرزندان خود چنانچه در نسخه حصین <sup>سید</sup>

عبدالاول که متقی محدثین متأخرین است علیه الرحمة و از صحف حضرت <sup>خلیل الله</sup> بر آید

و رجا ی که به تریب ذکر حضرت آدم فضل محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه

مکتوب است و از توریته و انجیل ظاهر و باهر است و بوجه علی اجمالی بوجه دیگر

تفضلی از خلافت مطلق و از آیه سجده ملائکه لا اوم که امر آلی اوم نشده و کما

نور پیشانی از سوره نور و حقیقه فضل انسان از سوره احزاب و از آیات دیگر

و از آیه امید لقاء ربانی و از حدیث روایت حقانی اخروی و از ان آیه

مطلق نیک و واضح است و اگر متعصبی در خلافت

قید جن و غیر آن و از آیه سجده ملائکه مخصوص و از آیه امانت نظر ظلم و جل

در پیش کرده اینقدر بهم نه پند که به نفس مسجودیت و خلافت در تمام خدایق

محقق کمال انسان ممتاز است غیر از بهر لی انصافی نباشد آری بحصول علمی که از سر

تعصب باشد به تحقیق حقه چطور برسد زیرا که انجی

نکفته است بلکه گفته و اینجا اسرار بر ضایع

اولاً البصار واضح باو که نفس آن خلاصه خلیفه را در خلقت اول در مرتبه  
 خلاصه خلق مطلق ساخته برائی ظهور بوجه الا تم هر وقت مخصوصه علی مراد ازلی  
 بنا بر حصول قابلیت ظهور تمامه کمالات صفیه ذاتیه آن خلیفه تمام الاستعداد  
 که قابلیت جامعیت جمیع کمالات مراتب عالم امر و عالم خلق و عالم مثال بوجه  
 الا تم بوجوه مخصوصه خلاصه و شش تکمیل استکمال بظهور کمالات کمال عجیبه  
 عظیم نفیسه بر تبه قابل انظهور بوجه جسمانی بود و بعد خاص غریبه و نفس حقیقه  
 آن حشیت لطیفه کرد و ظهور ملا در آخرین خلقت یعنی در آخرین بیدایش یعنی  
 در آخرین بیدائی بوصف جامعیت باوصاف عجیبه غریبه عظمی عظمت خفی از کمالات  
 اندماجیه وجودی و توابع وجودی مطلق مقتضی انظهور بعضه خاکی است و منظر <sup>نفس</sup>  
 صفت الوجودی و نسبت ظهور است چنانچه نفس حشیت عنصر آبی منظر صفت الوجودی که  
 و نفس حشیت عنصر هوایی با دی منظر صفت <sup>الارواح</sup>

و نقش حشیت عنصر ماری منظر صفت العذرة بتقاضا: ظهورات اوصاف عجائب  
 غرایب کمالات انصافه مطلق قدسی بوصوف جامعیه واقع اند و روشن  
 است  
 که یکی از مقتضیات حکمت مطلق بحسب ظهوری بلیات نیست بود و یوت در آن  
 حشیت  
 خاص لطیفه خاصه از ان لطائف که قابل الظهور بمراتب عنصر خاکی اند که قابل  
 الظهور  
 بمنظرات اوصاف عجیب غرایب کمالات کامله نفس صفت الوجودی است این  
 باشد که هر چه بقبول کامله قابل ظهور اوصاف عجیبه کمالات مندرجه مخفی الوجود  
 است  
 البته اند ما جانی صمیمه بقبول ظهورات اوصاف عجیب کمالات مندرجه مخفی توابع  
 وجودی بهم واقع است بتقاضا: استعدا و افراد انواع متنوعه ظهورات قابلیات  
 خود قلته او کثره جنبه ظهورات آخرین خاکی و آلی با انواع واجناس موالیده  
 کانه  
 بنظورات آیین بادی و آتشی جنبه جنبان همه بوصف اوصاف متنوعه عجایب  
 است  
 مختلفه بکات تاثیر قابلیات حقیقه این حشیت قابل ظهور عجایب غرایب کمالات  
 نفس

صفت الوجود مطابق را من حیث اصلیه در تمام عالمیان اولین افوق اعلی هم

باید و هست بزرگی فرماید خاک شو خاک تا بر آید کل که بخرج نکات نسبت

منظر کل امیر سر و علیه الرحمه فرماید توئی آن حسن تقویم حرف زانچه

سرگشت از تو مستخرج حساب چرخ و درخش مثال تو که تو قیوم ذوی الانسان است

چه بی افتد ازین مُشتی بهایم طبع حیوانش **ب**العرض نفس آن خلاصه منظر مرتبانه

قابل خلاف را از نور اولی که خلقت اول بقا بلیت اندماجی منظر جامعیت است

بمراتب جمیع خلایق و آن نور محمدی باید و هست علیه الصلوة والسلام من **ح**

تعیّن اولی کانه قابل بجامعیت طور کماله قابلیه آن نور بیطه که آن

تعیّن مقضی الظهور کالات ظاهری و مصوری و معنوی و حقیقی نفیس محمدی است

و این از کمال قابلیت جمالیه که مستوجب است کمال تکمیل کمال اکمل مکمل تامه بوند کبر

بعضی از آن بلباس جمالیه هم باشند بطور بدست چه قابلیت نورانی و چه قابلیت



جسمانی پس از نورشانی که منظر عالمیان عالم است لطیفه قابل الظهور مرتبه

روحانی آنرا پیدا کرده آن امر خلاصه مذکور و اصلی حقیقت انسانی را اندامها

بحقیقه انسانی بکرمه مجمل عنصری طبیعی بناءً لظهور تنوعات کامل حکمت خود سبحانه <sup>خارج</sup>

بتقاضا <sup>موضوع ساخته بود</sup>

در وقت ظهور هر مرتبه از مراتب مفصله آن کرده مجمل که کرده بی ناری و غیره باشد

بمان امر خلاصه مستغلب الظهور مستوجب الوقوع به این ظهور اتم می آید چون در <sup>خسته</sup>

کرده خاکی رسیده و وقت ظهورش بوجه کامل رسیده بود حکم شده

پس چون بتقاضا ظهور کامل مرتبه مستوجب الظهور جسمانی

جوانی مقتضی الوصول و اتصال و نه بمان لطیفه قابل الظهور بوجه روحانی مطلقاً

متنوعه کامل باشد بمان لطیفه ظاهراً و لینه روحانی مخلوقه مسمی الروح به شکل استجلاء

در علم خالق الظهور استیکمال ظهوراً کمالات عجیبات حقایق قابلیت نفس چون

بعنصر هو انی رسید و بعد ران یکای جهان منقوش گشته بهیات و حدانی طور یافت

بجسب استعد و استحقاق افضل اعظم مویدی مفضل مقبل ازلی واقع شد علم آدم

پس اگر فردی از ملا اعلی

قابل و قادر مان بنام می بود چرا آنجا نه مخصوصه رانی معتزله اشارت بد و کمرو

زیرا که در باب انسان خود و در جواب حضرت حق سبحانه و تعالی مجیب شده بود

الی آخر الایه پس ظهور آن افضل افضل حقیقه

اینانی لقوله تعالی

الی آخر الایه برای استحقاق سجده ملائکه بود که سجده

لی تردد و توقف شایان باشد و برانی ظهور خبیث ابلیسی بود که با وجود آن

بر مان بالغه در غرور خود مانده و تخصیص ملائکه در باب بدلیل صحیح آیه صریحه

و جهول

واقع نیست هر چند بعضی ملائکه در مقام اعلی باشند و اگر در محل امانت از لفظ طلوع

همه اینها را از همه مخلوقات بنظر قبیح بنگرند چنانچه است در دنیا اینها کرام  
معصومین اند بلکه درین بیان مدح خاص تخصیص انسانی مراد باشد زیرا که آن نور  
که بآن عمل امین بودن که مستانم اهل خلاف است خصوص امینی در صنف خود با  
آنقا بلیات تمامه مستوجب الظهور با مورستانم موافقت و مخالفت با نور  
این صنف واقع شود محض امر سری عظم پس انسان چون که بجموعیت قابلیت تمامه  
حیات عجایبات طلومی و جوی را نیز مقتضی حمل طور است بقا فی حسن فطرته  
که در حسن تقویم واقع است لانتی من قباح الظلومی و الجوی که بنا بر عجایبات  
صفات جمالیه در پرده و از پرده ظهور عجایبات صفات جدالیه که منظره آن  
وقوع عجب از عجایبات لطیفه نصیب نوع استعدای قابل ایمان که بمومنین  
انسان ظاهر آمده است واقع شده و بهم بنا بر ظهور عجایبات همان صفات  
برنگس و قوع مذکور که منظره آن ظور ثانی از عجایبات قهریه نصیب نوع

استعدادی قال اکثر که کافرین انسان ظالم گشته است واقع شده علی حسب  
قابلیات آنها بنور حسن فرست استعداده مویدی از لیه اطاعت علی آن نور انوار <sup>خود</sup> نیست  
لازم و شست تا این چنین ظورات کمالات اقدار عجمیه قدرت پسند را در تحصیل

عجایبات تزکیه و تصفیه و شیعه تجلیه تمامی بهمت محبت نوایی با الم و عشق جوهر  
قلبی بزرگ ماسوی الله بخون فرط جانی که مال بمان مابعد کما قوله علیه الصلوٰه و السلام  
بغضای فنا و نفیس استحقاق

حضور محبوب حقیقتم کماله و اہم مقام و بسته در مراد بخشی مقتضیات روحانی  
و جسمانی نفس خود را طلومی و حیولی نموده چنان بخلوص پسری از جمله <sup>ست</sup>  
و حسنات با شغراق آن استحقاق منظر آن کمال علم سرفایه میکرد و که بدان <sup>شان</sup>

عظیمه وار و است و لیکن یغنی قلب عبدی  
المومن و او ن مخابرات جنی و حیوانی اضل کمال لغام که برای ظهور عجایبات <sup>مبارک</sup>

این افراد خواص اسل آن امر خلاصه ازلی و در ضمن حقیقت انسانی مقتضی التخلیق

بودند بکار و بار آن عجبیه جلای بعذاب مشوعه میکردند مولانا بی عبد الرحمن

جای علیہ الرحمۃ فرماید هیچ موجود نیست در عالم که شناسد <sup>حقیقت</sup>

آدم و اند آدم حقیقت همه چیز <sup>تست</sup> عین حق از حقیقت همه نیز این حکایت <sup>انشار</sup>

نسبت جانب آنکه حضرت حق گفت بر سموات و ارض و ما فی بین <sup>ضنا</sup> قدر

الامانۃ فابین لیس فی الکلون کاین ما کان کافل حملها سوی الانسان

غیر انسان پیش نکرده قبول از آنکه انسان ظالم بود و جهول <sup>ظلم او آنکه</sup>

هستی خود را ساخت فانی فدائی پروردگار <sup>جبل او آنکه</sup> هر چه بد حق بود

صورت او ز لوح دل برود و نیک ظلمی که عین معدلت است <sup>نذر جهلی که</sup>

مغز معرفت است ای نکرده دل از علایق صاف <sup>ف</sup> مزن از دانش حقایق <sup>لا</sup>

ز آنکه در عالم خدا دانی <sup>ظهور</sup> جبل علم است و علم ناوانی سبحان الله بجانیه



یکمرتبه حکمتی چند آن ظهورات مرتب متوجه آن حکمت کامله واقع میشوند که

اکمل عرف را حیرانی اکمل می باشد پس اگر بشرافت صوری فضل مراد باشد

عام ملک هم از خواص آن افضل باشند اما نظر بهمان امر خلاصه حقیقت

انسانی باید کرد که از تاثیرات متوجه بهمان امر خلاصه اگر باکی خواهند بغیض

انوار الهی را این قوت است که تمام عمر خود را بخواهند چیزی نخورند و اگر عروج

فوقانی خواهند عروج روحانی بعضی آن را علی تر واقع است و اگر علم

خواهند <sup>و السلام</sup> مشهور است از آن سرور صلی الله علیه

و از حضرت امیرالمومنین علی رضی الله تعالی

و اینها که قید دون العرش واقع است بادب

تقدیس اقدس که از اذن حاضران مجلس بعید الا فهام و آیه قوله غدا الصلوه و بیام

درین نکته است باید دریافت که علم مطلق فرموده است

وقوله عليه السلام  
اینجا نکتہ

باید داشت که لفظ ما صلب الله مرطلق گفته است چه علما و حکماء پس بر

بعضی تابعان محمدی نکتہ خاص ستری باید یافت

اللهم صل على محمد وآل محمد وصحبه و تبعه وسلم وبارك

وعلى جميع الانبياء والمرسلين وملائكة المقربين

مناسب فطرت انسانی نیست که سخن طفل ملک کافر را هم <sup>وقت</sup>

تحقیق حقایق بوجهی که در حسن خلق خود مقتوری نرود جوابی شافی بآید <sup>کمر</sup>

اگر معقول شود فهو الماد والا بمقتضای وقت

و حالت بکاری ضروری به پردازد و بشود و ببرد و بتخیلات و قیاسات

شبی خود را ضایع نکرده اند اما ازین ادایایی این فریق متفرقه چه عجب <sup>اگر آنها</sup>

بعجب نفسی جلی یا خفی به بعضی اهل علم و تقوی بنا بر ضرور عنادی از متابعت

صدر اول بعضی خلافیان بهوائی را با اتباع قبایس و کثوف خود بر خود مباح دانسته

بوسعت تا ویلی از قرآن و احادیث همچنان واقع است

طورا جهاد و شب

کرده منتون معقول تعلقی تخیلی خود گشته آیتی و روایتی که موافق مدعا خود

نیافتند با اول با مسنوخ با موضوع ظن برده یکطرفی مخصوص گرفته تعیین معتد

خود نامیدن ضروری و البته از خوبیهائی اطراف دیگر محرومی قبول کرده باشند

چند آنچه بعضی محض بطرف جریه و بعضی محض بطرف قدریه رفتند و بعضی بعض

اهل بیت و بعضی بعض خلقا داشته بتفاضا خبث نفسانی بفریب شیطان با

طبعی بقیاسات و منامات بقیل و قال از استمدال بهوائی مبتدا کنند و این

را سهل دانستند لغو و بالله نظر نکردند قوله علیه و علی آله و صحبه الصلوٰه و السلام

و ایضا قوله علیه علی آله

و صحبه و تبعه الصلوٰة والسلام

و در مسند جبر و قدرا امام حسن بصری و حضرت امیر المؤمنین

امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہما عریفہ نوشت جوابی باین معتمون و نسبتاوند

که قدری کافر است و جبری فاسق مذہب اعتدال درین ہر دو طرق متابعت

محمدی علیہ الصلوٰة والسلام است و همچنان حضرت امام ابو حنیفہ از حضرت امیر المؤمنین

امام جعفر صادق سوالی و اختیار ربی خست یا نمود فرمودند رضی اللہ تعالیٰ عنہما

بین بین چنانچہ نقل است لایہر و لا قویض ولیکن امر بین ذلک پس ایشانان

باین حیثیات از روی اعتدال بران مذہب ناجبہ اہل سنت یعنی انچہ بر تحقیق تبع

صدر اول است مستقر مانده و اگر در بعضی جزبانہ بعض علوم کہ با ایشان احوالا

رسیدہ بودند بسبب بعضی ضروریات ہمان احوالی را تفصیلی اجتہادیتہ لازم می دانستہ

چہ مخدور است آری چہ عجب اگر کسی از تعصب هوائی عنایہ و تہیچان احادیث

واقوال را موضوع بگویند و آنچه آن آیات را باؤل خیالی خود سازد و بپایان  
 که ادب و روشن استحقاق تقدم و تاخر عزیران <sup>آن</sup> بهتر دانند که در وقت آنروز  
 عالم علیه الصلوٰه و السلام بودند مخصوص بعضی کسان که مقرب تر و مقرر تر و اولی  
 از همه بودند و او شان با این کسان که بسنخات سماعی یا جهادیه هوایی از  
 مقررات آنوقت بهر کیف که او مقرر شده و متفق شان آمده و اتفاق که <sup>شد</sup>  
 بذهاب اختراعی بر تفرقه مخصوصه طبعی متفرق باطن شوند انتباهی ضرورت  
 که در مذاهب مکرر ان شیخین و ختین و اهل ملت ظاهرین از آنوقت بفرایند <sup>بهب</sup>  
 تا اینوقت چه بلافتهاست که افزونند و می افزایند و همچنین در مذاهب دیگر  
 از هر به و انحرالی و قدریه و جبریه الی غیر ذلک پس اگر مذاهب ناجیه این نباشد  
 و بیکر چه باشد که بدوستی آنروز و عالم دوستان طرفین و بدشمن هر طرفی را  
 از آن طرفین کفر میدانند و با وجود آنکه بفضل شیخین قابل اند لیکن حایل بدست



از شرایط سلامتی ایمان میدانند و می افزایند اولاد حضرت حسین را بر اولاد  
 حضرت شیخین و بر اولاد همه اصحاب کرام محبوب و معظم و افضل میدارند <sup>الله</sup>  
 تعالی علی محمد علیهم اجمعین و به برکت این اعتقاد و این اخلاص اولیت که حشر  
 حق تعالی بر ایشان و در مسئله جبریه و قدریه بمیانہ کزینی و در مسئله تقاضای حق سبحانه  
 و در مسئله نفی قدم از غیر حق سبحانه و از امثال آن تحقیق شافی و اگر در پس از آن  
 قبا حتما که بتخصص گرفتن یکطرف و بانکا ر طرف دیگر منتهی می آیند چنانچه اهل هر طرف  
 بر اهل هر طرف ثانی خود بیان کرده اند محفوظ و مصون مانده اکنون <sup>بالضرور</sup>  
 برائی و ضوح حقیقه این مذهب عدل ناجیه متبع صد را اول حقیقت همین است مثله  
 فاعل مختار بودن بالقی اختیار از خود اختصارا واضح سازیم برادران ائمه  
 فطرت سلیمه منصف الفطانه مشکل نخواهد ماند انشاء الله تعالی بایده دریافت که  
 صفت اختیار ما بهم منتهی است از صفات مابین نفی کردن هیچ صفت خود محض <sup>ش</sup>

و چون ذات مابان امکانیت پس جمیع صفات مابطریق اولی امکانی اند <sup>سبب</sup> و چنین است  
 که هر موجود امکانی در هر آنی از آنات بهر حالی از حالات دایما عاجز و محتاج  
 نفسی ذاتی بنفس موجودیه خود است با اختیار و اجبی غرضانه پس واضح شد  
 که چون با اختیار خود فاعل بهم مختاریم لیکن بنفس اختیار ما که صفت فعالیت را از  
 و قدرت ماست از حیثه عجز فانی ذاتی که منفیه ما باشد مرکز هیچ <sup>الوجود</sup> و هیچ من  
 نمی برانند زیرا که هر چه مخلوق است بهر کیف در هر حالی عباله و ام مقدر و قدرت  
 مطلق تم اقتداره پس با وجود این اختیار صحیح ذاتی امکانی حکم علی <sup>خست</sup> است  
 بنفخ نفسی خود در پیش اختیار و قدرت کامله و اجبی سبحانه بر خود و اولیای  
 و آنکه بر استحقاق تکلیف امور ماموره بعد از تخلیق تفویض اختیار مکلف  
 میکنند و بعضی صفت این اختیار حق را تعالی کلی میدانند بچنین است بکلمات  
 تکلیف بدان سبب است که در افراد بالغه انسان غیر مجنون بتقدیر رازی مثل ذوق

حصول آثار اثبات آن مواد که مظاہر ثابتہ صفات نمایانہ انسانی واقع اند  
 و وقوع اثر اثبات مادیہ مظاہر ثابتہ صفت اختیار ہم بتعقل و تحفظ و تفعل حقیقی  
 متنوعه از حسنات و سیئات فی ازمان مختلفه بمنزله عقلی بحسب نقص و کمال <sup>محت</sup>  
 قوای محل و مکان ظهور و وقوع منظریه آن مادیہ واقع است بخلاف غیر خود  
 که این اثبات مخصوصه مذکورہ را هرگز قابل نیستند اگر چه از مراتبه <sup>عقلی</sup> علمی  
 بهم نفی داشته باشند چرا که هیچ ذی علم را از مخلوقات بغیر از نفیست از مراتبه  
 یعنی از وجوه مطلق نفس عقل در مرادات و مرغوبات طبیعی خود از خلایق  
 آن تمیز واقع نیست اگر چه در بعضی ذی علم این نصیبه قلیل الظهور بل اقل الو <sup>نوع</sup>  
 باشد چنانچه نزد اهل بصیرت سلیمه عقلا و عرفا مقرر است هر چند که بعضی  
 وقوع این حیثیت را بجلی گویند آری این معنی هم که اینچنین میگویند من حیث جلی  
 آن هر یکی همچنین میداند و آنکه بالا از وجوه مطلق نفس عقل گفته شد یعنی از قابلیت

مندرجه ذاتیه عقل مطلق که وجہی مخصوصه از ان وجود منظر صفت الوهم <sup>فقت</sup>

چنانچه وجود دیگر منظر صفت فکر و الخیال و الفهم و الحسن المشرک و حوده

واقع اند و نفس عقل وجود منظر بعضی قایدات بحیث مخفیة مندرجه ذاتیه <sup>نفس</sup>

صفت نور ذاتی قدسی یعنی امر ذاتی یعنی امر وجودی مطلق که نفس امری <sup>بنفسه</sup>

حیث وجودی موصوف الالهی و اقیست و نفس صفت ذاتی قدسی یعنی امر <sup>صفت</sup>

یعنی امری از امور تابع وجودی مطلق که نفس امری بنفسه حیث وجودی

موصوف الصنعتی واقع است واقع پس ازینجا است که ظهور عقل و رغبه <sup>درهمه</sup>

حیوانات دیگر کالوهم واقع است پس کنم خود را بر کما را این است

مشتی نمونه خرواری بود و حقایق مفصله این مسله در تبسم ثانی خلاصه المعارف

در فصل ششم و افصح تر گشته و نیز بیشتر در بیان معارف حقایق اشیا بر این <sup>بصیرت</sup>

جدیده و افصح تر خواهد شد انشاء الله سبحانه پس از تابعان محمدی علیه و علیّه

و صحبه و تبعه الصلوة و السلام عالي همتي چون بظرت سلیمه با چشمه ادا  
 عالی نیکت می دریا بد که بر ترکیت نفسی و تصفیه قلبی و تجلیه روحی که اهل وقوع  
 عجایبات چنانچه بسهل نستری و غیره علیهم الرحمة خبر داد و انداز وقت خلقت  
 روحانی آگاه شدیم و بر مراتب فوقانی و تحتانی گردیم و اگر صاحب الهام  
 و کشف از حالات عالمیان و صاحب قدرت و مراد بحسب خواهش امر کن میگویند  
 از قدرت خداوند سبحانه هیچ بعید نیست اگر چه کرامت بالیقین هم باشد اما بار  
 نقیصه خود چه سود کرده باشیم پس هر آنی که بغر و ماندگی طغیان نقصانی بدین  
 بیمن مقصیات طبیعی جسمانی و مرادات مستوجبات لطایف روحانی باطنیان  
 اماره جمیع کلیه خود و سلامتی تمامی بتجلیه خیالی تجلیه ستری بدکرامت سبحانه  
 بوسع جدیت حقیقی بعزم حضوری کامله ذاتی بحضور حضور صرف بهمان امر خلاصه  
 که منظر آن امر حقیقت انسانی است بگذرد غنیمت هر از غنیمت است پس بداند اگر قلب



این امر خلاصه حقیقه انسانی که از جمیع امور حقایق مخلوقات دیگر منزه است  
 مذکوره صدر افضل و اعظم است مراد باشد قلب مومن را خلقت اکمل اتم علی کبر  
 توان دانست که هزاران هزار فضل بر تمامی عالمیان دارد خواه ارباب باطن  
 بوجود موله حقیقه انسانی را عالم کبر کویند خواه عالم صغیر و در هر فردی  
 که بعد از موصوفیت بدان بمرتبه آن عالم حضور می خاص و آن حضور صرف  
 خاصه که با صلاقه بنسب اهل مرتبه خاص الخواص و اخلاص الخواص است بنظر آید  
 بتفاضلی ظهور آن امر خاصه که منظر آن غیر از حقیقه انسانی نیست خواهد بود و  
 بهره مندی خوب است از کمالات آن هر دو مرتبه مسطوره البته باشد و <sup>ب</sup>حسب  
 آن ظهور همان امر خلاصه بر غیر خود افضلیت ذاتی دارد اگر چه آن غیر او شرفها  
 عجیبه صفاتی ذاتی بروی داشته باشد و انشاء الله تعالی بدریافت <sup>ن</sup>تعالی  
 برویت اخروی که اجر عظیم و موهبت اعظم است علی حسب آنچه بعد از همه که در

آخرت بر حسب ظهور آثار این امر خلاصه خلاصه خواهد بود و افضلیت و  
 مفضولیت هر یکی ظاهر خواهد شد و آنکه بنا بر محذور و وقوع جبهه و مکان  
 از رویت اخروی انکار کنند گوئیم که الحال هم حق تعالی بر نفس تقدیس  
 محض اطلاق صفاتی ذاتی خود است و لطیف مطلق است و ما بآن کف  
 متقید و بطور حضوری نور ایمان از غیب در دل مومن بعلم حضوری با ثبات  
 پستی سبحانی و معیت و اقربیت و احاطه او تعالی مبرا و منزله از تمامی ملذذات  
 کما و کیفی که از حیثیات جبهی و مکانی و اتصالی و اتحادی و غیره باشد  
 یقین صحیح و اتم است و بر آن این علم حضوری نیست مقرر بنظر عرفای <sup>سبب</sup>  
 که بعد از آن نور ایمانی بعلم حضوری استلزم اطمینان قلبی که محض موهبی <sup>است</sup>  
 هرگز یقین نمی باشد و حقیقه نجات مومن و وصول جنت او با وجود عدم <sup>اعمال</sup>  
 صلیه نیست که بر حقیقه انسانی این فردا انسان و آنوقت بطور نور موهبی

ظهور آن امر خلاصه خاصه که منظر خاص ستر بانیت واقع شده است که این فرد  
 انسان مومن بآن گذشته و چون حقیقت علمی مندرج الوجود بصفت النور مطلق  
 قدسی واقع است پس هر مومن بنی آدم را بر قدر ظهور بهمان نور ایمانی منوی  
 که ظهور آن بر قلب هر مومن انسان بتوسط بهمان امر خلاصه خاصه سری است  
 ایمان و یقین من حیث النقص و الکمال علی حسب ظهور تقابلیات استعدادیه  
 فی الواقع واقع باشد و امور خلاصه حقایق اصناف ملائکه و مومنین جن  
 و غیره اگر بقیات مخصوصه از روح محمدی اند علیه الصلوٰۃ و السلام بخانج  
 در حدیث آمده لیکن اندام خاصه مخصوصه

ضمنی الوجودی بدان امر خلاصه خلاصه حقیقت انسانی که یقین خاص از نور محمدی است  
 معلوم میشود و بمناسبت اقلیت و اکملیت این یقینی خاص خود روح محمدی قابل  
 الظهور و رصف محمدی انسان آمده و روح محمدی علیه الصلوٰۃ و السلام ان یقین

اول اکل از آن نور جامع خلقی اول است که در جمیع تعینات آن کما لستین صفت

الوجود است و در صفات و بکار پس چنانچه اثر امر اولیت و اصلیت و قیومت

واحاط و غیره نامعدوم الکلیف از صفت الوجود و جمیع صفات واقع است

همچنین اثر امر اولیت و اصلیت و قیومت و احاط و غیره از تعین اولی

بر تمامی تعینات آن نور جامع خلقی اول شهادی مجهول الکلیف واقع است

بعد و قابلیت محو فایده و صفات و سلم

و باریک کند لکت الفرض اگر همان ظهور نور مویدی ستری ایمانی بحسب <sup>تقابلیات</sup> ظهور <sup>حدیث</sup>

کماله انسان غلبه کند که بحضور ستر قلبی بغلبه ظهور بصیرت علمی چنانچه حکمت و حقیقت

سپهر شود واقع است پس اگر فردا که در جنت انشاء الله تعالی همه قوای جسمانی مایان

ظهور خاص نورانی خواهد شد حتی که چنانچه امر و جبین من حیث لطافت <sup>خالق</sup>

با وی و آتش نشان هر مومن را دیده نمیشوند و انهمای بنینه همچنان معالیه بر <sup>عکس</sup>

خواب بود و همه معارف علمی غیبی باطنی و ظاهری مایان علی حسب استقامت و تکامل  
 و در کمال خواب یافت اگر صفت آن قابلیت قلبی که بدان حضور بی کیف کامل واقع  
 باشد خلاصه چشم را که منظر بصری است چنانچه منظر علمی خلاصه قلب نصیب واقع  
 از اقدار قدره کامله واجبی چه عجب ای برادر اینجا بقبول رویت اخروی تو  
 آن ملی نصیبی را باشد که محالات عقلی را محالات قدره کامله سبحانه و استقامت  
 آن مینماید و این از نقص است و عقول است اگر کاملی اهل عقل کامل می باشد  
 بر حضرت خالق العقل تام القدره عز شأنه محال ندانند معقول عقل کامل باشد  
 زیرا که خالق همچو انوار عقلی بمان قادر کامل اتم می شایند آری تعقل عقلی دیگر است  
 و معقول عقل دیگر نشان ما بنما و الله اعلم بالصواب و لیست قاطع است  
 ای برادر ما و جو د این وضوح اوضح این سپهر از غامضه انکار رویت و  
 کمدان انسانی مرهمان کسی باشد که اثر و تیه حق تعالی محروم ازلی و از ظهور آن امر



خلاصه حقیقه انسانی خاصه سرربانی معدوم الاستعداد ازلی باشد و متناهی

ان استعدادها قابل و بنا بر طور معنی ان حدیث قدسی در آخرت این

ما بوسی مستوجب طور برلی نفسی محض محرومی و محض پس از ان اجر عظیم ایمانی

فی الآخرة من حیث این عقیده فاسده و نقصان عظیم ایمانی بسبب ممکن

تعجب از اقدار قدرت واجب الکمال نامه در وقوع رویه مطلق بی کم

و کیف که اہم جمیع مهام و مطالب و مقاصد لقاء محبوب حقیر است غرضانه

در خاطرش شکن شده باشد

غزل منش پیچین ریش دارست در مجوری آن دلبر

چو جبل ممسد فی جید ما جبل الوریہ آمد بخردیدار آن دلبر کل خندان خستہ

چو کلخن آن بهشتی چون صدائی تو پدید آمد چون عالم بر فضایل بحر از رویه آن

یارست کل منش از فضل پرہیز چون ہزار آن ولیہ آمد کمان جنبش و فرخ

نوامید رویت را که در ایمان او جب تقایش ناپدید آمد <sup>نظیر</sup> لغفل  
 محبوبش هم از وی بر عیان ناپدید که نظر از جب ذاتی ثابت از جبهه  
 وحید آمد. نگویید از هوا و زمکته عاشق را بدین صوفی: سویی آمد و اند پس <sup>کش</sup>  
 هر قطش چون باز عید آمد ضیعی از نبی او مریح ال <sup>و</sup> حب او چه گوید تا <sup>بیش</sup> بخشش  
 و روشن است که در جهش آمد که شیطان بصوره انبیا و ملائکه نمیتواند  
 و بنام ایشان خود را نمیتواند گویانید پس آن واقع عظیمه دلیل صحیح است <sup>که</sup> کشیم  
 بخوابیدیم در بیداری امر عطائی آن خواب را دریافتم و این سخن ضروری <sup>از</sup>  
 واقع گفته میشود که آنسر در عالم <sup>ع</sup> سلم و اکمل خال میان علیه و علی اله الصلوة  
 و السلام بدان حال از آن معنی مخصوصه از وجه خاص جامع لفظ الم مقطوعه <sup>است</sup>  
 سوائی آن حالت آنجله جلی که بوجه کمال اخص خاصه بعضی افراد عالم است اما از  
 سر حقیقه کامله مخفی از آن حالت با طهارت حقیقه آنجله مخفی این حالت کامله حقی که بوجه

کمال خاص الخواص و اخص الخواص و ذکر الله بعد از حصول توجه مخصوصه  
 و یکم ظنی آن حالت که از ظهور ظنی این حالت اعلی تر است از نوعیت آن خوف  
 کلماتی آن معطیات خاصه بعض افراد عالم خلق است توجه فیض اعظم خود را  
 که نقاب حضرت جبرائیل علیهم الصلوٰۃ و السّلامات ساخته اند بوجه خفی جهان  
 که این فقیر را باطلاع آن با فضل عرفان مشرف و مفصل ساخته مضیّب ازلی و  
 دل این فقیر را بمعیت آن هر دو حالت عظیمه حالتی اعظم غریبه بطور آوردند  
 چنانچه در بیداری در خود یافتیم و وقوع و ظهور نصیب این مرتبه مخصوصه اعظم  
 در ملایکه ملائع اعلیٰ و ارازان فضل افضل مخفی حقیقت حیثیت بهم خلقی استعدا و است  
 بر حقیقت حیثیت خلقی آن مقربین خلاصه ملائع اعلیٰ با وجود آن شرفها که بروی دارند  
 و استعداد ایشان بوصف غالب است آن قبول نفسی خود قابلیت طور انکمال خلاصه  
 حقیقت خلقی حیثیت آبی و بادی و انشی که در اودا و افراطی و حقایق لبت

الغلو را بجایبات متوجه کمالات قاطبیه تعین صفت الوجودی که مال مطلق

واجبی آمد و غرثا نهما و بهم بدان مناسبت علیه مخصوصه خاصه مرسل بابنیا

عظام گشته و ظاهر ابناء علیه قابل رویت بهم آمده که در حدیث نبوی محض

بنام او و تمام ملائکت واقع شده که فرموده است یکد و مرتبه از رویت

بهشتی حق سبحانه جبریل را نصیب باشد علیه علیهم الصلوٰه و التسلیات <sup>برادر</sup> بجای

بر کسی را باید که از آن افضلیه عظمی بر نفس خود و بر نفس همه اولیاء <sup>میتگان</sup> است

بر وزیر که در نظر این فقیر زمانی که بر قلب عزیز می مستعد بوده از <sup>عظمی</sup> عظمی

هر دو اصل انحالت و اینخات عظمی یعنی آن خاصه ملکی و این خاصه انسانی که با <sup>عش</sup> عش

تحلیق انسانی را اولاً در عالم تکمیل انحالت باشد آنی لغتی غریبه اعظم الم <sup>مبت</sup> منبطره

حقیقت خشوع و خضوع و تضرع و خوف و انکسار نفسی و محبت و شوق و اخلاص

خالص و افتقار ذاتی که حقایق عبادت اند پیدا آید آن زمان غریزناور <sup>قابل</sup> العصر قابل

الا قبل زمانه بحسب ظهور این حقیقت عظیم که اتم و افضل تمامی مراتب جمیع عباد  
 عالم امر و عالم خلق است بر مرتبه که مستوجب الرحمت و الفضل و القرب حق باشد  
 بسبب ظهور این حقیقت عظیمه مندرجه بهمان امر خاصه مقصود و مذکور  
 که خاصه حقیقه انسانیست من حیث افضلیت این ابلت کبری که اگر دل <sup>من</sup> هو  
 را بحسب این ابلت عالم کبر کویند صادق آید که بناء علیه هر مومن <sup>انسان</sup>  
 قابل ظهور رویت اخروی علی حسب استعداد و داخل اهل قبول حلی یا خفی  
 بمبعض مرتبه از مراتب اهل خلافت آمده است افضل بر غیر اهل آن ابلت <sup>خواهد بود</sup>  
 بدانند که غیر مطلق مومنین هر فردی از مخلوقات بقابلت قبول <sup>بلند</sup> آن  
 کبری مطلق معدوم الاستعداد است

یعنی نه که انسانند کمال نعام بکند او نه فی الحقیقه و ابداً ضل از دواب <sup>که بحسب</sup>  
 کوشش و چشم و قلب کمال نعام اند و دلیل اصل آنکه نعام در مستوجبات خبر خود <sup>بسیک</sup>



جزوی سمیت و بصارت و تقابست وارند و او نهما بقدر بهم نی نصیب اند

و گفت یاران متوسلان و فرزند ان مخلصان مرا باید که تا زمانیکه شخصی را در علم

بالله بران صحیح و حجتاً صریح مقرر و متقدیم سلف شکر الله تعالی بسهم

افضل العلم ازین علم که نصیب این فقیر درین زمانه شده است ولی <sup>لف</sup> صبح <sup>تج</sup> تجا

موافق بتوفیق صحیح صریح بقایید قطعیته ایمانیته اسلامیته در معرفت صفات

ذات باری تعالی و در عرفان حقایق اشیا و افعیه است نمایند زنده از زنده

بعرفا این ابناء زمانه هر چند بتذقیات اونه مالوله توجیه خیالی بصفا <sup>لطیفه</sup> لطیفه

مثالیته خیالیته که موصول لطفه مخصوصه قلبیه روانه واحید ظلالیه کمالات مرتبه خاصه

از ولایت مطلق است بمتمخلات عجیبه مقتضی الشروح اهل طبیعت زیر کانه

بانتساب علم لدنی در علم توحید سبحانه در مسئله وحدت وجود و بوجوه <sup>نوعیه</sup> نوعیه

بر وجود مطلق اطلاق نمایند و مستند عرفان اینها فی الحقیقه نیست

که وجود مطلق من حیث الخارج بی موجودیة بقیده ی موجودیّت فلا جرم

یکمرتبه متعین خود را نفس ذات بحت گفته مبراً از جمیع نفیات نامیده و بسبب

صفات از نفس تقدیس مطلق جرات نمایند و هر چه در خاطر آید بگویند و <sup>حقیقت</sup>

این غلطی پیش ازین مرقوم شده است و با بعضی آن اهل عرفان که بی تحقیق

عالم را اطلاق اسماء و صفات واجب میخوانند متوسل نشوند بکلمات دیگران

از اولاد و از مخلصان خالص الصدیق میمانند زمانیکه این فقیر را بنده با <sup>سجده</sup>

صادقانه مصافحه توسل بیاری زیاران مافزون و مجاز متوسل بر خند که

بوسیاط کثرت مابست بکنند و اگر کسی از زیاران اهل ارشاد این کمالات که

مقبس العلم از مسکوة انوار کمالات مرتبه خاص الخواص از ولایت مطلقانند

و مقبس الحضور را از مسکوة انوار کمالات مرتبه خاص الخواص که بشد <sup>ست</sup> صادق است

واقع اند بیابند و عزیز می دیگر هم علم افضل ازین علم و با اهل همین علم

نیابند راسخ البطلون بعقاید اجمالی معتره ایمانیه اهل اسلام یقین دست

در خلا و ملا و عبادات و عبادات عامل بفرمیت بوده و از معارف <sup>موا</sup>

خیالی بلک قلابی هم که در اهل نطل مرتبه خاصه از ولایت مطلق باشد

انضاض عین نموده و سمت خالص بدان نیت بسته که اگر مارا خبر می از علم <sup>عنان</sup>

اصلیه محمدی علیه و علی اله الصلوٰه و السلام اتباعا بفضل الله سبحانه <sup>شود</sup>

مواالمراد و الا خلافت آن باشد بهتر قطعه تیمم چون بخت پاکت فرض اند <sup>تغلی</sup>

که از قهر آب باشد این عمل بر نفس خود رحم است پس ایمان مقلد به بدان <sup>حال</sup>

تقلید از تحقیق خیالی چون تحقق از سر و سم است پس بذكر باطنی بو قوف قلبی <sup>شند</sup>

و خالص باطنی انجانب بوده از تو سل این فقیر بر بند زیر که آن سرور عالم

وسیله الامم صلی الله علیه وسلم اهل مصافحه این فقیر را بمصافحه خود نسبت کرده

قبول فرموده است و حضرت حق سبحانه و تعالی در طریقه نقشبندیه که ارباب  
طریق است چنانچه حضرت نقشبند قدس سره فرموده و جدت طریقه ارباب  
طریق الی الله سبحانه و نیز بزرگان این خانواد که گفته اند نهایت و بیکران  
بدایت ماست و نیز گفته اند ..... نهایت را در بدایت  
درج میکنیم در راه ماضی که فتوح بسیار و نیز حضرت غوث الثقلین .....  
عبدالقا و رجبانی باین فقیر مطابق فرموده است که قرب خدا را بسجانه همچو  
این طریقه و بیکر نیست و برهان این مذکور بر اهل فطرت سلیمه من حیث حصول  
اعمال غرمت بلی تکلیف و تصدیع باطنی بدان در ابتدا سلوک و حصول .....  
بانتها و ذکر و مراقبه قلبی در خلایق و ملا و هم و حیث نتایج و بیکر نیست واضح خواهد  
این طریقه مخصوصه افضلیه موبهتیه این فقیر را از مسلوک جذبیه و نتایج محض  
فصل خود با نهایت و اجابت و نتایج معنوی و نمود و بنور توسط ظهور خاص

محمدی علیه الصلوة والسلام بحضایض غرائب ظاهر ساخته است بوجهی که مستوی  
 ظهور فضل افضل بقا ضایطی ظهور علم و حضور را بحد سبحانه که خاصه اهل کمالات<sup>مرتبه</sup>  
 اخص الخواص از ولایه مطلق است واقع آمده و نیز بحضور حرف اقدس که خاصه  
 اهل کمالات مرتبه اخص الخواص بشد انصا دین است مقتضی خاص بود که ظهور  
 ان قدین مبارک معظم مکرم بر فرق این فقیر تامد و نیم سال و دیگر عدت  
 نظورات عجایبانه فضلی قبل ازین برین مسکین واقع شدند و کیفیت بعضی  
 حضایض این طریق انابت و این عرفان اجابت مخصوصه غیر مکرره زمانه بنابر  
 نحو است بعضی یاران حاضر وقت تحریر یافته و فقه الله تعالی بمرضیات و محبت  
 ذاب و اگر هم الله سبحانه بکمال الایه کمال الشریعت و الطریقت و الحقیقه  
 علیه و علی اله و صبه و تبعه الصلوة و السلیمات و البرکات التامه الزکیات<sup>بج</sup>  
 اجمالا و امود و شود چنانچه اول تعلیم ذکر باطنی بعد از یاد کرد قلبی باستحضار حضور



بسم الله بوجهی که سوائی نظر مطلق من حیث وجه تسمیه اسمی این تعین پس بر غیر  
 مسمی نه اند بوسع امکان خود و بهمت خالص صا و قد تعقل بغیر میت در جمیع عادات  
 و عبادات بصوم و آخرت بهرک بموائی مطلق از طعام منام و بلبس و تکلم بطور <sup>مستکینه</sup>  
 غیر بانه اهل احرام کعبه معظمه بنابر وایمی که بجمیع حالات بی حرکت مباحه ضروری <sup>منع</sup>  
 اختیار حرکت زیاده بی بر نفس خود کرده و فضولی دانسته چنانچه گفته شد  
 همین یک لقمی پکینه بهتر <sup>بهمین یک خرقی ویرینه بهتر</sup> رضا را پاک دل از تنوا  
 لقار صافی آینه بهتر <sup>جامی روز و شب بر روز و شبم</sup> فوکی حزن برای لم  
 نی ضرور این برین بحسب ضرورت هر چه باشد با هر رب شکور از کفر جلی و <sup>حقی</sup>  
 که بستر و استبار ذکر الله از غفلات حضوری سیری و قلبی و حضوری احترام باید  
 نمود که گفته اند علیه الرحمة کسی که غافل از حق بگزمان است <sup>در اندام کافراست</sup>  
 که چه نهانت و برانی را آن آخر وقت خود شمرده از ترک خفی ذکر و تعالیم

بکت ذکر و علم غیر تمثیل شرک جلی اگر اه کرده با مختار یکی هست جمیع خواطر جمیع  
 خواطر جمیع تمامی قابلیت عین و علم باطنی محبوب حقیر غرضشانه محبت ذاتی در  
 بود و دوست و ملازمت بذكر اسم جمیع لطافت خود با نوشتن خفا  
 گفته شود تذکره غیر جوهرش مطابق تذکره حق شرک است الحق و در لذت و  
 مقرر بزرگان است علیهم الرحمة که گفته اند شاید تقاضا ظهور تمامی اوقات مصلحت  
 اگر بغفلت بگذرد پس با جناب از مقتضیات غفلت اتنا بی تمام نصیب عین دان  
 و ایم الا و قاة بخشوع و خضوع باطنی که حقیقت عبادت و بخلافت طورات هو  
 طبیعی نفسانیت حتی الامکان حاضر وقت بوده بیاوشت بکلمه انسانی قلبی و  
 بایم ذواته که اسم الله حقیقی است در عین با ذکر خدای تبعی اثبات بی ضرب  
 کلمه لا اله الا الله بکات بوجوبی که در تمام کلمه طیبه محض اسم الله منظر صادق  
 تمامی بعلم یقینی مبرا از کمان غیر مستی دانسته از حقیقت جوهر قلبی ظاهر پاز و یا

اندرون و ارون و بی کلمه اسم الله را بگویند و بگویند خود و جمیع لطافت

سه انسانی چه روحی و چه جسمی بحضور سر قلبی یا بحضور محض لطیفه قلبی حاضر و <sup>وقت مانده</sup>

و با تصرف بهمت کامله سعی صادق و چه با پشت و اتم این سلوک باشد و هرگز

درین سلوک این اسن طریقه که غیر مکرر من حیث این وجه خاص خلاصه طریقی او کما

در جمیع اهل سلوک طریقت است چنانکه پیشتر مفصلاً نظر کرده و خواهد شد ان شاء <sup>تعالی</sup>

چون علیه شهید و پیش آید تا بکمال مراتب کمال مرتبه خاصه از ولایت مطلق چه

مراتب مقتضی الظهور کلمه سبحانی یا اعظم شانی و امثال آن وجه مراتب مقتضی <sup>الظهور</sup>

معارف عالیّه و بکبر بر حسب ظورات مفقذات استعداد خویش خواهد رسید

حتی که اگر بهمت صادق باستحضار حضور دائمی سر قلبی استغراق کامل جمعیت کلمه <sup>خود</sup>

بنی مراداة قلیله و کثیر و روحی و جسمی علی الدوام باید منظر قدره و ارادت حکم

کبکیون و منظر این معارف که همه عالم را از خود باید بحسب معانی این حدیثه قدسی

در همین مرتبه خاصه ولایه میثو و انشا الله تعالی تاخیراً و تعجیلاً و بعد از آن اهل نظر  
 عالم را باید که بوجه این تعلیم عرفان موصل الحق بالا جابت عن التجرب بحسب آن  
 تمثیلی مثلی و مثالی که از ملقبات مخصوصه این فقیر در تحقیق مثالی و وقوع خالیت  
 و قیومیت و اقریبیت و معیت و احاطه اوست تعالی بوجه بی کیفی صرف چنانچه پیشتر  
 در فصل ثالث در معرفه حقایق اشیا واضح خواهد شد انشا الله و بحقیقه همه و این  
 و صفاتی خود ظهور مراتب و وجودی اقدس مطلق و وجودی بقاوت منظره ظهور مراتب  
 معیده نماید ریه الظهور و وجودی و توانع وجودی امکانی روحانی و جسمانی خود  
 باستحضار حضور علم و عین نوری خود که عین و غم در نور پستری غیر یکدگر نیستند  
 یعنی که بدان مرتبه اصل الاصول انکشاف محض است بلا وقوع بمنزل حقیقی قطعه هر چند بحسب  
 منظره مختلف الظهور نمایند مگر که این حکم هستی مازی من حیث ظهور آن حضور نذکود

وضعاً بحصول حضوری مراد باشد بعرفان حقیقه حالی خود بنظر فانی نفسی خود و تجلیش  
 ستری بجمع کلمه بس نبض ستری بنظر وجه بلا وجه بوجهی که نفس توجه بحق سبحانه منقبض و  
 با صلیته ما بیهت امر خاصه حقیقه انسانی ازلی ستری بعلم العلم خود بقصد آفرغان کس  
 علمی مطابق از علم خود پس از علم نفس خود و مطلق بنظر ستر سجائی از وجود مطلق حقیقت  
 صفائی ذاتی اقدس حضرت حق سبحانه وجود و قیام خود حاکمانه و نسته همیشه بدین  
 خلوة در انجمن باطنی حتی که از انجمن ظهور آن مراتب نفس ذات خود که متحقق<sup>الظهور</sup>  
 معانی و معارف باشد که این خلوة حقیقه آن خلوت در انجمن ظاهر است در خلوة  
 باستیعات تمامی اوقات بکلی بمت کامله صادق بگویند که حاضر وقت باشد و کامل  
 آخرتیه نیست که در آن وقت منظر ستری بسیم الهد بوجه کتب نفس مطابق مسمی سبحانه با  
 و باید که برادران تجلیات و قیاسات خود بغور رسی فهم این کلمه متوهم و مصدع  
 وقت خود نکاردند زیرا که در آن وقت وصول بطور خاص ستری حق سبحانه بدین



ظهور حضوری سرری از مراتب احضار خواص بشه صا دین از حضرت حق سبحانه و تعالی  
 کلمه **إِنِّي أَنَا اللَّهُ** نغیر آن مثل بالحق و سبحانه و **أَنَا الرَّبُّ** و اما لان بر منظره

مراتب حقیقه انسانی بدین فردنا و را اعصار بر متوسط بهمان امر خلاصه حقیقه انسانی ظاهر

بطونی خواهد شد که این فرد خاصه خلاصه خلایق زمانه خود انکلام حق را محض کلام حق

محض کلام او تعالی از منظره بهمان امر خلاصه خاصه سرری اصل حقیقه خویش خواهد یافت

انکلام خود و کجیح و جی من الوجود ظهور آن کلمه را غیر از وجه منظره تنفس خود

منتسب نخواهد داشت و در سمریه او استغنیای خفی سرری نفسی ذاتی کامله سرری کمال

انسانی خفی سرری نفس ذاتی که سرری کمال انسانی از هوای جلی و خفی خارق امر

بهمانی تکلف و بی تا مل تحبص خالص باطنی بخلوص حقیقی سرری خواهد بود و نیز در وقت

حقیقه وجودی تعین متعینه اطلاق انا هر مخلوقی را مثل حقیقه قابلیت وجودی تعین متعینه

اطلاق انا وجود خود و بمعنی ظهور خاص خالص بهر مرتبه از مراتب جلی و خفی تمامی مراتب

جانی و خفی تمامی مراتب امکانیه حیثیات خلا و ملا از جمیع عالمیان از ظهورات <sup>بلند</sup> قیام

ضمنی الوجودی سترای تعین انا وجودی مطلق و خوبی قدسی که مستوجب الظهور

بمقتضیات منطابری خود بطورات انتهایی تعین انا امکانی مقید اعتباری <sup>مصدریه</sup>

و وجودی اصل هستی خلایق که محض بود و نهاده مصدریه از شدود بود و مطلق ظاهر <sup>شما</sup>

درین عالم شهادت اند خواهد داشت چنانچه گفته شده سخن و اما لطلب <sup>بکنکر دو</sup>

ز سر خودی سترای بود بهر دو سر از سر واحدی و همچنین حقیقت مراتب <sup>توابع</sup>

و وجودی بر موجود امکانی را از ظهور شهادی توابع وجودی مطلق قدسی <sup>موجودیه</sup> امور

اعتباریه باعتبارات نفس امری مصدریه من حیث منظر بر مرتبه غیر متجری این <sup>موجود</sup> هر امر

شهادتیه امکانیه خواهد یافت دیگر مرتبه از حضور خاصه اهل مرتبه اخلاص <sup>بند</sup> الخواص

الصادقین این فرد خاص الخواص زمانه را اعلی از ان مرتبه <sup>است</sup> بنا که در آن حدیث مذکور

بعبدیت و اخلاص خاص اخلاص خواهد بود و این حقیقه از معنی این بهر دو رباعی <sup>یافت</sup> توان در

که گفته شد انسان چو رسد بعلم عرفان وی گوید لمن الملك الی الی

وانه دید از حقیقت خویش درخت انیت بیان آن حدیث قدسی کامل <sup>شد</sup> کامل

از همه نقصانی چون رفت ز عرفان بعلم اصلی اسرار حدیث لمن الملك الی الی

معه اگر چه دید الالی از نیچی توان بردن بکمال بدایت معنی حدیثه ولیکن بیغی قلوب

عبدی المومن و این آیات توانی تکمیل ایمانی

و بکمال صیقلی

نکته از سرغ مضمه دریاب که مرجهه بار که

تجید و ازدیاد و مخصوص و اظهار برائی بر ایمان دین و صدق در کلام مجید  
 اشاره و واقع شده است همان قدر مراتب مخصوصه کامله که جامعه بکمال است  
 عالیہ اند و تکمیل ایمان و اخلاص و صدق واقع اند پس شکر العظیمة اظهار الشکر حکیم  
 بنا بر در خواست مکرر بعضی باین خصوص

افصوص معنوی توفیق انار مبر متصد ر اکرمه الله تعالی بکمال الایمان مخصوص الیهین با  
 الصدیقین باتباع المحمدی علیه و علی آله الصلوٰة و السلام نوشته میشود که بدین وجه  
 مذکوره این طریقه عرفانی فضیلت این فقیر را حضرت حق سبحانه و تعالی طریقه اجابت  
 افضل العرفان الهام نموده است چنانچه وجه سلوک باطنی مذکوره الصدر مخصوص  
 این فقیر را که فی الحقیقه انابت واقع است حسن طریق فی طریقه اقرب الطرق  
 ساخته پس این طریقه اسما و صفة مسمی موصوف باشند بدین عبارت طریقه تابعه صادق  
 صادق جامعه علی علیه صدیقه فضیله حسن طریق افضل العزیز ن طریقه اجابت الانابت

متبع المحمدي من سلوك الجذبة في طريق النقشبندية وخفية معني ابن عبارة  
 منهم ازحقائق معاني ابن سبخته بر اهل فطرت سلیمه نیات واضح است والدول <sup>التوفيق</sup>  
 ومنه الرشا ووعلي صراط السداد ومنه المغفرة من الخطاب والاجابة بالرضايا  
 بحرمة حبسه شيع المذنبين وصيلة المتبحرين جبرالبرابا محمد وآله واصحابه واتباعه واولاد  
 اجمعين عليه وعليهم الصلوة والسلامات والبركات اتمنا وفضله سبحانه وكلفت  
 حق است بنصيب هبج فردني في وقوع استبار قيله يا كبره وكرز واقع نيت <sup>زیر</sup>  
 سرمد مراتب وصول مابده سبحانه كه نقش ايمان مطلق است محض موجب است و <sup>موت</sup>  
 لي اجابت واقعه في بس نفس توفيق سلوك علي يا خفي مراتب بدني يا روجي <sup>منظر</sup>  
 اخفا مراتب راسبت ومنظر خفي مراتب را و متقني بوقوع و ظهور جذبه است <sup>حسب الجلا</sup>  
 والحق ومنظر حلي مر جذبه رست بنفس جذبه منظر خفي مراتب رست و متقني الوصول  
 محبوب و معهود و جولي وامكاني بتجليات طلاي رست بعضي افراد تجليات اصلي هم



مراتب مرتبه از مراتب باطانی فلسفه انسانی بر مقتضای هر حالت موقوفه لیکن  
 جذبه مستوجب الظهور بطور جلی اجابت نیست اگر چه رحمانی باشد و <sup>قوع</sup> الله مقتضی  
 بنفس اجابت اصدا نیست و نفس انابت مقتضی الظهور اجابت است بطور جلی یا <sup>خفی</sup>  
 چنانچه نفس سلوک مقتضی الظهور جذبه و واقعه است بطور جلی یا خفی نفس اجابت  
 مقتضی الوصول من حیث الجلاء و خفا مبرا از توسط تجلیات چه تجلی ظلی و چه <sup>صلی</sup> ا  
 از تجلیات متوهمه حتی التجیی ذاتی بنفس حضور نفس امری واقعه است بمراتب <sup>نفس</sup>  
 ستری آن امر خلاصه حقیقه انسانی که منظر خاص سر با نیست تعالی اگر علما و جهلا  
 عرفاناً و نکارة واقع گردد و لیکن هر فردی از طلبه صادق که درین حسن طریق  
 داخل است شده بعد ذکر بوجه این طریق باید داشت مخصوصه از یاد کرد کلمه طیبه <sup>بوجه</sup>  
 خاص مبرا از جمیع اطوار سلوک که محض طریق و وجه انابت خاص موصوفه <sup>است</sup> الاجا  
 علما باشند یا جهلا بتعلیم عرفانی مذکوره مصدوره که مخصوصه این طریقه تا بعه قضایه

صادقیه و اقامه است از شخص متصل و مازون مشرف و منفصل شود و بطور  
 عرفانی بعمد لای اصلی حقیقی حقه و قوع حضور و قوع حضور شهودی و شهود حضور  
 نفسی بحسب خالقیه و قومیه و معیت و اقربیت و احاطه که بی بکیف صرف اقدس  
 صفاتی ذاتی و ذاتی و لزوم صفاتی بسبحانه ظاهر محض مبرا مطلق از نفس حجاب  
 بحسب قوه استعداد خود البته اهل علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین صادقه  
 بطور و قوع شهودی بدیهی حقه نفس و جو و مطلق حقیقه شهود نفس و جودی  
 و توابع و جودی متعبد پس پیمبر شهود مراتب و جودی الطور بهنده المراتب الشهادت  
 العرفانی فی الحال محقق صادق خواب گشت من حیث طور شدت اوضعا قاته  
 او کثره بحسب شدة و ضعف قوه قبول قابلیه باطنی خویش زیرا که فی الحال  
 از نفس علم عرفان اهل کمال مرتبه خاص الخواص و لایت بهره مند خواهد شد  
 مگر که تفاوت اسجین نقص و کمال از کمال کامل واقعی واقع بود چنانچه در نفس مطالعه

بسم الله کات عزیز می بقیه نظر بجای عالم می تواند بود و دیگر کثرت استعمال  
 بی تعقیب نظر بجای عالم باشد حرفی پس است <sup>که</sup> اگر چه سخن سلوک بر انواع  
 متنوع کثرت یافته است اما سوائی اطوار اذکار و اشغال طرق دیگر در طور ذکر  
 و اشغال طرق علیه نقش بندیه نیز اکثر اختیار اعمال ایشان مبتدعت صدر اول <sup>محبت</sup>  
 عزیمت است و قوف قلبی و زبانی و عهده و یاد کرد و یاد داشت و بازگشت  
 و بهوش در دم و نظر بر قدم و سفر در وطن و خلوت و راجحش و غیره ماکفته اند  
 اما سر و تقایق بعضی کلمات که ضروری اند چنانست اول ضروری و قوف قلبی  
 که اهم مقام است و آن برد و مرتبه است یکی و قوف ساک بر قلب بحفظ ذکر و مرتبه  
 و قوف بقلب القلوب غرضانه بر ساک ظاهر نیست بک اند باجمی ضمنی است <sup>مخفی</sup>  
 باشد خواه بار و جی هم و این مرتبه ذکر باید کرد است یعنی یاد تکرار <sup>محبت</sup> <sup>اعظمه</sup>  
 اسمی لسانی باشد خواه قلبی و این ذکر من حیث جلا بظهور نور الایسم لفظی است

بمظهر اسمیت اگر چه از قلاب بطون باشد که اندرون این قلب است و منیت  
 النحا اسمی است بمظهریه مسمی عنوانه اما این یاد اسپسی را نیز بر مان انقیاد و قلابی  
 اودا ادب امر و نهی شرط است و حرارت قلبی بطور اطوار متوق و ولوله در نیم مرتبه  
 پشتری باشد و غلبه آن بتاثر نفسی بطور تقاضا عنصر ناری از عمل رکن بادی از  
 عناصر اربعه قوای جوارح جسمی باشد و دوم مرتبه از وقوف قلاب و وقوف قلب است  
 بخفا و ذکر است بر نه کوره و در نیم مرتبه و وقوف قلب بر مقاب القلوب است و ضمنی  
 و اندماج نیست بکتاب طاهر است و جلی اگر چه پاره مخفی بهم باشد و این مرتبه ذکر مسمی یاد  
 یعنی یا ذی التکرار اسمی و این ذکر من سیت الجلا اسمیت بطور نور ظهور اسم بمظهر  
 نور سمیت مسمی تم کماله و هر چند این یاد داشت یقین حضور مسمی غالب شود تم بر نماز ظهور کمال  
 ساکت پشتر است و درین حالت خواه ساکت ذکر یا داشت است در ساکت یاد کرد و تکرار  
 لفظ اسم ذاتی باشد خواه تکرار نفسی و اثبات خواه بی هر دو و نیز خواه بحسب و مباد

خواه بی حبس دم باشد اما اهل این مرتبه را نسبت یا دشت بر نسبت یا دگر و ممتد  
بر عکس حال اهل مرتبه اول و یاد کرد را کنجایش در قایت ساکت ناز ناست که  
نظور شهود می مسمی بمنظریه یاد دشت غالب نیامده است و کمال اکل حالت  
تا وقت ظهور قابلیت منظریه نورانی بکلام سبحانی ما اعظم شانی است بر سر  
قابلیت متعدده وجود ساکت و آن قابلیت منظریت نورانی تیر وجود و جو  
بسیانیت و این طور را و سبحانه غرضانه بطور موصوفیت صفت سبحانی با هم  
الرحمن است هو الله سبحان الرحمن و بدین طور خود بر خود تجلی فرموده جل  
اگر چه این نیز عرفانیت بنا بر تو سط مراتب منظریه سر عارف و این کلمه بدین  
عارف و این کلمه بدین سر باین فقیه زمانی که در اوایل باین حالت بدین وقت  
مشرف ساخته بودند حضرت شیخ شبلی قدس سره که خود بر خود تجلی فرمود و در  
کلام سبحانی و غیر آن خواه از زبان و دل صاحب لظا هر شود خواه نشود لیکن



و در هر دو حالت محض مصلوب الشور خواهد بود و اگر اندک شعور بهم باشد هر چند  
 بکمر وقت باشد این وقت از آن وقت کمال اکمل اندک پائین و در آن وقت نباید  
 ظهور او تعالی جل جلاله بطور موصوفیت صفت حقانی بصفت الرحیم <sup>الحق</sup> است هو الله  
 الرحیم و قول انا الحق و غیر آن در این وقت از زبان و دل صاحب حال ظاهر شود یا نشود  
 و در آن حالت آن وقت این کلمه بدین تحقیق باین فقره حقیقت حضرت شیخ <sup>العارفین</sup> سلطان  
 بایزید بسطامی فرمود قدس سره که باندک وقوع شعور بدان حال گفت که این اندک  
 ازان فروتر است و بدین ظهور حضرت حق تعالی تجلی بر ساکت نمود و کمال انجیل  
 بر حسین منصور در عین نفس قتل بوده قدس سره و در کمال این حال روح <sup>مذکور</sup> حسین  
 حکم بدان بایزید بسطامی داشت و بدان حسین مذکور حکم جبل حضرت موسوی داشت  
 علیه السلام غامضه از حالت آن وقت موسوی دریاب که در ایته کرمیه قرار  
 بدار دنیا رویت نظر حسی محال فرمود و ولقای حقیقی سرب را مال نمود کما قال سبحانه

علام الاسرار اسود ما لله من الشيطان الرجيم

بسیطی  
همچنین هرگاه بایزید

با فاقه آمد و فی الحال بر سوال سائل کلمه توبه و تجوید ایمان بر زبانش ظاهر شد

من حیث حقیقه آن توبه و تجوید ایمان بر طبق و تبع حقیقه کلمه آن توبه و آن تجوید

ایمان موسوی بود علیه السلام گفت اگر مرشد کامل است تملقین یاد کرد <sup>قلب</sup>

سایک متراشد تضمین اندر چی صفت یاد داشت مذکور خواهد کرد بلکه بحقیقت حور

قلب ساکت از نور ظهور بحث بهجانی اثری اند با جیه بغایت کامله ثبوت شامله

خواهد ساخت البته تا مگر سعاده عظمی باشد و اگر چه فی الحال بعضی از مترشدان

معتقدان صادق او که استعدادشان قبول بطنی السیر نصیب مبرم داشته باشد

در بجهان آن نور مقتضی الظهور بحضور اصلی حقیقی الله پس تعالی بظهور نیاید در جهان  
 ثمره حقیقی بکثایه انشاء الله تعالی و برهائس آنچه در یاران وی ظهور حالت یادداشت  
 بظهور شود وی مذکور غرضشانه که این مرتبه بنمود در جمیع مراتب نشود و می مشهور است  
 زمانه اخیل است من حیث حجت منظریه نور سیر که لیس الاسم غیر المسمی واقع شده است  
 و اهل سلوک را متساوی کلمات جذبه صحیحه کامله درین است و نیز برگشتن از آن  
 شود اخیل مذکور مجرد و منفرد مذکور واحد تعالی که در این مرتبه عرفان و وصل عرفا  
 و هم برگشتن از توحید مصطلح مشهور و نشود و حده در کثرت که در این مرتبه عرفان  
 و وصل متبلس است و این همه در مرتبه ولایه اولیا هستند و نیز برگشتن از آن مرتبه  
 علم معدوم الفهم که از اکثر عرفا معدوم العلم دانند و وصل پس نامند و این همه  
 در کلمات مرتبه ولایه ملائکه اعلی است و رسیدن بکمال اسرار توحید ایمانی بعلم حضور  
 بحسب وصول حضور اصلی صحیح سیری عرفانی سبباً بحضور ظهور علم و جوی که این در کمال

مرتبہ ولایت انبیاست علیہم الصلوٰۃ والسلام بحسب عقاید قطعہ شرعیہ بہت  
جلالی حجاب خفی بصحت نقل و عقل اولوالالباب ناکساف صرکہ حقیقت صحیحہ  
کہ این حضور و جمیع مراتب حضوری مذکورہ ابتداء زمانہ بحسب تحقق حجت حقایق  
مسطورہ اصیل است و ساکنان را مشتاق کمالات صحیحہ اجتہاد و رین است اغلب التوقع  
خواہد بود از پنجاہ است کہ گفتہ اند مرشد مکمل تہر است بگاہ انرشد اولی مرتبہ کہ وجود  
کبیر باشد و نسبت جذبہ کہ بر نسبت سلوک مقدم گفتہ اند از پنجاہ باید فهمید کہ یاد کرد  
از سلوک مبتدی است و یاد داشت از جذبہ متوسط و مقدمہ جذبہ کہ گفتہ اند عبارت  
از ابتدا و باید کرد و حق سبحانه و آن بی اثر یاد داشت قلبی میسر نیست لیکن در اکثر طلا  
در غیر مترشدان اینچنان صاحب تفرنی کہ مذکور شد آن ابتدا و در ابتدا بوجہ محقق  
بلات انخی واقعہ شود و در مترشدان آن عالی ہمت و اقصی فطرت در اکثر طلا  
ظاہر بود مگر در بعضی نوا و بسبب شدہ مخالفت بحسب عدم استبعاد اما باید دانست

که نظر دولت و افتخار با آنکس نفس خود و نظر عظمت و اقتدار بحضرت رب خود  
 سبحانه فی جمیع الازمان در ملاحظه ذکر و در عین اطوار باید کرد نه کوره بحفظ  
 طریق یا دشت مسطوره بنظر تعقیرات و عصیان نفسی خود بوجه استغفار بصرف  
 تمامی بهمت بتقویت ضبط استقلال بهتقرار بصیرت بلکه جمیع حواس باطنی بکلیت بوجهی  
 که بهتقرار جمیع حواس ظاهری نیز باشد ضابطه نبذت سمیت مستجمع حواس محفوظ  
 مضبوط میگردیده باشد و وصف مجبونی را با خلاص خلوص تمام و برابطه شغل هرگز  
 از ارتباط توجه نکند و فنا نیستی موجودیت خود بر مدام مفوم و معلوم خود  
 وارد و باستحضار بقی و ظهور بهتجلی کیف رب العالمین تعالی زیرا که اگر ذکر از سر  
 محبت نباشد از سر غفلت باشد فایده ندارد و ذکر محبت از عبادت است و ذکر غفلت  
 از عبادت و اگر ذکر با نفعی و قلبی بنحویت حالت تفرع و خوف نفسی خود که بر آن  
 اطاعت او امر و نواهی خداوندی تعالی شانه و آن از اثر عبادت باطنی ظاهر است



نباشد و اخل کلام ثانی بود چنانکه پیشینان بهم فرموده اند قدس سرهم چنانچه  
 از حضرت خواجہ نقشبند استقامت احوال فی استقامت افعال معلوم نیست و این  
 کلمه چون از آنحضرت در باب استقامت است مؤید معنی مسطورہ نیز واقع است قدس سر  
 باید دریافت که من حیث الجلاء صفت دریافت کرده اند یا ذکر و مذکورہ را <sup>تعلق</sup>  
 بکلمات قلب بدنی است که از عالم خلق است و آن مضغه است صنوبری اگر چه <sup>حیث</sup>  
 خفا بکلمات روحی بهم واقع است و صفت یاد نیست مصدوره را من حیث <sup>الجلاء</sup>  
 تعلق بقلب روحی است که از عالم امر است و آن لطیفه است روحی که منظر <sup>ندت</sup> سر را

و بدان حیث در شان آن وارد است

اگر چه بحث خفا بکلمات قلب بدنی هم واقع است

و گفت عروج و نزول بهم چنانچه فنا و بقا تکمیل مصطلح معروفه اولیا متواخرین  
 از مطلق ولایت در کمالات این مرتبه عامه هم که مسمی است بولایت عامه مؤمنین و آن

تا ظهور انوار کونیه است و افعه است در کمالات آن مرتبه خاصه از مطلق ولایت که  
 آن مرتبه مسمی بولایت اولیا بر وجه کمال است و آن تا ظهور معارف طلائی مختصرا  
 چرا که وصول این مرتبه بحسب جذب و سلوک است نه بحسب اجتناب و انابت نه بوقی  
 از آن در کمالات آن هر دو مرتبه مطلق ولایت که مسمی بولایت طهاره و اعلی و ولایت  
 انبیا هستند و در کمالات مرتبه نبوة نیز واقعیت زیرا که وصول آن هر سه مراتب  
 من حیث الاصلات بخلاف وصول طلبیت بحسب اجتناب است نه بحسب جذب و نشستن  
 مابینهما اگر چه امتیاز اجتناب من حیث تبعیت خواهد بود نه من حیث متبوعیة چنانچه  
 نبی علیه السلام بتمام اصالت و متبوعیت واقع است نکته ستری باید در یافت  
 که نبی را علیه السلام مرتبه کمالات خود بحیث اصالت است و اگر بعضی نوادر  
 از امتیان از آن مرتبه من حیث الاصلات باشند نادر است و الا بحسب طلبیت خواهد بود  
 نشستن مابینهما و آنکه در حدیث واقع است

باید فهمید که از لفظ حدیث

ترجمه است بحجاب و آنچه است نه بنزول و گفت که چون عروج مناسب بسط است

و نزول مناسب قبض اما تفاوت در کیفیات عروج و بسط اگر چه درین هر

اطلاق ظهور معنی بر یکدیگر است که باطلاق بسط شرط ترقی نیست چنانچه

باطلاق عروج شرط ترقی و آنچه است و تفاوت در کیفیات نزول و قبض است که

در قبض بمرتبه پایین آمدن شرط نیست چنانچه در نزول شرط است و چون درین

هر دو مرتبه عدم حال است تفاوت یک دیگر است که در نزول هر چند عدم حال

پایین تر باشد بی آرام نخواهد بود و در قبض هر چند بکمیته باشد بعد از آن

آرام خواهد بود و گفت که خطر را وجود مثالی است و موجودیه آن وجود خیالی

متعلق است خواه خطر ذوهی بمکملات نفسی هوایی باشد که طور آن بمقتضای عنصر

آتش و باذی است خواه خطر باطنی محسوس ذوهی باشد که طور آن بمقتضای

عنقراتی و خاکی است و این هر دو نوع همچنان عنقرابی شدت با دوی خواب بود  
 و عدم بیان هر چار طبع عنقری خواب بود و قله یا کثیره و بر زشتی است که در حشر  
 کثیر و را آخر حشر کی مانع واقع میشود و خطر را مورد است و مصدر است و منظر  
 و منظر ناما مورد آن دماغ است و مصدر آن سینه و منظر آن دل و منظر آن نور <sup>است</sup>  
 و چون تعقی لطیفه خیال بر تبه ثانی نفس روح که مسمی بر نیت من حیث الظهور <sup>مقتبت</sup> مشهور  
 از خیانت که سیر و ویای منامات نمودات مشابه لطایف متنوعه خلقت مخلوقه  
 بدان لطیفه روانی روح منطبق است نه با طیفه میقمی از اینجا نکته در تعلق روح <sup>بدان</sup>  
 از سر آیه کریمه دریاب قال الله تعالی <sup>نقبت</sup>  
 فیه الروح اورو حی او نکته دیگر از اینجا باید دریافت که سالکی نادر که مستعد <sup>است</sup>  
 علم است بعد از عدم ظهور خطر و از آن بر سه محل ظهور خطر را بما و رای نفس باطله خود  
 می باید و باید دریافت که ظهور خطر بحیث جلی است و صدوران بحیث خفی و در

آن محبت انجمنی است بحسب قابلیت محال مذکوره و شدة قوۃ خطر و قوۃ  
ظهور لطیفه و همی متعلق است و نفس موجودیه آن گویا برای تعقل و تفکر است  
هر چند الظهورات خطرات کلمه جمعیت بیشتر و بطور علم که لی قریب تر و بداند  
که اگر تکرار خطر بر مر واحد است نفساً است که کار او مراد خوابی است هر چند  
نفی کرده شود اگر تکرار خطر بر مر و انواع مختلفه است شیطانی است که کار او  
محض اغواست و گفت که تفریق ملهات رحمانی و شیطانی به تطبیق او امر و لوا  
خداوند بی بشریت مامور و واضح است لیکن در اطوار مباهات باید در  
که اگر از فوق است و از پیش است از راست است اما یایل بحسب عقوبت بنا  
رحمانیت و اگر از چپ است و یائین است یایل است نفسانیت و اگر از عقب است یا  
چپ است شیطانیت همچنین با الهام خبر حقانی معلوم شده است و بتجربه آمده خواه  
الهام تأتفی طور باشد یعنی از بیرون خود خواه قلبی طور بود یعنی از درون خود



و چون از کثرت طعام و منام و از بسیاری دیدن و شنیدن و گفتن طبیعت  
 از حد اعتدال انبساط می آید و بتوهم شتی می افزاید لاجرم خستیا ر کثرت امور مذکور  
 چنانچه کثرت طعام و غیر آن ممنوع گشت و نفی مطلق خطر محال است لیکن چون  
 اطوار متفرقه نامر واحد پرواز و جمع گویند در مرتبه که باشد خواه در مراتب  
 خواه در مراتب مشابده و از مطلق خطر ترقی و و استیجابی بر دوام بحسب تخصیص  
 از متخیله است و آن متعلق بظهور و وصول نفس حقیقه انسانی خود است که سیر با  
 مرحل و رایعنی نفس عارف و اصل اصل را می عالم و عارف بنفسه و بر به من  
 الاصلات نه بطلان اما ترقی و و استیجابی از مطلق خطر بکات از نفس متخیله  
 جمیع لطایف نفس عارف و اصل را نیز باوقات نامر است که بشدت آنطور که  
 ربانیت بظهور سبحانی متعلق و این زمان خلوه متخیله علی حسب الاطلاق و التامان است  
 والا اوان فرد زمانه صاحب خلوه متخیله را نیز که بحسب ظهور علم عرفان مابینه سبحانه

پس نفسی خود را متخذه او را علی الدوام واقع است بحسب خصوصیات مقتضیات  
 ظهورات بعضی لطایف نفسی از توابع ذاتی وجودی نفس موجودیتی خود را  
 متخذه در کار است خواه بوجه حیثیات تخیلی مراتب ذکر و عرفان و علم باشد  
 سبحانه باشد خواه غیر آن مگر که مدبران او قاعه نامور و محصوره مذکوره گاه گاه  
 معطل زیرا که حصول تخیلی از کیفیات است هر چند الطاف باشد و حق سبحانه <sup>سکف</sup> محض  
 اقدس است و همچنین ستر نفس انسانی در تمامی ممکنات نیز لی کیف است که ظهور  
 شرح حقانی است بمظهریه ربانی سبحانی تم اقداره <sup>باید</sup> دریافت چنانچه  
 است آب آینه بحسب ظهور عکسی ظاهر است بحیثی که گاه هو واقع است بر <sup>عکس</sup>  
 باشد کسیفه خواه لطیفه آن آب مرآتیک صا و قه عکس متحقق محکومه بود و <sup>گفت</sup>  
 این همه متحقق فرموده اند که علم تحقیقات اصلی صحیحه اوقه غامضه تحقیق علم <sup>حنا</sup>  
 بعلم لدنی اصلی بطور نفس العام بکمالات مقتضی الطور المطلق برات عرفا <sup>نی</sup>

از مرتبه خفی سزای از شرف وصول کماله و لایة انبیاست مرصع استعداظم  
 و برهان از اصالة علم حضوری و حضور علم علی مطلق بعلم لدنی اصلی شهادی نیست  
 که این عالم علم لدنی اصلی حقیقی را و قانی گفته مسائل عقاید مقررده اسلامیه من <sup>حسب</sup> <sup>اصالة</sup>  
 مبرا از ریب خطا مربوط و مضبوط محک حقیقه مناسبه قواعد مقررده مستنبطه <sup>بش</sup> <sup>نص</sup> و حد  
 بصیح و اقمه بصوت واقعی معقول عقلی مناسب نقلی بی احتیاج تحصیل علم بسببی  
 بعلم حقیقی بالله بصفاته و اسمائه الذاتی الوجوبی التعالی و بعلم حقایق اشیا یعنی  
 خالق الله سبحانه بحقیقه الظهور الحدوثی و خفائه الکوئی بعلم صحیح صریح از مائیت <sup>بفیه</sup>  
 کما هی کما هو متحقق باشد و این فضل افضل بمحض فضل کامله است تعالی تر <sup>بست</sup>

مخصوصه قبول فضل محمدی علیه و علی آله و صحبه و اتباع الصلوٰة و السلام

حدیث است و ظهور فضل افضل مذکوره را که در فضیلتها

کثیر و یعنی در کمالات متبوعه کمال فضل مطلقه سبحانی افضل است هیچ علقی و آلتی به آن  
 نرسد و مجاهده از طریق عبادات و عادات شرط نیست الا اجتناب از کمال فضل و بهانه  
 تعالی و اگر بلوغ فرضاً حیدر و بهانه مقبله واقع باشد که مال غر و نیستی نبهت و آتی و دنیا  
 ظاهری و باطنی خود تو فتنه نگار بدشت علمی یاب و این هم که حقه کمال بود و بهر حال  
 هر چه بود از فضل و بود و تعالی ما قدر الله حق قدره ای ما عظم الله حق عظمت  
 و لیل تصریح است پس بهر حال سرانجام جمیع اعمال را مال بمحض فضل حق باشد سبحانه  
 و قتی آخر شب در مسجد نشسته بودم و بعلوم عطیات حق سبحانه حاضر و  
 بهر آن ندانم که تو چه کرده که بدین قبولیت رسیدی مسلوب الباطن چنان شد  
 که هیچ جواب نیاورد اندک کلمه عجز بر دل ظهور پذیرد و بی کفایت و فی الحال آن هم  
 شده هیچ نیاورد که بگویم بعد از ساعتی خود را فرمودند که هیچ بمحض فضل قبول  
 بعد از قبض مرتفع گشت در خط که گشت این حفظ هم از عین فضل بوده لیکن

عجب آنکه از کلمه عجزیم مقبوض نمودند پس معلوم ساختند که این از کمال حفظ فضل

زیرا که عجز حقیقی چنانچه بر حسب متغایله عظمت و قدرت آنحضرت شاید تعالی آن  
از که آید و نیز عجزی که مستوجب ظهور این فضل عظمی باشد ازین هیچکاره و هیچ

بر محمد بجا آوردم

نور بود و احمد اندر خاک پاک بر کدشت از شیشه افلاک پاک کان بالاق

العلامن جمله کون قاب تموسین آمده نسبت و کون بودناری چون که

ابلیس لعین سوخت از کبر و شده دافع جبین هر که او را فضل حق شد و رازل

چشم بر فضلش مدار و بی فضل هر که افشاش بود و ره آورش حفظ حق بقصد

اوشد یاورش هر که افطرت بود و فضل امول خواه ناخواش بازند از فضل

مان بلا چشم بر فضلش ببندد بهم ر فضل او بود و همت بلند و کفرت روزی را

ندا کردند لسانک سینک و قتی ندا کردند دست او در کارها دست خدا



و معلوم شد که این خبر در باب اهل آن منصب عظمی است نه در باب اهل کمالات  
آن و گفتم و وقتی شب جمعه بعد از نماز مغرب و مسجده نشسته بودم در خواب دیدم  
علیه السلام بنورانی با سبز چتری نورانی طفیلی ظاهر علم محمدی علیه الصلوٰه و السلام  
بنسبیم عطا نمودند که این خاصه تست که متوسلان تو در سایه این علم هاست پس بعد  
و عدلهائی عظیمه بشارتهائی کریمه واقع شدند که تفصیل انطو لای دار و بعد معرفت  
کره مجمل و کراماتی مفصل عنری بحقایق قواعد و ضوابط بعضی نمودات و مفهومات  
از تخصیص خصوصیات حقایق و معانی متفرقه مضبوطه بعد عائی مشنوعه متحقق میشد و  
بعد از آن که سرور را علیه الصلوٰه و السلام در واقع بر قلعه کوهی بس بلند و برتر  
دیدم که برافق بلندی قرآن میخواندند و مردم بشارت بجزم خدمت آنحضرت میآوردند  
راهی اند بسیاری از راه برآمد انکوه غلطی کرده در پائین کوه در جنگل مشن و پس  
میروند و بعضی در همان جنگل حیران میکردند و بعضی برگشته بر سر راه برآمد آن

که در مکرکوه واقع است و بر آینه کمان داخل میشوند پس بعضی بر سر برآمد و بعضی  
 در راه ازین سرتما اول سرجا بجا میمانند بعضی متوقف استاده و بعضی روان  
 به تیزی و چپکنی مکر خنده کسان که بر در آینه سرائی گرامی رسیدند و کس از عظمای  
 بده الزمان در اندرون سرائی با ادب استاده و این فقیر متصل بساوا الحضر  
 با ادب استاده اما هر چهار مایان برهنه صرف و بر سر او هر سه کس اندک سیاه متو  
 و من مخلوقی صاف هستم آنکه در عالم صلعم با تبه بند و چادر بر دوش و دستاورد  
 لیکن هر سه تا کس سفید نمایی مسکینانه و من به کتاب قرآن خاصه رسول را با نشان  
 او علیه الصلوٰه والسلام بر سر خود برداشته بهر دو دست گرفته و عقب آن رسول  
 را می نشاند میروم و آن هر سه پس بجای خود مانده بعد معالی و قایق بغض ایا  
 احادیث من حیث الاسرار عجیبه غریبه صحیح صریح منکشف شدند و در وجدان <sup>حقیقی</sup>  
 حصول میال ضروریات لازمی روزمره از عبادات و عادات هم من حیث <sup>حقیقی</sup>

اصولیه آنستایل فقیه بحسب تحقیق اکثر حقایق آن میسر گشت هر چند که محض امی عالمی بودم  
و قرآن بهم بخواند و بودم مکرر و سه پنجه طفلان فارسی و آن بهم فراموش <sup>ند بود</sup>

و قرآن بهم در خواب خواند و اند این واقعه چنین بود که روزی در خواب واقعه <sup>عجیب</sup>

مهران واقعه از حضرت رب العزت بتجلی صورتی مجالی صورتی منکشف گشت <sup>تجلی</sup>

که تو قرآن چرا نخواندی گفتیم خداوند اتوق و ری که علامت تعلیم نامی فی الحال <sup>تجلی</sup>

از فوق پدید آمد تا ما را از مرتبه غایت خفیف بالا کشید و بهمان کثرت <sup>تجلی</sup>

بدان و سبب معظم اتصال یافت تمامی قرآن را از باب تسمیه تا بین آخر لفظ بلفظ <sup>تعلیم</sup>

صریح یا فتم با وجو و یقین معتقدانه کاه کاهی حدیث که

باستفسار کیفیت ختم حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که از رکابی تا برسدین

با برکات ثانی تعجب می آورد و تسکین مرتفع گشت اما از زبان فقیر که بعد از آن <sup>سرای</sup>

واقعه شد آن حالت حفظ قرانی محقق گشت و حفظ شریعت و ادب طریقت به ترتیب <sup>عینی</sup>

من حیث رعایت و تقایق کمایه میباشتم و تامل و الایام بهجنانست و بر خوارق  
 عاده هیچ فردی مطلع نشد مگر بعضی از محرمان و گاهی که از اصابت و ردیگی <sup>ب</sup> <sup>ب</sup>  
 احوال در آبادانی داشت و صحرا بر بعضی کسان واقع میشد نوعی می بود که خود <sup>شان</sup>  
 بهم میفهمیدند مگر بعضی احیاناً زیرا که با ظهار ما مور نبودم و چون مردم بیگانه <sup>بود</sup>  
 طریق و عاده محمود و العلم که نصیب من فرموده بودند من حیث الجمل بغا و میگو  
 و مرا خبر ذاتی تحمل ظاهری و باطنی خوب و اقامه میشد که هیچ پس را به دعا نمیکردم و رنج  
 بهم نمیشد بلکه از شومی نفس خود رنج تر میباشتم و روزی ندا کردند خبر ملامتی که  
 در عمل لغریمت باشد مقتبس فیوض از مشکوٰۃ کمالات اجل و لایة انبیاء <sup>صلوات</sup> علیهم  
 والسلام و خبر ملامتی که در عمل برخصت باشد مقتبس فیوض از مشکوٰۃ کمالات <sup>یت</sup> اجل و  
 اولیاءت قدس سرار بهم و گفت بیش ازین ایام که ایام تحریر این رساله اند بهر <sup>سال</sup> <sup>سال</sup>  
 تا مدت دو سال هر دو قدم محمدی صلعم را بر سر خود همیشه می یافتم بعد از مدت <sup>سال</sup> دو

با وجود این سعادت روزی دست چپ مبارک آنحضرت ع بر دوش چپ من  
 ظاهر آمد هسته آهسته در دور و دور تا مرفق من ظهور کرد و بعد از آن دست راست مبارک  
 آنحضرت صلعم بر دوش راست من ظاهر آمد و تا سه روز هسته آهسته تمامی دست  
 بازویی مرا تا منتهای انگشتان فرا گرفت بعد از آن او از آن دست چپ کمر میبندید  
 چپ مرا از مرفق تا تمامی فرا گرفت لیکن از مرفق تا اخرا این دست چپ درین  
 گرفتن کمتر از وجب و بیشتر از مقدار سه انگشت و گاهی چهار انگشت و گاهی مقدار  
 پنج انگشت یا زیاده از آن دست چپ مبارک آنرا ورکش و مینماید و اکثر اوقات  
 تابند دست کمر بعضی اوقات تا تمامی بعد از آن روزی وقت عصر در مسجد بودم  
 که یک طریقه غریبه ندایم کردند که همچنان بآن روشی مبارک تو چه کن همچنان منم بودم  
 که وجه مبارک آنحضرت ع بر روی این بنده ظهور فرمود پس ظهور مبارک آنحضرت  
 معظم صلعم تا تمامی سینه مرا فرا گرفت و وقت علم حضور بادراک و قایق حقایق<sup>عالمه</sup>



اصنی کا مایہ کمال الکامل بعلم باللہ رسوخ بر رسوخ و نظور بر نظور و پذیرفت و  
با وجود نظور این همه تشریف و کرم عظمی آنطور نورانی آن ہر دو پای مہر

هم هنوز بر سر این فقیر احقر پدیدت آمد

و بر هر شخصی که روئی دل بهربانی قلبی می آید بروئی ظهور آن حضرت

صلی اللہ علیہ وسلم وبارک میشود و اگر آن شخص در آنوقت ثبات قلبیت متعبد و بطور

ظہور کرامت حدیث انظور معظم را در می یابد والا فلا و کثرت ترتیب این فقیر در

خواب و واقعہ بطور مخصوصہ از ان حضرت و یا از خلفاء راشدین و یا از انماطہ

الزہرا ویا از جبریل صلعم و سوانی سریت اصحاب کرام از شیخ عبدالقادر جیلی و یا

از شیخ بایزید بسطامی و یا از خواجہ بہا والدین نقش بند و یا از خواجہ محمد بار

و یا از خواجہ علاء الدین عطار قدس اسپرار ہم روحانیا تربیتی واقع شدہ بہت

و از دیگر مشایخ کبار فواید و تبرک نعم بسیار روحانیا یافته ام چنانچه از بشت

حضرت شیخ احمد جام و از حضرت سلطان ابراهیم اویم و شیخ سها و الدین ذکریا  
 و پیر بهلانی و شیخ فرید شکر کینج و شیخ نظام الدین و خواجه قطب الدین و شیخ  
 نصیر الدین چشتی و بهوی و شیخ شرف الدین یانی بقی قدس سرهم و وقتی در حواله  
 قبر شیخ شرف الدین مذکور بتوجه کمالات روحانیش مشغول متفرع بذکر حضرت  
 حق بجا مستغرق نشسته بودم بعضی عجایبها دیدم و بهمانگاه در استغراق بهمان توجه  
 دیدم که ملائکه کرام تمام اولیاء الله عظام بر خیر بی که کاغذ طور مینمایند مینویسند  
 این فقیر را افضل الاولیا نوشسته و گفت چنین معلوم فرمودند که عجب قابلیت  
 استعداویه نام این فقیر عبد الله است که مزلی من هم الله است سبحانه و در اولیا<sup>الله</sup>  
 مروی را اسمی از اسماء الله تعالی تخصیص مری است من حیث التبعیت چنانچه مری  
 را از انبیا واقع است اما ان من حیث متبوعیت بالاصوات است و درین مرتبه  
 متبوعیت بالاصوات نام محمد رسول الله عبد الله است که مزلی انسر و عالم بحسب آن

حقیقه مذکور و اسم الله است صلی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین و سلم و بارک و  
 وقتی آخر شب بیت و چهارم ماه رجب نشسته بودم که حضرت فاطمه الزهرا <sup>علیها السلام</sup>  
 تعالی عنه بجزای خوبی بشارت نمود و از حضرت حق تعالی افتتاح <sup>بعضی</sup> <sup>مستل</sup>  
 خوب واقعه شد و پیاله شراباً بطور انصیب ظاهر گشت در باب متوسلان خود نیز  
 و رخواست کردم قبول شد و این مرتبه دومی بود و بروز آینده از بهمان <sup>شب</sup> <sup>بعد</sup>  
 نماز فجر بعقد و اشراق بجلقه یاران طریقت نشسته بودم و حافظی از یاران <sup>شبه</sup>  
 قرآن میخواند سامع بودیم که بعد از آنوقت آنسرور عالم وسیله <sup>نمود</sup> <sup>نمود</sup>  
 و برد و دست مبارک خود دراز گشت و این فقیر را بمصافحه معظم خود <sup>نموده</sup> <sup>نموده</sup> <sup>نموده</sup>  
 فرمود که هر که از یاران تو بتلحق این مضمون یعنی بر که از متوسلان تو مصافحه <sup>تو</sup>  
 بکن آن مصافحه بمن است و درین میان نوراجابت حضرت حق سبحانه بمنظریه <sup>ست</sup> <sup>برود</sup>  
 معظم آن حضرت وسیله الخیرات ظاهر بود و دست رست مبارک خود را بر سینه <sup>این</sup> <sup>حقیر</sup>

بتمامه مالید و بر تمامی روی نیز و بر سر و عقب بردید آنند که این همه اظهار از

حسن کمالات کرم کامله خویش است که همچو این فقیر ناکس را که صریح مستعد جمیع

قبایح است همچنین بی بهانه بنوازند آری **باب** باکریا کاره دشوار نیست

**و ادوار قابلیت شرط نیست** لیک شرط قابلیت و ادوار است

**و ادوار قابلیت شرط نیست** و گفت هر چه درین عالم از هستی و زندگی

امکانی جسمانی روحانی حرمانی و نورانی و ظمانی لطیفه و کثیفه از اطوار حق و حق

و امثال آن وحش و حرکت و خواش و قوه و غیر آن واقع است همه از تاثیرات

مختلفات اندراجیه عناصر خاک و آب و باد و آتش پدید است بطور تاثیرات

کره مجمل عنصری تنبی از پنجاست که بعضی حکما بحسب این کیفیت ادق و غلطی کرده

بهمین مذذب مانده اند و بعضی دهریه شده اند و بسبب عدم قبول استغفار

توسط نبی علیه السلام از علم فوق بطلت زعم خودی خود باز مانده اند و اند

که همه تاثیرات اند ما جیه کرده مجمل اجمال عینی مجرد کرده عنصری بهم که نظر بسوای ظهور

طبیعی است ظهورات متوهم مقتضیات صفات وجود و حیات و ارادت

قدرت حقانی از کی سبب آنکه حقیقی است تعالی شانۀ چنانچه در قسم ثانوی خلاصه المعارف

این حقایق بهم مشر و عامفصلاً واضح شده است و بهم بسبب آن غلطی از نقص است

که بخلفت جن منکرند و میگویند که همه تاثیر بادیهست بهر عجب بهر جا که ظاهر شود

که بتاثير ظهور مخصوصه آتش و باد خلقت جن بآید آن کیفیت خفیه حقیقی واقع است

که نسبت باین ابدان حیما و جرمای بحسب خفای ظلمتی لطیفه نفیه خویش لطیف نما

واقع است و ظهور آنها بمقتضیات ظهورات قبول تاثیر تاثیرات مختلفه محال است

بقبول غالب صفت آتشی است بقبول ظهور شدیده و بقبول اغلب صفت بادی بقبول

ظهور شده پس بقبول صفت آبی و خاکی بقبول ضعیفه مغلوبه و بغیر از وقوع این

مذکور و بقبول هوایی ظهور و خل جنیان محال است و ظهور ایشان اکثر بصورت مثالیست



و قوت ایشان پس ربون است و ایشانرا جس کردن با ثبات نظری بجهت  
 و راندن ایشان هم با استقلال سمت آسانست و گفت صفت د و پنی احوال که  
 بقسم نظری بغلط مشهور است بعضی گویند که دومی احوال و دمنفر احوال است  
 و بعضی گویند در هوا با احوال هوید است و هر دو وجه منظور ثانی را موجود  
 موهوم خوانند و بنفس امری خارجی ندانند گویم که د و پنی احوال صادق است  
 نه کاذب و نه موهوم و بدان نقصانی نه بدست اگر نقص علمی نباشد این قسم از  
 ظهور کثرتی کمالات کامل صاحب نظر است اگر بعجز نباشد و سرش نیست که غلطی  
 احوال بدوئی است نه بد و پنی زیرا که من حیث حقیقه واحد ناظر و احد است و نظر  
 واحد است که طور صفت بینائی ناظر است و منظور نیز واحد لیکن اگر از محال <sup>خود</sup> منظور  
 نظر بطور مجمع بطریق واحد بوجه جمع بر منظور میرسد منظور بظاهر بواحدیه  
 و در نظر پیدا باشد و اگر از محال طور خود بحسب تفاوت حال محل طور خود یعنی تا

نظر بطور متفرق بر منظور میرسد منظور بظا هر با شئیت هویدا کرد و فافهم  
 یا انخی از نکات اسرار صمیمه صریحه قریب الافهام از کشفیات حقایق عالم کشف  
 خلق که حقایق ظاهر صوری نیز چه دقیق اند شتی نمونه نمر واری بود مثل مشهور است  
 بس کم خود وزیر کانرا این بس است و حقایق گفته بود و نمود و موجود

اشیا بیشتر واضح خواهد شد انشاء الله تعالی و گفت درین طریقه علیه اقرب طرق  
 چنانچه حضرت خواجه نقشبند فرموده است قدس سره

و نیز روزی در میان نماز سنت و فرض وقت فجر حضرت عیسی  
 الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در باب حقیقه کمال این طریقه علیه  
 باین فیه فرمودند که قرب خدایترا سبحانه و تعالی برابر این هیچ طریقه نیست دیگر

و این فیه با و آخر کار خود بعد از سلوک و سیر و نتائج دیگر از بعضی سلاسل دیگر  
 بسا و نک و نیست جذبه و آگاهیه این طریقه علیه توجه خاصه مخصوصه حضرت احمدیه

شیخنا و مولانا قدس سره که منظر کمال اکمله این طریقه بود و دست تربت  
 یافته است و آخر احوال نهایت مقام خود آنچه برای ارشاد مخصوص این طریقه  
 بود مخصوصه را که بتلقین غنی بتوسط فیض روح محمدی علیه و علی آله و صحبه و تبعه  
 الصلوٰة و السلام برای بعضی برگزیده کسان حاصل از لی از طلاب طریقت علم  
 بالنده که بطریقه اقرب طرق بسعت میر حسن طریق آن محبوبان مجتبیان  
 حقیقی مجذوبان باطنی ساکنان صوری اعلیٰ اقصیٰ اصلی نفیسی اصلی حقیقی دانسته باشند  
 باین طریق که سلوک یاد کرد قلبی بحفظ طیبت از ذکر معبد و دوم بتأثیر یادداشت  
 بسیر توجه بتقدیس تحت سحائب بحال منظر هر لطیف متنه انسانی بوجه جلی مخصوص  
 متینه مایه قوف بوجه خفی مخصوص تضمین قصد اول بقصد انظار ریاد و اولی  
 بسد راه تلویحات بانگ مدت بسیر خاص جذبه کامله تضمینی بدان سلوک شامله  
 بشهود مسمی بمنظریه اسپم ذاتی که در جمیع شهودات اهل مشاهد این شهود بتصدیق

نقلی و عقلی بحسب عقیده و مأمور و چنانچه واقع است  
 این دلیل معتقد مأمور و مبرا از شائبه و مضامین شیطانیست  
 بعد از آن سرعت ترقی بوصول اجتناب بطور افضل ظهورات بحقیقه معنی هم الظاهر  
 و اسم الباطن کما قال هو الظاهر هو الباطن سبحانه که بواسطه تجلیات جمیع  
 تلویحات کشفه لطیفه که ماکثر الوقوع نصیب مبتدیان و متوسطان و منتهیان مصطلحه  
 اهل زمانه واقع اند اگر چه بعضی آنرا از نادانی خود من حیث لطائف غیر مفهومه  
 با دراکت ناقصه خود و تجلیات محبوب حقیقی غرضشان به بالاصالت نامند و بطلان آن  
 نادان مانند و ما و رانی آن شده و خاص بهم که آنرا ظهور مشهود بیت مسیم بنظر  
 اسمی گفته شده و آخر آنطور را ظهور مشهودیه نور ذاتیه بکیف مسمی بنظر بت مراتب  
 نور الاسم دانیده اند بوصول سری بوجه قوه بظهور شدت قوه صحیح تکمیل صریح  
 ایمانی و یقینی به بحسب محض شرف ظهور حضرت اقدس تعالی سبانه بظاهر اظهر کمال

بیکسفی کماهی بد ریافت حقیقه ذاتی و صفاتی اش با بوجه مصدریه بهر آن محض  
 کونیه محدثه مجدده که بدیش محدثه مراتب مقیضی الظهور کونیه تضمینه بهر آن <sup>قدیم</sup>  
 مقتضی الظهور و جوبیه خداوندی اند بجانہ بفضل تائیمه او تعالی تم احسانه  
 شرف و وصول واقع است و باینوقت منتهی بوصول سَری با کشف حضور و  
 بالذات تعالی بعرفان علم نفس ذات بجانہ طور اسم ذات را بمطهریه <sup>نفس</sup> طور  
 مسمی است بجانہ و تعالی با حسن طریقه ملهم نموده اند چنانچه قدر حقیقت این <sup>سناد</sup> را  
 مخصوصه که محض فضل غنی موهبی لاریبی از حضرت حق بحق تعالی و ریا رانی که  
 اهل بعضی آنعلوم و معارف غریبه اند پر واضح است و گفت آن حقیقت غریبه  
 از همین مناسبت ترقیبی استعداده حقیق این فقیر است غیر مکرر این زمانه که چنان  
 باب در علم اسم معظم الله اکبر تحقیق ظهورات اسم اعظم و دریافت آن <sup>مظهر</sup>  
 و دریافت مخصوصه در بعضی آیات قرآن و محال مرتب حروف از اسماء جلالتی



خصوص انسانین که مقتضی الظهور نتائج اسم اعظم بر حسب استعداد و علم خود  
 برین فقر واکرده اند که درین زمانه از دیگر ری ظاهرنمیاید چنانچه بیشتر از در <sup>فصل</sup>  
 ثانی واضح خواهد شد انشاء الله تعالی و گفت آنکه طور نتائج اسم اعظم بر حسب <sup>استعداد</sup>  
 بر همه خلایق واقع است و این وقوع اضطرار است اما بر حسب علم و شوار <sup>ست</sup> است و مادر  
 و این وقوع اختیار است زیرا که بتعلیم خفیه صحیح رحمانیست یا بتعلیم جلبیه صریحه  
 کامل مزنی کامل باشد و ربانی منوط است و گفت درون ایام که در کمالات ولایت  
 ملاء اعلی بود و روزی در صحرائی چاشت میکردم من حیث نظر غرائب معرفت خود  
 بشکرانه حالی بودم ندانم که این معرفت تو مقدمه معرفت محمد موعود <sup>است</sup> است  
 زمان در کمالات علم ولایت انبیا معلوم ساخته اند که این علم تو از علم محمد موعود <sup>ست</sup>  
 صلی الله تعالی علی محمد رسول الله و علیه و علی جمیع آل محمد و گفت چون در چیده <sup>است</sup> مابود  
 ماضیه دین اسلام بغایت مغلوب شده بود معلوم کرده اند که طور این باد <sup>است</sup>

وقت زید خیره باینقدر روشن اسلام و دین پروری درین ایام مقدمه ظهور

حضرت محمد موعود است چنانچه در حقیقه ظهور وجود این فقیر معارف و علوم غریبه

در حقایق اسرار عقاید ایمانی که بصیحت قبول بموفقیت نقلی و عقلی واقع اند

چنانکه بالانده کورگشته است و خدمت این بادشاه وقت زید خیره که بسند مبرور

دفع شداید بعضی اسباب شایده مهمل که بالقائمی غنی ازین فقیر واقع شده اند

چون در خیال بعضی مردم محمول بر خوش آمد نمودند به نیت دفع بد ظنی آنها <sup>نشین</sup>

و گفتن موقوف کردم الغرض طالبان حق عقیده دارند که محمد موعود <sup>منست</sup> اند

و نیز وقت ظهورش نزدک است رضی الله تعالی عنه و ازین کمالات

تعجب نکنند که اگر چه این فقیر تصرف بر کسی نمیکند و بخود جزیه نمیپایند بنا بر آنست <sup>نمیخواهند</sup>

سبیانه وعده واقع شده است که من تصرف بجزیه اختیاری ترک کردم و <sup>توبه</sup>

کسی را بمن متوسل سازی و بر توسل من ثابت داری که البته بقضائی مبرم و <sup>مغفور</sup> دیار

باشد و هر چند ازین جهان ناقص ببرد و اما فردائی قیامت او را در اولیائی  
 مقربین مقبلین فضیلتین محسوسازی و آثار اجات این وعد و وعائی از  
 حضرت حق تعالی سبحانه غافلند بنین مجیب المستدین تم احسانه و از محمد مصطفی  
 شفیع المذنبین وسیله المتحیرین و المحبتین المقربین تم پُرمانه بکرات <sup>و بطور</sup> مرات  
 آمده اند صلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه و اتباعه و سلم و بابرکت انا با و  
 ترک تصرف ازین فقیر از ارشاد جلای اگر چه هزاران هزار بادشاه عام هر <sup>مندی</sup>  
 بارشاد خاص الخواص قریب بصد کس کامل و مکمل اند و از ارشاد خفی چگونگی که همه <sup>شدان</sup> متر  
 عالم را از فیض محمدی علیه و علی آله الصلوٰه و السلام حسب الامر پندرم منصب <sup>کامله</sup>  
 قطبیت ارشاد که این فقیر را ممتاز فرموده بودند که آن مددی بر حق سرور عالم  
 و خاص و احض و خاص الخواص فیض عامه بدایت بقرب خلّت خاصه چنانچه تفصیل <sup>کیفیات</sup>  
 این حقایق در قسم ثانی خلاصه المعارف مشروحاً نوشته شده است و آن پیش ازین

بدست قریب هفت سال نصیب شده بود و بتواریش او هر دو مرتبه جامه بهمان  
 مشنوعه پیرته رویانی روح این فقیر را مامور فرمود و بودند و آن کار خود  
 از اقطاب مشنوعه و قطبیت ارشاد از تابعان این فقیر به نیابت مقرر  
 می آمد همچنان درین ایام بحسب تقاضائی کمالات خلقت که فی الحقیقه این خلقت  
 آنست که بفقیر عظمی حقیقی است بتوسط ستری مابر کل توسط ساخته است صلی الله تعالی  
 علیه و علی آله و صحبه و تبعه و سلم و بارت چنانچه از حضرت تعالی و از آن حضرت  
 توسط خلقت جمیع عالم صلی الله تعالی علیه و سلم قریب به بیست کس را از اولیاء  
 اوسبخانه ازین معنی مع کمالات و کمالات حال خبر شده است و گفت چند مرتبه که  
 برای صحت این علم بالله که در او آخر حال نصیب شده است و برادر خدشات تو بهی  
 بعضی منکران نامنصفان و برای خیر عاقبت خود و برای خیر عاقبت همه متوسلان  
 ماضی و حال و استقبال خود و برای آنکه بر همه در زمره اولیاء مقبولین مغربین  
 مشنوعه

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بجھتہ رب العزۃ باستدعاء فہم خود در نوشتہ کریم این آیات کریمہ ظاہر

نمودند

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ بَلَّوْا كُفْرًا وَلِجِدُوا  
فِيكُمْ غُلَظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مِنْهُمْ  
مَنْ يَقُولُ أَيْ كُفْرًا زَادَتْهُ هِذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَوَزَادْتُهُمْ إِيْمَانًا

مَنَازِلَ لِيَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ  
يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ . إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا  
خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ . إِنَّ الَّذِينَ



و گفت روزی در سواری در شان علم این فقیر این آیه کریمه الهام فرمودند

یعنی در هر مرتبه که باشد ای که مراتب امر خلافت یا در مراتب امر امامت و امامت

مشتمل است بر مراتب امر علم لسانی و بهم بر مراتب امر علم خبانی و گفت

یعنی لبوت العقیده با ثبات حقایق العقاید و البطلان الباطل ای لرفع الریب

بارتفاع المشابهة من العقائد وانت الامي ثم قال طریقت محمدیه تکمیل برائیه

وگفت از جمله جبل و شش سال عمر تا حال

درینمده بیت و چهار سال که بطاب بر آیه طریقه علم بالله که شسته اند آنچه از

عجایب و غرایب از بعضی کشف علوی و سفلی و از نصب کمالات کمال قطبت

متنوعه و از مراتب خوئیت و از مراتب امامت و خلافت نصیب من نمودند <sup>بفصل</sup> تفصیل

آن کتابی دیگر مخصوص باید اما از حقایق این مناصب عظمی و درجات <sup>حش</sup> علیا من

تحقیق خصوصیات آنها پاره قسم ثانی در کتاب خلاصه المعارف مرقوم شده است

ای برادر ازین غرایبات هیچ اهل فطرتی انگار نکند زیرا که از فضل حق بیخانه <sup>مسج</sup>

تعجب منکرانه نکند مگر جاهلی چرا که اگر خواسته باشند مثل من بهر ناقصی بهیچکاره خواه

بجلا خواه بخفا هر چه خواهند بدهند خواه بر خلایق هم ظهور آن خواسته باشند خواهی

و از ذکر پاره خارق عادات جانی تعجب اصلا نیست که از غیر مومن واقع میشود اما در ضمن

این همه مذکور حکایت نمیشد است صالحه بخوبست خداوندی غرضش از یعنی که چون  
 تصنیف این رساله برای فرزندان یکانشان حسبی و نسبی است و طبایع مجبول بر آن  
 که سخن یکانشان و محضان بیشتر موثر می باشد پس عزیزان صادق الاخلاص و کج  
 پینی و کج روی خلوص صفائی فطرت خود را بطلمت بی اعتقاد و بی ادبیت و  
 اشریکانشان مکرر و برهم نکنند که مقرر شد چنانچه از خواجہ عبداللہ انصاری <sup>رحمۃ اللہ علیہ</sup>  
 آبی آن است هر که را خواهی براندازی با ما و راندازی و اظهار این کلمه نیز از شفقت  
 والا مع پر دانی نیست بزرگی فرموده **توحید چو اوقات بان شدن است**  
 زمین بشیره طبعان چه بر آسان شدن است اگر خلق نیست حاجت غفلت نیست از کوری  
 اجتناب پنهان شدن است **یفعل الله ما یشاء** و حکم مایرید و چون سنت خداوند  
 سبحانه در عالم اسباب با سبب است که قوله تعالی  
 پس **و یست برحق علیه الصلوٰۃ**

والسلام بحفظ ترتیب به ترتیب آمد

نفس صرحت پس امید آنکه برادران عالی فطرت بغموض عجایبات از در یافت غریبات  
این کلمات بهمت مراتب اقصی بمقصد اصلی حقیقت رغب تر شوند و از مخافات و نازکی

مراتب طریقه متنیه مانند و امید و ارکمال اکمل بهم باشند

و گفت به نسبت حسن سلوک این راه عظیمه محبت ذاتی آن محبوب حقیقی

تم کماله بحق ادای حقوق آن در حسن ادای اطوار و اوضاع همیشه خود را ناقص

انقص می یابم قوله تعالی در حال خود

می بینم با کریان کارها و شوار نیست و حسن سلوک درین راه بنظر انحصار

اوقات بروقت نفس حال با انقطاع امال به نافع تخیلات خیال باقتصار افکار تشووع

و خضوع باو بی نیاز بیقین حضور جلالت و عظمت و قدرت الهیه رب العالمین معبود حقیقی

جل جلاله بغم یعنی لغنی گانگت تراه بعجز و نیستی حال ظاهری و باطنی بعبادت مرضی نبرداشت

از بهر ابرضا بقضا بحسن عمل عزیمت طریقت را صحبت مرشد کمال مکهل معارف علوم

اصالت ضرورت زیر که بی آن بتعلیم غنی به تربیت لایه بی بیعلم لدنی صحیح<sup>صلی</sup>

نادرست و حکم مرا کثر است نه نادر را زیر که نادر نادرست و اکثر احوال لازمست

بیمانه نوش سحری در نوش نش دارد در حفظ حال مشرب زده اند<sup>کشت دارد</sup>

قطع کمال دارد از ماسوائی دلبه تغریق خویش خود را بهم سایه خویش<sup>دارد</sup> سیاه

هر دو عالم در لمح بکامی پائی بکون بدامن در خانه خویش دارد عامی ناکمیر

نشیده راز دوران آینه باب حکمت از شاه خویش دارد مفلس غنا غنی

دامن بپاکشیده صد نوع کج خانه ویرانه خویش دارد امی لسان نبطا هر

عالم جهان باطن اسرار کون و امکان عرفانه پیش دارد زرافشای<sup>راز</sup>

دم کش بکلام زیر کانه اسرار عشق گویان افسانه پیش دارد و گفت قوه

تاثير صفت جذبه و اکا به خواه درست بود که از صحت و استقامت صراط مستقیم<sup>است</sup>



اصالت است خواه ابر که از علت و ذلت صراط مستقیم بفلاحت طلالت است در  
 متوجه الیه از شخص متوجه در صحبت خواه و رغبت بر قدر شده قوت و ضعف قدر  
 قوت آن شخص متوجه است اگر قابلیت قبولیت است بعد و متوجه الیه نیز در کار  
 و اگر شخص متوجه صاحب اجتناب کمالات جذبه اند ما جیه ضمنی آن اجتناب یا صاحب  
 کمالات اجتناب مخفیة ضمنی آن جذبه که صاحب حضور و آگاهیه اصلی با اصالت  
 کثرت اوقلة خواه بود یافته شود بهتر که موثر سعاده عظمی است و الا اگر نسبت جذبه  
 و آگاهیه کیفیات و مواجید ظلالی است از آن صحبت برهنه تر است که طالب حق  
 از نقص بطور بکمال خواهد رسید زیرا که مبتدی و متوسط را مبداء و متوسط  
 جلی فیض نسبت شمع است بتوسط خفی فیض عام از کمال هدایت محمدی علیه  
 والسلام چرا که او صاحب و عارف نظور راه ظلالی است و منتهی را مبداء و متوسط  
 جلی فیض خاص از کمال هدایت محمدیت علیه الصلوٰه والسلام بتوسط خفی بختیای  
 هدایت

سرحدی حقیقه انسانی شیخ که محبوب حقیقی است بجهان و اگر منتفی اکمل است  
 توسط سرحدی شیخ است که بتوسط سرمنذجه اذن مسلسل ارشاد و هدایت است  
 مصطفوی محمد مجتبی صلی الله علیه و سلم واقع است **کتاب دوم** از اینجا  
 سر مشیخت مختلفه مشایخ توان دریافت و من حیث مدرکات اسرار مخصوصه بود  
 باشد که بعضی در کمال بهم بتوسط شیخ قایل اند و بعضی در کمال خود نفی توسط  
 شیخ کرده اند اما من حیث حقیقه اصلی توسط محمدی صلعم بعلم این فقیر همه  
 بهر حال همیشه باقی است کما قوله علیه السلام **و قوله تعالی**  
 و آنکه بعضی را از ان مکتوب حضرت شیخ  
 قدس سر و نفی توسط مطلق مفهوم میگرد و دلیل آنجا مراد نفی مرتبه است از مراتب توسط  
 مطلق و آن مرتبه است براتب مثبت الحجاب و آن مرتبه که براتب مرتفع الحجاب بود  
 چنانچه از ان مکتوب اول حضرت شیخ ما بهم صریح پیدا است که خود را پس رو محمدی گفته اند

علیه الصلوة والسلام وازان مکتوب ثانی نیز صریح هویداست که در همان کمال  
 که در خود با ثبات وسیله محمدی بر خود قایل اند و چرا قایل نباشند که زبیه سعاد  
 مایان که وسیله آنحضرة توسط المخلوقات علیه الصلوة والسلام بر باقی بود  
 و آنکه این فقیر مطلق آن توسط آن سپردار  
 همیشه بر همه کس قبول بالیقین میدار و برانش صریح است که توسط یا بقرب <sup>معنویت</sup>  
 یا بقرب صوری پس هیچ فردی بقرب مکانی و عرفانی برتر از آن سرور عالمیان  
 زیرا که او از همه مخلوقات بقرب مکانی و عرفانی افوق و افضل و اقرب است و نیز  
 برهان اقوی آنست که هرگاه هر چه درجات عرفانی و مکانی بر هر فردی که باشد  
 بکلی نفیس بر فردی و بر درجتی و بر حیثیتی که باشد محض منظر ربوبیت حق سبحانه بود  
 بر طور ربوبیت حقانی را آن افضل المخلوقات توسط بود بکلم  
 پس هیچ فردی بوجهی من الوجوه و نفی توسط او چگونه گفته شود

گمان کسی بس که وقت گفته باشد و گفت که وقوع و حصول قوت برای ظهور نیست  
 جذبه و اجتناب و اکا بهی شهود و حضور قوت طعام و قوت منام و غرات از  
 مشغله خلق بسیار بسیار کارگزار است از پنجاست که مبتدی و متوسط را ریاضات  
 شاقه مضرت گفته اند و گفت من که یاران خود را اول تخریص بعلم طاهری میکنم  
 و بعد از آن بوصول و ظهور قابلیت استعداده مقتضی انطور علم لدنی اصالتی <sup>تکمیل</sup>  
 حقایق اسرار توحید مسایل ایانی سعی می نمایم و پیش از حصول و وصول علم <sup>حضور</sup>  
 انرا تب منتهی اصل علی از محاديات شدید منع میکنم و بعد از آن حضرت منتهی  
 سرش نیست که مذکور شد و گفت که اهل ریاضت شدید را غرات ضرورتیست که  
 صحبت خلایق مضرت و گفت که خلوة جلی و خفی محبوب جمیع انبیا و اولیاست  
 علیم الصلوٰه و التسلیات و اگر چه در دعوت بخلق من حیث خدمتکاری با طاعت  
 به حسب امر مأموره در اواخر حال متنگمان از خلوت جلی کمتر میسر می باشد اما از روی <sup>منها</sup>

صريح واقع شده است اگر چه قطع حجت

خلایق عزالت و ای می بهتر چنانچه بعضی اکابر قدس سرهم برد و ام احتیاج صحر  
 نموده اند و بکوهستان گریخته اند و یا از زاویه خود برآمدن ترک کرده اند و  
 بر خلوة اربعین و شریین و عشره و کمتر از آن هم بنا بر عدم تیسر عزالت و ای می با  
 باختیار طریق تبرکات قانع شده اند و گفت خلوة معروفه را شرایط اند اول کج و در  
 و بیرون آمدن از مکان خود و غسل کردن به نیت مردن و خلوة خانه را حد خود  
 انگاشتن و طهارت کامله و نوب پاکتر و مصداق با نفاقت خلوة خانه تنگ و خالی از  
 رخت و رو بقبله و توبه بسوئی حق تعالی خالصا مخلصا از ذنوب خود بنیت و بکار  
 تضرع و بخشوع و خضوع و ترک حسد و حقد و خیانت و غل و غش و جمیع بد خوئی صورت  
 و معنوی و سعی بانتهاء جمیع صفات ذمیمه ذاتیه نفسی و ترک حرص و طمع و جمیع هواها  
 و در حضرت حق سبحانه و دوام و ضو که وضو منظر نور است زیرا که نفس طهارت منظر

نورست و صلاح مومن است و اختیار صوم که الصوم لی و انا اَجْر حَبِیْب  
 و ضمه صفاة حیوانست بصوم واقع است و تعلیل طعام و منام ضرورت که شیطان  
 از مومن که سینه بگیرد و عدم آزار و تشویش که شکلی را جس بهتر است و این سبب  
 مخصوص است و عام و سرائین جس را بعضی از یاران این فقیه محرم اند و باید که چنان  
 خلوة کنند که مردم را زیارت نکند زیرا که لازم است که از دیدن و شنیدن و گفتن  
 آفات باطنی از خطرات کلام نفسی و نقوش مثالی بخیال و غیر آن از بابیات و بمی  
 پدید آید و الا در چنین حالتی خوف شهرت است و در شهرت آفت که باید که  
 نماز جماعت گذارد و اگر خوف ثوب تاثر صحبت خلایق از خلوة بیرون نیاید  
 باید که بایکد و سه کس اگر تفا در باشد بهمان جماعت کند و الا خوف آن باشد که مبا  
 نماز فوة شود چنانچه حضرت شیخ بها والدین ذکر یا هم چنین گفته و هر که بر جا  
 قادر نیست و در جانی است که کس او را نمی بیند و نماز را با دستجه احبه با تمام



قواعد ارکانی بعیظم بدنی و جانی بافتار و انکسار منشوع و خضوع جسمانی و روحانی  
تمام ادا میکنند چنانچه مقبول است و بدوام سکوت بنفی خواطر با ذکر و دوام مابرا  
وایمی باشد و از خلوة خانه بیرون نیاید مگر بضرورت استیجا و غسل و وضو مابرا  
قوت که بجهت سدر متق باشد و باید که از ورود و طایف دعوات و تسبیحات مانور  
و از ورود خواندن غافل نباشد اگر چه طالب محض ورود نیاید بود لیکن اگر توان  
بعرفان حقایق اشیا با علم حضوری بنفی اثبات هستی غیر حق سبحانه توجه حالی محض  
متعالی و اگر نتواند با استحضار یا دخی سیری کلمات خود را منظر کلمات کلام مطلق  
سبحانی شکسته میخواند و باشد که همچنین خواندن دعوات و تسبیحات از قرآن وحد  
مقتضی فوائد و نتائج کثیره از مجیب القرب است تعالی شانه و وصول این دولت  
بمحض فضل مهدی رحمانی رحیمی سبحانی است انچه حسیب الرقیب جل سلطانہ عم  
تمیز نماند و باید که اعراض بر خداوند نکند سبحانه چنانکه هر چه بروی آید از قبض و

و رنج و رخت و صحت و سقم و کنایش و فرو بستگی راضی باشد و تسلیم کند  
 و نیز اعتراض بشیخ نکند یعنی هر چه از قول فعل و حال و صفت او را بپند و چون <sup>و چرا</sup>  
 بکند و بپکی خود را تسلیم و مصروف او دارد و خطائی او را بهتر از صواب خود و آنه  
 از اینجا است که حضرت صدیق اکبر گفت رضی الله تعالی عنه <sup>مسند</sup>  
 صلی الله تعالی علیه و علی آله اجمعین و باطن خود را نفی و در باطن او بر آنکه گفته  
 و د و دل یکتا شود و بشکند کوه را پس دل قرآن که سوره یس است  
 و دل شب که در او ایل نیمه آخر شب است و دل بنده مومن چون جمع شوند خلعت <sup>کیا</sup>  
 و اگر با این همه با دل چهارم که تنفی بودن در باطن شیخ میسر است جمع شود نور اعلی  
 و باید دانست که سران مصرعه مسطور و منفر جمع خاطر است یعنی د و دله چون یک <sup>بشخص</sup>  
 شود و کما بهمت بسر انجام کمال پیدا یابد که برخود مثل مضه انکار و چنانکه اگر مضه <sup>قد</sup>  
 از تصرف مزج بیرون آید گفته شود از اینجا است که انکار شیخ حرام گفته اند و طریق <sup>نکته</sup>

ادب شیخ پیشتر ند که برخواهد شد ان شاء الله تعالی باید که هر چه بدید و دوم از حق  
 آید فرجه و لغز نشو و یقین داند که اگر کسی را چنین استغنا به نصیب پیرایه  
 که هیچ وجهی از خلق رنج نرساند و با مقتوبان بغض عظیمه کرد و و تحقیق این خالق که بعد  
 نخست منوط اند در خلاصه المعارف در قسم ثانی واضح گشته است و اگر با اینهمه  
 بصحت برادران و یاران هم طریقت باشد خلوة و راجحین است آید و اگر شرطی  
 بودن یکت بدیکر را رعایت کند و خدمت خلق الله را حسب استطاعت و خویش  
 وجهی برکنند بجهت آنکه خیر الناس این است و که درین صحبت این فواید  
 زیاده و بر فواید خلوت آمد و نیز از بعضی خطر و خوف رهایی یافت که در خلوة  
 اوقات بس مرسیم الفطرت صاحب همت عالی از چون و چرا ایضا زمانه و کار  
 و از جمله ضلالت هواهای نفسانی گذشته چشم دل بران داشته که درین روز نبودیم  
 و زانخواهم بود پس امروز هم خود را نماند و انکاشته با حسن عمل یعنی تمامی کرد

خیر حق سبحانہ بوعظیم توجہ بحضرت حق سبحانہ بنوعی کہ توجہ ہم زمانہ بقطع کامله  
 جمیع تعلقات صوری و معنوی به پاکی شامله از جمیع محدثات ظاہری و باطنی  
 بترک صحبت بیکانگان بحسن اداء امر و قرانی

باختیار صحبت ضروری یکانگان بحسن رضائی حکم قرانی

برطبق قول حضرت شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس سره که فرموده باخلق  
 چنان باش که خلق موجد و گرفته است و باخلق چنان باش که نفس وجود کند و بیک  
 عمر را نفس حال نبرد و از تفکر ماضی و استقبال گذشته نقد و وقت غنیمت دانسته  
 بستمراق محبت ذاتی بفهم و قایق حقایق بکند و بی اسرار آیت کریمه

بقطع نظر جمیع مراتب اولی و اعلیٰ بحسب

خواطر کجبهیت کامله بجمع همت بمطالع و احد حقیقی اقصی بنوعی که نفس چه که نفس خود و بم  
 شعوری نباشد غیر از حضرت الله تعالی علما و عینا بهمکی بصیرت بجمع زمانه چنانچه باو

معروفه بصوابات مخصوصه قیام باید داشت همچنان که کماله سبحانه بحفظ ادا  
 نه کور و با پستلزام و وام بهامه مشغول ماند و گفت که اختیار غزلت از خلق و ترک  
 طعام و منام و لباس و کلام تبیین وقت سهل کاری است که نظر نفس به بهر و ور  
 امال باقی است مرد عالی فطرت باید که عمر خود را نوزد خدا که عمر ابدی با یک روز  
 بکات یکساعه بکماله انوار انکاشته ترک هوا می خوراک و خواب و پوشاک و تکلم  
 صحبت خلق بهمه عمر خستیا کند لیکن ترک اعظم که هوا با سوار حق است سبحانه چنان  
 باشد که چنان چه ترک اختیار خواب و تکلم و خوراک و پوشاک و صحبت خلق <sup>چنین</sup> است  
 از خوف موای نفسی که مبادا زمانی بنا مرضی واقع شود ترک اختیار امور مقابله  
 که بیداری و سکوت و کربشکی و بر منگی و غزلت از خلق است نفس عین سازد  
 اگر چه این هم اختیار است پس درین اختیار هم خوف موای نفسی بدست زیرا که تفریق  
 قلب از نفس از اهل قلب سلیم نیست و عارف با لاماته بتجلیق شیطانیست مگر نه

شود و توحید و بودی بشود و وحده در کثرت است و از افراد این نفس مطمئنه  
 حقیقی نیست چرا که فردی از مقبولان حقیقی که چنان خواهد بود و نفس غرضش بزرگتر  
 خواهد بود و این تحقیق نفس غرض بزرگتر جای دیگر مرقوم شده است فلا جرم <sup>بعد از</sup>  
 شرکت تمامی از هوای صورتی جللی ظاهر می نیست هر چه ضروری با مراموره باشد  
 قبول نماید و هر چه پیش آید قبول نماید و هر چه بخواهد عمل غرضت گیرند و تبرع  
 و افتقار حقیقی اگر چه بوجه حقیقی بطور میسر شود بهر حال بوسع امکان ظاهر می و باطنی  
 چنانچه بالا مذکور شد بر دوام باشد پس چنانچه این تعیین بلا انحصار و وقتی بعزم  
 صادق باشد امید است که همچنان غفران بفرماید و نتائج بکمال کمال حقیقی است  
 و استغاده و اشکال از پرده غیب بفضل موهمی با فاده و با فاضله حقایق  
 روکشاید و غنچه امید بشکفتن آراید و گفت که عالم بودن و عارف شدن درین <sup>کار</sup>  
 خلقی سرکاری و بر سرکاری بودن است چنانچه بر افریده بر سرکاری و سرکاری <sup>است</sup>



و عاقبت خیر همه کسان بهرست لیکن امید فایده و نظر نفع بیشتر کسی است که  
 با وجود کمال معرفت و علم کمال راضی و مرضی از حق سبحانه و صادق باشد با <sup>استغراق</sup>  
 کمال بحضور صادق و نفس امری بحق تعالی و که ریاضت را و اخفای ریاضت<sup>منت</sup>

و بهترین اوقات برای عبادت و در جمیع ساعات روزانه و شبانه و چنانچه در قسم  
 ثانی خلاصه المعارف مذکور نموده شده است باین فقیر حقیر از عرفان بعض  
 حقیقت از بعضی عادات و عبادات و احادیث انبیا و رسل الله تعالی علیه و سلم  
 بالتقاء موبیئی رحمانی تلقی کرده اند اگر تفصیل آنرا اینجا کنی نشئت لیکن پاره  
 نمایم چنانچه ترک دنیا بجهله مخفی چنانچه که از کثرت اتفاق و بی تعلی آن هیچ نمانه  
 و ظاهر نشود که چیزی نمدار و دمانی باید و بغیر اغنائی از محتاجات بمعنی چنان باشد  
 که هیچ طالی و کلاالی ظاهر نشود و بداند و تارک صادق و صدق حقیقی علی و خفی<sup>ان</sup>  
 سرور عالم است صلی الله تعالی علیه و علی اله و سلم زیرا که ترک بعد ملکیت چیزی<sup>است</sup>

و مخصوص اورا علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام از حضرت ملک المملکت حقیقی

پس او گفت

منی طاب کرده اند

پس فی الحقیقه غیر آن برور

و دیگران همه من حیث حقیقه خفی تارک هوا می خود باشند نه تارک ماسوا و غیره

چرا که دیگران از مملکت بیخ چربی نگردیده اند که ترک نمایند و رزق هم بحقیقت مبرم

بمعنی خفی هر کسی را بهمان ظاهر است که مصروف وی شد و الا بحقیقت خفی موقوف است

و رزق مبرم ترک نتوان کرد پس دیگر همه تارکان بوجه صوری جلی صادق باشند

و آنسر و مجتبی عالم هم بوجه صوری جلی و هم بوجه حقیقی خفی تارک صادق

اصدق باشد علیه و علی آله و صحبه و تبعه الصلوٰۃ و التحیات و التسلیمات قوله علیه

و السلام پس گفت از نبوة و غیر آن چند آسامی بر زبان مبارک آورد

چنین ادا نمود بر این و آن نمی نازم که حق تعالی مرا فقیر ساخت اینجا از کمال ظاهر <sup>برای من نازم</sup>

او عم هم باید دریافت تا دانسته شود که بکمال فقر حقیقتر او چه گمان برد و شود و  
 روشن ظاهرش علیه الصلوٰه والسلام همچنان بود که با وجود قدرت تصرفی بر اموال  
 اسباب هیچ تصرف خود اختیار نکرده و بفقر صوری اختیار خود سخت علیه الصلوٰه  
 والسلام و دیگر از آداب معیشت اهل فضل فقیر او غنی بسیار بیان نموده خواه  
 انشا الله تعالی و بحیل خوف مرض و زیادتی آن و یا بحیل کراهیت در اطعمه مرغوبه  
 مرغوبات و مثلذات نفسی را نیک دارد و نیت خفی آن وجی باشد که ازین خوراک  
 و پوشاک دیگری بیایند و نیت جلی این وجی بود که مباد احسانات از احرار  
 بدینا عجبت کند و اختیار محرومی از آن برای دوستان با معنی که اکثر <sup>انسان</sup>  
 بیایند و برخود صرف کنند یا ترک کنند و هر دو معنی ملاحظه خوف سرور <sup>نفس</sup> ایشان  
 پس آن بهتر که هر چند بیایند و صابر باشند و فعل ایشان در اخذ و ترک منع و عطا  
 و فضول و امساک در میان نباشد و آنکه آنسرور فرمود علیه الصلوٰه والسلام

در اینجا نکته است باید دریافت

که انقوال ثانی نه ترغیب آخرین ای ملحقین بمال است بلکه درین حدیث لغوی

مراتب اهل استعداد مختلفه است تا هر که استعداد صابر بر فقر دارد و گویا <sup>خل</sup>

صحابه است رضی الله تعالی عنهم که استعداد مضطرب دارد و اهل آخرین است

از ان مقبلین را سخن بس او نه را مال نافع گفت و وقت تفاوت <sup>لفظ</sup> اطلاق

نافع و اولی را بر هر دو محل باید دریافت و زیاده برین در افعال و اقوال

در قسم ثانی خلاصه المعارف واضح شده است <sup>ببین</sup> بیکت پرچه کی

دیرینه بهتر <sup>ببین</sup> بیکت لقمه کی مسکینه بهتر رضا را باکی دل از بهوا به <sup>لفظ</sup> تفارصا

آینده بهتر <sup>جاکنی</sup> روز و شب بر روز و شبتم <sup>تو کمی</sup> خزن از برایی دلم

بی ضرورت این برین بحسب ضرورت هر چه باشد با مررب سکور <sup>بیکت</sup> نظام

و جهل جلی و ضعف بشریتی خود داشته هر چه پیش آید بهم از کرم او <sup>بیکت</sup> سجانه

مشطه جو و حفظ و بدایت و عفو او بود و مدام نظر بقبل او باید داشت

برخوان نعيم تو خداوند کريم معان تو ام چو طفل نادان <sup>ز قبول</sup> و ششم

کير يا عفو هوا عذر من بپذير و کير صحيح است ستم <sup>می</sup> بدين ملعونه دار غير معصوم

چه ايمان باشد از سلطان که در دار السلام آن اهل عصمت و يده کمر انسان <sup>بیت</sup>

طلاب بحسب مذعاف معنی حدیث چنانچه بالا مذکور شد

بر حسب استعداد مختلفه ایشان می باید ساخت اینجاست که مرشد طریقت ارا <sup>وات</sup>

شرعیات اعراف و اکمل باید و نیز از پنجاست که سالکان طریقت را ریاضات و عبادت

نافیه از نماز و روزه بی اذن مرشد که ملایم نمی باید و اگر خیانت مرشد می باشد

نشو و بعد از هر عبادتی استغفار لازمی و اند چنانچه از حضرت خواججه نقشبند

آمده است قدس سره و این آرا پنجاست که آن سرور عالم فرمود صلعم چون <sup>اعمال</sup> جمیع

شمارا بهر پشت دیوان بالا خوف رویه تر است الاعمالی که به نیت متابعت من <sup>چون</sup> بکنند و

نیکت و ریاضت کان اقوال و افعال و اعمال او و متابعتان عارف و عالم و راجح  
و صادق صحابه او بودند لاجرم در شان شان فرمود

عليه وعليهم الصلوة والسلامات پس حاجي عبرت و بهرست <sup>نست</sup>

هر عملی که بر ریاضت و عبادت که سوانهی یا وراثتی اقتداء طریقه صدر اول بود  
بمتابعت که انجامد و بمقبولیت که رساند و توسط که داند و الله تعالی اعلم <sup>سط</sup>  
و مقتداء و متبوع شخص مامور یا منی باشد یا شخص متوقف غیر مامور میهم

و گفت آنگاه

الهامات خاصه من است علم لدنی بعلم لدنی خارق العادات بخارق العادات  
و این تن چیزی که نزد من است بدانشی است که نزد من است و این محض فضل و  
منوط است بجهان تم احسانه و خارق عادات از من است محاوریت خلایق و در



معلومیست کشف خلائق الهی و وقایق کونی نسبت بخلائق بخاریق عادت  
 از مناسبت رسم و عاده خلائق و این مجمل توفیق او مرید طاعت تعالی  
 تم بر نامه و اینجائیکه بر حسب وقایق این حکایت مذکور به تفهیم طلاب از علم  
 الهام ثانی است که چون در سادک طریق استغاضه عالم جهانی بموجب امر  
 خود حضرت میان حاجی خضر رحمة الله تعالی علیه بنظر ملاحظه خوف توقف از  
 حقیقی از استفاد که بمطالعه کتب اهل علوم لسانی شود ترک کرد و چنانچه نسخ  
 میزان خواند و بودم که ترک این کتب ساختم چنانچه باز هرگز بوی تفکر باطنی  
 و تحمل ظاهری نه پرورستم و آنچه استفاد بامرونی در طاعات و عادات  
 ضروری باشد با استفاد و سماعی انحصار نمودم که مرعی که علم آن نمیدانستم  
 از علما سوال میکردم و بعضی اوقات که رسیدم پرسیدم بخدمت عالم در آنجا  
 ممکن نمی بود البته در آن باب از غیب جهان ملهم میشدم که بعد از آن وقت  
 آنکه

ان مسئله از عالمی پرسید و می شد همچنان جواب می یافتیم و با عفتا دم او  
 اهل علم و طالب علم لسانی ای صوری ظاهری همچنان بصدق راسخ ماندم  
 حضرت حق سبحانه این علم لدنی اصلی داد که آنچه باید و بر حسب کنه حقایق  
 شاید ناخوانده می داناند و از علم الهام اول این که دانستن حقیقی حقایق  
 معانی که از طالب میرا باشند چنانچه که هر چند بتدقیقات توجیهات مولود  
 فیاض عقلی ارباب ظواهر و تحقیقات تا ویلات موجه متوجه کشف قایم  
 بواطن بواسطه از کثرت اعزّه واقع میشوند بمطابقت مفرده حقایق عقاید  
 قطعیه اجماع سلف بموافقت نص و حدیث بی احتیاج وجه مولفه متوقفه  
 وجدانیه واضح میشوند پس آن تدقیقات و تحقیقات از علم لدنی اصلی نباشند  
 اگر چه اهل آنها چنین دانند بلکه از علم لدنی ظاهری باشند ای از طور مراتب علم  
 مطلق که ان مراتب مندرجه نفس العلم مطلق که مقتضی الطور بوجه فیاض

عقلیه و ادراک و حدایه قلبیه از منسوب بدن مخلوق اند غیر لدن خالق الله  
 باین لدنی اصلی که دلایل صحت و اطمینان این علم که مراتب ستری بعضی از نادر  
 امتیاز و این فقر ظاهرند است بحسب تحقیقات تحقیق صادق صادق که بعضی از  
 در اینجا هم اختصار اند کوشوند با صالیه تحقیقی واضح باشند و حقیقه وجه تسمیه  
 مطلق نیست که این مرتبه از مراتب مقتضی الظهور شودی علم مطلق اصلی و اجنبی  
 که بوجه مصدریه اند بر تفاضلی طور کمالات اسم الهادی است پس این مرتبه تحقیق  
 بدن خالق حق سبحانه و تعالی علم لدنی بحسب حقیقه بمسئله تحقیق مطلق باشد و غیر از  
 بمرتبه دیگر مراتب بتفاضلی طور کمالات اسم الهادی که کمالات ظاهره  
 مقتضی الظهور بر اطلاق صرف وجودی یعنی است و کمالات مخفیة نفسی مقتضی  
 بر اطلاق اقبل شود و المشهودی است اگر چه وقوع مدعا این بر دو اطلاق در عالم  
 شهادت است و این همه کمالات یعنی این جمیع مراتب مقتضی الظهور المشهودی بر تفاضلی

ظهور کوییه پس باطلاق علم له فی حقانی مستحق نباشند که بر انواع مراتب صوریه مختلفه  
 استعدادات مخلوقات مقتضی الخطا والصواب ظاهر باشند و آن یکمرتبه بر یک نوع  
 واحد و مراتب تدریج استعدادات مخلوقات محض مقتضی الصواب باشد <sup>تقوی</sup>

ای برادر حقایق کمالات کمال تقوی را در نکات این حکایت مذکوره من حیث ذوق  
 باید دریافت که دریافت توبه و ورع در مطلق تقوی من حیث رموز این نکات یکدام  
 کمال ظاهر میشوند و وسیله بسوی حضرت حق سبحانه و تعالی ضروری بود و وسیله <sup>حضور</sup>  
 یعنی کامل مکمل حقیقی بارش و حقه متابع محمدی صلی الله علیه و سلم بتابع جلی و خفی باشد که  
 در حدیث آمده است که راه حق یکی است و راه شیطان بسیار

صیغ صریح است و لوازم ادب و خدمت و وسیله

حضورش یان باشند زیرا که چون وسالت قایم مقام و سالت محمدیت صلی الله علیه و سلم

پس ادب و خدمت او مغضی به نتایج و درجات ادب خدمت محمد می باشد  
 علیه علی اله الصلوٰۃ والسلام چنانچه خواجه انصاری در ادب شیخ میگوید  
 قدس سره او را و دانند که حسا و وقت بسخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری قدس  
 باد امانی مغترمانه سلطان وقت را بد کردند و غضب آوردند تا که طلب سلطان  
 آمد و کشاکش کردند چنان شد تا که یا و آید که این همه ابتلا شاید بدان سبب است که وقتی  
 بر مصلاهی شیخ خود ابو الحسن خرقانی قدس سره پائینی ادبانه نهاده بودم فی الحال  
 توبه کرد و از رو حانیت شیخ معذرت خواست در خواب دید که فرمود که عفو کردم  
 همانوقت سلطان را در خواب نمودند که شیخ عبد الله می آید بسبب کنایه که باین  
 مبتلا شده بود از آن تائب شد بر خیز استقبال کن و با عزاز و با احترام تمام <sup>بش آورد</sup> تمام  
 بخوبی رخصت کن با دنا هه چنان کرد و معذرت خواست و قصه خواب را باز گفت  
 شیخ فرید الدین عطار گویند قدس سره نیست ممکن در بره عشق ای بس

راه بُردن بی دلیل راه بر رو بجو یار خدائی را تو زود چون جهان کرد  
 خدایار تو بود کز رتبهائی تو ناهید می شوی زیر طاق یار ناهید شوی  
 آنکه در خلوة نظر برد و خست آخر از اهرم زیار آموختت خلوة از  
 اغیار باید نی زیار پوستین به روی آمدنی بهار یار آینه است چار  
 در خزن در رخ آینه ای جان دم مزن تا پوشد روئی خود را از د<sup>ست</sup>  
 و م فرو خوردن ببايد هر دم بش در آینه کریمه مذکور و بعد از هر دو  
 امر بجهاد آمد یعنی که جهد و ریاضتی که بی مرشد کند چندان هدیه بخش نباشد بعلی  
 وفاق گفت قدس سره درخت خور و روئی که کسی او را نه پرورده باشد  
 برکت نباشد آرد ولی بار نیار و و اگر بار هم آرد و سیمزه آرد پس من این طریقه  
 را از نصر آبادی گرفته و او از شبلی و او از جنید و هرگز پیش نصر آبادی نرفته  
 تا از سر نو غسل نکردم و در حدیث آمده است



پس صاحب بهجتان علم لدنی بقوتی طامری و باطنی کمال

کمال معنی به تحقیق حقیقی و مراتب کمال مراقد اررامی نماید و در حدیث است

... ..

و او است که وارث حقیقی نبوی باشد و تحقیق حقیقی در شان همچو عالم را سخ

کامل باشد ... .. در شان همچو آن علماء

را بخین و اتمو باشد وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ و در تحقیق حق انجین

محقق حقیقی این امر جلی بر من خفی باشد

و معنی خالق عظیم قوله تعالی برفعت

تمامی محبوب حقیر است قوله تعالی فی شانہ علیه الصلوٰة والسلام

قال علیه السلام

و حسن عمل این باشد قوله تعالی

اینجا گفته است

در باب که تارک صادق حقیقی حق سبحانه بحسب حقیقه تحقیقی از ماسواره او  
 سبحانه او است علیه الصلوٰه والسلام والتحيات و دیگران نمیدانم تا کدام  
 معنی تارک باشند مگر که تارک از هوا ماسوانی حق باشند که محبوب حق است  
 اقدس شان بهمت کامله خود بفضل او سبحانه زیرا که ترک بعد از وقوع  
 طاعت است و ماکات الملکات همه ماسوار ملکات او فرمود صلی الله علیه و سلم  
 و ترک هیچ فردی درین تملیک مفتوح است بخانجه این تحقیق بالا هم واقع  
 شده است و احسن عمل خائنه بالا و رابیات مذکور شد و است حسن سلوک است  
 بلکه که بهر فقر و غنا هیچ نه باین همه چون و چرا هیچ نه  
 هم بیدارت هیچ ماسبح و تو هیچ پس بوالعجبیت ناز ماسبح نه و احسن  
 سلوک است کما قال امیر المومنین امام حسین رضی الله تعالی عنه

و این چنین سلوک خبر

ترک هوا است نیاید و هیچ بلائی در سلوک مثل هوا یافته نشود و تجربه بنیاد  
پس العبد عبد هو ایضاً حدیث صریح است وَقُلْ هُدُوا لَكُمْ وَاللَّهُ يَهْدِي  
فِي الْأَرْضِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى و اگر چه

ارتفاع هوا پس مرتبه عالی است در کمال آنها حاصل بود و چنانکه گفته نورانیست کلمه  
بقدر نور است و نورانیت دل بقدر زوال هواست و شیخ کامل را هوا منقطع شود  
اما سلوک ترک هوا چنین بهتر است که ترک جمیع بدعتها بلکه فضیلتها هم کند و ترک  
هوا جمیع ماسوا کند من حیث اختیار قطرس از جمیع مرغوبات جسمانی و روحانی  
از شهوات صحبت خلق خصوص از صحبت اهل بدعت بلکه از صحبت اهل فضول هم اگر چه در <sup>مور</sup>  
مباحات باشند ترک کند و از خوراک و پوشاک و تکلم و خواب بخی نیت ترک کند  
پس هیچ از اینها هر که بنامی عمریت اختیار نکند اما من حیث ادب عرض تعالی مآذرا

حق نفس خود و حق غیر خود و مشا حق نفس از خوراک بقدر لایب و همچنین از پوشاک  
و همچنین از خواب و جماع بعلیه شسوه که بخوف مرض رسیده باشد و غیر ذلک  
و حق خلق و صحبت نسأ بقدر لایب و بر قدر احتیاج ضروری ایشان بمقتضای طریقه  
مسنونه و همچنین تکلم بخلق و صحبت داری با خلق یکانه و بیگانه بخدمت ایشان به  
نفع رساننی و دفع مضرت ایشان و این نوع مشرک است در خلق نفس خود و  
باداء بحر و تضرع و خشوع و خضوع که حقیقه عباده کفنه اند بظاهر و باطن متوجه  
قدس خداوند بنظر عظمت الوهیه او ماندن غرضانه جل سلطانیه لازم گیرد و  
امری بظاهر و باطن نجسد مکتوب امر حق تعالی نیست نماز و روزه و ایمر که بعضی  
غریزان گفته اند و این فصل ردد و نوع است نوع اول در بیان  
تحقیق حقیقه حقیقی اصلی است و صفاته واجب حضرت آله حقیر اقدس تعالی نوع دوم  
در بیان حقیقه تحقیق نسبت اصلی حقیقی صفات بذات حضرت جل و علا

سبحانه سبحانه المسمى باسم الاكبر المعظم والاعظم  
 واسماء العظام والاکرام وذو الجلال والاکرام  
 غیر المسمى الموصوف بالصفات الوجودية الذاتية وليس نسبت ذاته بصفات من  
 نسبت الغیریه والعینیه فهو نسبت معدوم الکیفیه تقدس تعالی <sup>اجی برادر</sup>  
 چون مرتبه این تحقیقات بس عالی بایست اول باید دانست که محققان بر انواع  
 متفرقه اند لیکن از نوعی که بر صراط مستقیم اند و و قسم اند محقق علم الجنان و محقق  
 علم اللسان اما محققان علم اللسان دو گروه اند محققان اصلی و محققان و سلی  
 محققان اصلی انبیاء عظام که اسرار حقایق از حضرت حق سبحانه با <sup>صالحه</sup> الاصاله  
 بنی وسیله بآیند و محققان و سلی اولیاء کرام که ایشان نیز اسرار حقایق از حضرت  
 حق سبحانه باصاله و ضلیت و ریاضت و سبیل توسط باطنی بنی صلی الله علیه و سلم  
 این گروه معتد به اهل طریقت است و محققان علم اللسان معتد به اهل شریعت است

و بعد ایشان دو فرقه در مستحقانند مشرع و متصرف و سوا، اینها باقی  
 بیه مقولانند مقلد باشند خواه معتقد و دیگران برخلاف ایشان فریق مبتدعانند  
 مبتدع فی العمل و مبتدع فی العقاید هر چند که قول خلق میداشته باشند فی الحقیقه  
 و بعد المات ابالی حصول توبه از ان عقاید خلافیه این بقول بابتداع باشد  
 نه باجابت و کرامته نغوا با لمد منها و بسیاری از اولیا الدجانه بنظر تحقیق کشف  
 چنین دریافته اند و این فقیه نیز دیده است بعضی کسانرا که درین مردم مجنون  
 هم قطعیت و غوثیت بامورند بسبب غلطی عقیده و مستقبلان حضرت حق تعالی  
 داخل نشدند و در روحانیان شرمسار و رسوا گشتند و الله تعالی الجبار الستار  
 و هو علم الحق الحق غر شانه از قسم اهل علم اللسان جمعی مقتدر بر حق که در  
 مسایل عقاید بمغوض غامضه بکمال انباه تا در فضولی پیشه چنین مختارات صحیح  
 اجتهادیه را برگزیده اند که مقبول اجماع امتیان آید و وقوع آن مختارات بر مرکز



اصلی تحقیق حقه محفوظ برائیت فضل خداوندی سبحانه واقع گشت اگر چه در مطلق  
اجتهاد است بخریبات مختلفه اسلامیه اعمالیه احتمال خطا و صواب است لیکن بکلیات  
متفقہ ایمانیه اعتقادیه همه حق و صواب است زهی فضل کامله سبحانی که در همچین  
مقصد بماند و پائیه ارجمند از هوا محفوظ ماندند و از نارکیهائی فریب محضه غایب  
هوائی چه گفته شود که بدریافت فهم آن بس غالی فطرتی باید فلما جرم است  
آن برگزیده است میان بی خلاف و اختلاف لازم آید و آن مختارات عقاید  
ایشان اگر چه قطعی نیستند زیرا که ایشان بهم معصوم نیستند لیکن کفایت آید بکلیه  
علیه و علی اله الصلوٰه و السلام و یکان طائفه  
در تحقیقات عقاید تحقیق بوجدان قیاسیه عقلی بابتباط نص و خبر و اثر صدر اول  
و روایت اجماع سلف اختیار نمودند و این فرقه محققان متشرع اند و اینها از اول  
علم اللسان اند و این مختار ایشان مجتهدان قیاسیه مشهور است و یکان طائفه در تحقیقات

مذکور و تحقیقی بوجدان القا می نماید **بجسب** استنباط مذکور چنانچه کرده  
 و این افراد محققان مقصوف اند و این محققان منصوب مختار ایشان محققان کشف  
 مذکور است و چون وجدان ظنی اند مختارات تحقیق وجدانیه ایشان با الحاد  
 و الاختلاف محمول الخطا و العوالب آمد **که** اهل مواجید آخر الزمان بحفظ  
 هدایت حق سبحانه از لغزش صراط مستقیم محفوظ باشند تا بمختارات و وقایع  
 خیالیه طمع روانی روی بر او خوش هوایی بپاخته در راه مبتدعان نمیشند  
 و زمانی از مقتضیات طبع برین مرتبه عالی است لغو و باند من سرور نماید  
 سیات اعمالنا تحقیق کنی بخوشدانی طبعی توفیق دبی بخوش  
 رضائی طبعی باشد اگر که ذکر کسیت مذکور توصیف هرزه نروی بخوش  
 هوایی طبعی فی بیان تحقیق اصلی بسیار و صفه

باری تعالی قال البنی صلی الله علیه و سلم

قیل و قال آمد هایت عام عام خاص بعضی خاص را بی قیل و قال قال دیگر  
 حال دیگر که چه لیکت هم لسان الحال منطبق از متقال شیخ احمد جام نیکت  
 آورده است نکته در قال از اقوال حال دیگران بر دل زکا غنمی بر نه  
 آن منم کاریم بر کا غز زبال سبحانه سبحان من تحیر فی ذات سواه  
 فهو سبحانه الکامل کمال الکماله المسمیه باسم الله و هذا اسم ذاتی بالنص الحدیث  
 والایحاج اما و تعریف این اسم بعضی محققان گویند که الله در اصل الا اله است که  
 بمعنوی لغوی معبود و حقیق است و بمعنی اصطلاحی گویند موسم للذات الوجوب  
 المستجمع لجميع الصفات و باین هر دو معنی اگر چه صادق اند لیکن بحسب این تحقیق این  
 اسم هم مثل اسماء دیگر صفاتی باشد و تحقیق خصوصیت این اسم به تخصیص <sup>الذاتی</sup> اسم  
 منقو و میماند و بعضی محققان متصوف در تحقیق این اسم من حیث حقیقت حروفی <sup>لف</sup>

احدیه و لام ازلیه و بائی هویت می نامند و این همه وجوه موجبه اند و بعضی از آنها  
 الف و لام تعریف و تشدید تا کید و بار ضمیر هویت بالغیب میدانند و فایده آنکه  
 از حروف آله معرفه با وجو و تاکید تشدید تا کید موکد و تعریف که عدم عرفان  
 مسمیت مسمیر میماند طور بحثیت عرف آن حضرت تعالی پیدا میکنند و امتیاز  
 این اسم تخصیصی از اسماء دیگر که صفاتی اند من حیث این معنی ظاهر <sup>مبسازند</sup>  
 و این تاویل نیز معقول تر است و این فقیر را این معارف از علم اهل کمالات <sup>و</sup>  
 علماء اعلی معلوم مسنود و آن تحقیق که بالف احدیه و لام ازلیه گفته اند خاتمه بالا  
 مذکور شد از عرفان اهل کمالات و لایه اولیا بعلم لدنی ظلی نمایند و آن تحقیق  
 آن هر دو طریق از ان بزرگان که از علم اہلیت کمالات مرتبه خاصه و لایه که  
 آخرتیه مسمیر بولایه اولیا باشد و و می از علم اہلیت کمالات مرتبه اخلاص <sup>و لایه</sup>  
 که آخرتیه بولایه علماء اعلی بود فعلا از تصانیف ایشان در چشم ثانی کتاب

خلاصه المعارف بحسب مرقوم نموده شده اند الحاصل چون ازین جمیع مدتی  
 حصول همه ضمیمه هویت می آید پس بین لفظ هو اسم ذاتی شاید و نیز ازین  
 تحقیقات مابیت انضمام مثبت حروف الف و لامین الله موقوف میباشد الا  
 بتوجیه و تاویل مذکوره و حال آنکه در کلام مجید اطلاق هو بضمیمه ذاتی است  
 که مستربان است که قال الله **هو الله** پس آنچه تحقق  
 علم خاصه کمالات و لایه انبیا **تحقق** **تحقق** **تحقق** علم لدنی اصلی است  
 بر طالب منصف الفطانه صادق الدیانه کامل **الامت**  
 برای طور حقیقت حقیقت این دین متین بوضوح اشارت بسلامت وصول بکینه حقیق  
 مسایل عقاید قطعیه شرعیه مرهمه امتیازا خصوص بطریق نوید مرطابان منشط و  
 حقیقت حقیقه اصلی بمطالب منوطه الوصول منتهی را بضمن نکات غریبه معروض **مکرمه**  
 والله ولی التوفیق و منه الرشاد علی صراط السداد بحرمة محمد حبیبه و آله الامجاد علیه

و علیهم الصلوٰۃ والسلامات چون تحقیق این مطالب پس نمازک قیامت

بنظر ملاحظه ضعف جملی خود کفره تعالی

اول بنیاد تحقیق از حفظ حقیقی سبحانه هم از مکر او با و تعالی میگیرم قوله تعالی

این باشد معنی این

حَدِثَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ فَتَعِيدَ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ

الرَّجِيمِ و این استعاذه صوره از ابلیس لعین است و حقیقه چون شیطان از شطن

و شطن از ظهور صفت قهریه است که معنی راندن است این استعاذه از خوف ظهور

جلالیه او است تعالی

این

سوال من حیث الحیرت الله الله چه لفظی است

بر باز خیال حیرتی است این نی غیر مسمی بود این اسم عظیم هر خاص عولم

الله الله حقیقت الذات حقیق

سر انجام است این



معنی وصفی به یکدیگر ایما بدقیق این اسم حقیقه و معنوی جمله ذکر تدقیق حقایق است

سرایین تحقیق پوشیده نماید که ثبوت تحقیق واقعی این اسم اکبر معظم بعد <sup>ظهور</sup>

مراد مابقی از چهار حروف مرکبه این اسم من حیث استلزام آنرا که حقیقت لازمی

این حروف سوای معنی تاویلی و توجیهی است مفقود بوده است پس هر کس معنی اسم

بمجوید و چون اثبات معنی اسم بمجوید و چون اثبات معنی میکند این اسم ذاتی

بتمام صفاتی میگرد و و تخصیص ذاتی خصوصیتی تحت لفظ این اسم بغیر از تدقیق

تاویلی و توجیهی واضح نمیشود پس واضح باد که این اسم ذاتی حقیقت است بحقیقت

ذات بمعنوی چنانچه غیر این اسم تمامی اسما بمعنوی اند که صفاتی اند و چون <sup>معنی</sup>

حقیقتی ظهور معنی اند ما بجه خود بذاته معروف نمیکرد و فلا جرم همین اسم <sup>حقیر</sup>

که بحقیقت هر چهار محققه ثبوت حقه واقع است بطور جامع متضمن با اسم کامله <sup>معنوی</sup>

صفاتی که آله حقیر همان باشد ظاهراً و آله حقیر همان باشد که باقدست کامله

هوکامیت شامله نفوذ منمائت و مجانبیت و مشارکت بود چیر من الوجوه بطلان  
 او ثابت نشود پس ازین لفظ مبارک بحیث حقیقه ذات من حیث حقایق حروف  
 باسیم ذاتی حقیقی مدلل بود و بحیث معنی صفات من حیث معنی لفظی باسیم صفاتی  
 معنوی معبر باشد پس باید دانست که این لفظ مبارک منظر آن اسیم بحسب <sup>صوره</sup> <sup>حرف</sup>  
 ماهیت لغوی و مکتوبی نیست بلکه توجه ماهیت معنوی معبر بر تبه معنی فیه لکن <sup>حقیقت</sup> <sup>حرف</sup>  
 حقیقی است پس بدانند که آری ماهیت معنوی حرفها این اسیم منظر هویت <sup>است</sup>  
 زیرا که حقیقت حرفها همیشه هویت حقیقه است و چون مفهوم هویت بهر مرتبه مستلزم  
 ادراک است حرف لام که متصل بدین حرف هویت است و ماهیت مفهوم معنوی  
 ازین حرف همیشه لای نفی است پس حقیقی که این لام منظر نیست بنفی در رکات هویت  
 مستلزم حقیقه حقیقی آن حضرت اقدس باشد چون انشاء هویت مطلق مستلزم  
 محض است ماهیت معنوی لام اول مستلزم نفی در رکات عدمیت بود بهر نوعی که <sup>مفهوم</sup>

قیاسی باشد و چون مطلق نفس عدم مقابل مطلق نفس وجود است پس همان تحقیق  
 بهین لام اول منظر است بانتفا نفس نفی و نفس عدم مثبت اثبات قدس و وجه  
 اقدس است و ماهیت مفهومی حرف الف همیشه منظر اثبات وجود اقدس است که نفس  
 ذات باری تعالی است و چون نفس این اثبات مطلق عین حقیقه وجود و مطلق یعنی  
 صرف وجود و مطلق عین حقیقه ذوات مطلق حضرت حق بان عبادت و نفس صفت ادراک  
 نیز همان وجود و مطلق موجود است مطلقاً از مدرکات اثبات و وجود ذات  
 مبرر باشد از اینجا است که منظر این عین مطلق ذات بحت هستی سافرج است مایه مفهومی  
 نقطه محض که اصل جمیع حروف است مسمی بالف مطلق آمد و چون ماهیت نفس الف مطلق است  
 منزله از قابلیت قابل قبول حرکت همیشه بسکون متمکن ساکن و متین علی الاطلاق آمد  
 و چون ماهیت نفس کامل الکمال است بطور قابلیت حرکتی مطلقه اند ما جیه ذاتی خود در  
 منظر  
 منظر همه حروف که جمیع حروف قابلیت این الف مطلق اند بطور حقیقت حرکت

ظهورات متوعد فرمود سبحان الله بر کما بحر فی که در عالم خلق قایم است

منظره بیستی آنحضرت اقدس من حیث قابلیت موجودی این عالم خلق دارد و معرا

از تغیر و تبدل باشد نفیس بیستی آن حضرت اقدس را که ذات محض و وجودی است

حیثی متمثل در کات تنزلی و جلیوتی چگونگی جایز کرد و از پنج پست که الف مطلق

ما بیستی که مظهر آن اثبات وجود اقدس است و در همزه که مظهر جلی منماید بنظور خفی و در لام

ثانی که مظهر خفی منماید بنظور جلی ظهور فرمود و چون در ظهور عالم همین هر جا بحر و

من حیث ما بیات مفهومی باین قالیات قابلیت ذاتیه خود مقتضی بمطهرت آن حق

حقیقه حقیقت ذاتی آن حضرت اقدس حقیقی بمعلومیست ازلی غیبی بودند بموجود

ظهور لفظی که مظهر ماهیت اسم است حقیقی ذاتی است تعالی ثانه در جمیع حروف بین

ترکیب مستلزمه ماهیت لفظی مستثنی آمدند باید فهمید که با اتصال الف بلام و

ادغام لام اول بدین اسم معظم الله اکبر اند ما بح اسم اعظم نیز واقع است از اینجا

که اسم ذاتی آمد و هر که حضرت حق سبحانه را باین اسم ذاتی یاد کند گویا که  
 در جمیع اسماء یاد کرده باشد لیکن هر کسی را بهره مندی از برکات آن من حیث عرفان  
 و علم یقین اوست بحسب نیت او باید دریافت که نبی را علیه السلام بحسب  
 نسبت ذاتی بمرتبه نبوة بنفسه بحضوری حقیقی و حضور در حضور است و بحسب نسبت  
 بمرتبه ولایة حضور علم و علم حضور پس نبی را صلی الله تعالی علیه و سلم هر چند نسبت  
 فاضله و کاملتر نسبت ولایة او اشرف تر و کاملتر نسبت نبوة او مفضله و کاملتر  
 علیه الصلوة و السلام بدانند که در تحقیق عرفان اهل کمالات ولایة  
 اولیا و ولایة ملائع اعلیای هم بالتحقیق علم اهل کمالات ولایة انبیاء چه قدر تفاوت  
 هر چند که مرتبه عرفان علمی اهل کمالات ولایة اولیا ملائع اعلی از علم عرفانی اهل کمالات  
 ولایة اولیا عالی تر باشد که من حیث تحقیق عرفانی او نشان بمال حضورشان اگر چه  
 آن حضور فی الحقیقه حقایق معانی اسم الله بهر کیف بغیب حصونه هویت میکند پس از اینجا

که بشود و آنحضرت اقصی مطلق علم بالاصالت منقود میدانند و من حیث تحت

صرف بدانحضرت واجب الالوهیة اگر چه بعضی سلب صفات میکنند اما باز عجب

اینست که با وجود اطلاق سلب صفات که من حیث نفی جمیع تعینات شیوانا

یعنی نفی جمیع قابلیت ذاتیه بجهان لازم می آید صفات را از روی تحقیق عین ذات

میخوانند و از روی تعقل غیر ذات میدانند و کلمه لا هو و لا غیر هو را که در بیان

نسبت صفاة حقیقه بذاته او تعالی از بزرگان واقع است و متفق علیه است

مخصر عام فمیده تحقیق نفس امری آن کلمه علیه جامع اصلیه غور سنی نمیشوند

و از عین ذات گفتن باز نمیانند

نص صریح است یعنی بمعنی مطلق این آیه کریمه ای بر وصف تعلیمه او تعالی مراد

از خود قولاً و قوماً وصف او کنند بجهان و تعالی از ان ماکبر است پس معلوم

که بمنتهای مقاصد بعلم بانه بعلم نسبت اسما و صفات واجب بذاته اقدس که آن نسبت



معدوم الکلیف است بحضور ذاتی و وجودی بعلم لدنی اصلی چه نوع رسیده  
 مکر که عرفان باشد که مجهول الکلیف است بحصول صفاتی و شهودی مصطلح بعلم  
 ظلی رسیده اند هر چند که آن عرفانرا علم گویند و آن مجهول الکلیف را معدوم الکلیف  
 نامند و آن حصول را حضور خوانند و آن شهود را وجود فهند و آن ضل را اصل<sup>وانند</sup>  
 و من حیث الاسمیت تفاوّه معدوم و مجهول الکلیف و علم عرفان و وجود و<sup>شهود</sup>  
 و علم لدنی ظلی و علم لدنی اصلی اگر چه بغیر میدینسته باشند اما من حیث موصو<sup>فت</sup>  
 المسمیت بسبب مغلوبیت شهودی خود در وقت اطلاقه تحقیق حقایق معانی  
 در همه جا تفاوت نکنند فلا جرم بنفوق وصول خود بدیکران محدود فرمایند و  
 گویند فلا تطمع ولا تعجب و حجت آرند قوله تعالی

و ندانند و این تحذیر از ما و راه مرتبه شهود از مراتب  
 نور محمدی است صلعم که خلق لطیفه الطف اول جامع مرجع ظورات حدوثی است اگر چه<sup>در آن</sup>

۱۲۴ نظرات حد و ثانی ظهور نفس مراتب دوم و اجبی قدس غیبی مشهور بود و در آن  
 که درین آیه کریمه تذکر بر بدست که نفس انحضرت اقدس اطلاق و تعینات  
 تعلیم او سبحانه هر چند بعرفان اذنه و الطف و اثر و مجهول کیفیت باشد  
 کمشوف و مفهوم شوند حدز باید کرد که هنوز علم باینده حقیق نیست و از علم باینده  
 حقیق مرآن اطل کمالات و لایة انبیاء علیهم الصلوة و التسلیمات نصبی ظاهر  
 که همان مرتبه احدیت مجروده را حتی که از حدیث تجر و نیز مجرود و هستی صرف الاصر  
 علی الاطلاق کامل مطلق است ملبوب الصفات نمیدانند که گویند وجود مطلق  
 از موصوفیت کامل و اجبی نیز مطلق و منزه است بلکه همان هستی صرف را ذات  
 بنحت و وجود سازج موصوف ازلی بوصف الکا ملبوب الصفات الکا ملبوب المطلق  
 الا قدس تعلیم القاء سری من حیث مسمیت بالاسماء العظام بموصفت نفس و حد  
 بمتابعت علم صدر اول رضی الله تعالی عنهم نفس حضور ایا بعلم لدنی اصلی مبر از

متعین تعینات المدرکه می اندقط و ان تعینات انرا عی شیفیه قلبیه و قیاسیه عقلیه را

سر بر تقیدات میخوانند غایه ما فی الباب و من حیث تحقیق علم اصلی ایشان مال <sup>حضور</sup>

صحیح ایشان با ثبات حقیقه وجودی حضرت ذات کامل الصفات در تحقق حقایق <sup>العلم</sup>

میرسد و بر اهل فطرت سلیمه منصف الفطانه طاهر است که حقیقه غیب هویه مضمیر بصیرت

هر چند غیب هویت منزه و اند لیکن محاطه ادراک مطلق کثرت او قاتل باشد بقوله

قلیله او اقله اگر چه من حیث نقص علمی خود ندانند و حقیقت وجود و مطلق آفرین <sup>اصیل</sup>

هرگز محاطه ادراک نباشد زیرا که نفس مرتبه ادراک بر مرتبه وجود و موجود است پس

ادراک تمامه محاط وجود است فکانت نفس صفت الادراک مدرکه الوجود و لا

وجود و مطلق مدرک الادراک شتان مابینهما و بیشتر این تحقیق در حقایق <sup>ضمن</sup>

مشوایات بار و مفصل خواهد شد انشاء الله تعالی و این علم غریبه از چنان حقایق <sup>حقیقه</sup>

بتوسط تربیت بصیرتی بعلم خبانی این فقیر احقر را از حضرت فاطمه زهرا <sup>عنها</sup> رضی الله عنها

و عن کل آل و اصحاب محمد علیه و علیهم الصلوٰۃ و السیامات پناخه این واقعہ

نرمه ران مشنویات بیان خواهد گشت انشاء اللہ تعالیٰ <sup>مضیل</sup> <sup>ازین</sup>

اینست در بیان تحقیق حقیقی نسبت صفات ذوات حضرت حق جل علاه غرض آنست

در مسئلہ نسبت ذوات و صفات قدس خداوندی غرض آنست باجماع سیاف لا هو

لا غیره واقع است و چون در فہم عامہ نسبتی ہوائی نسبت غیرہ و یعنی مفهوم نسبت

این مسئلہ مغرورہ اجمالیہ راست عوام نسبتہ تحقیق تحقیق حقیقی بتدقیقات و یا پیہ <sup>عقل و وجود</sup>

قبلی نسبتی میکنند فلا جرم بعضی محققان منشرح گویند کہ صفات اللہ تعالیٰ غرو

زائد بر ذات او نیستند بجانہ اما بعد انفکاک پس بغیرت حتی مستقر گردند و اینجا

سوال باقی میماند کہ عدم انفکاک با وجود مفهوم آنکہ نفس صفات زائد بر نفس <sup>نفس ذات</sup>

باشد یا با ثبات حقیقہ اتصالیہ است یا اتحادیہ و انتساب این ہر دو حقیقت محال است

پس حقیقتی ثالث در کار بود و آن نامید است و ایضا ہر گاہ وجود حقیقت ہما با ثبات

حقیقه صفاة مثبت بود و اقسام غیر مسمی نباشد چنانچه بدریافت حقه صادق  
مقرر سلف است پس نفس صفات چگونه زاید بر ذوات باشد که ذات عبارت از  
نفس موصوف است تعالیانسان و متحققان متصوف گویند که صفاة من حیث تفهیم  
تعقل غیر ذوات اند و من حیث تحصیل تحقق عین ذات اند و بعینیت جلی میشوند  
اگر در فهم انتساب نسبت عبارات غیریه از فهم انتساب نسبت عینیت محذورات  
بیشتر اند مثلاً صفة الحیوة والعلم والقدرة غیر ما که بتقابل اینها امانت و جمل  
و عجز است اگر از نفس ذات زاید باشند پس حال نظر نفس ذات من حیث آن ذوات  
مجرد و بقطع نظر از صفات بر وجه حالت بود و عجب است حضرتی را که از مدرکات عشر  
مبرا گویند تحقیقات فیما بین تعریف آن حضرت اقدس بطور متحقق حقیق نشود و دور  
نیز سوالی باقی میماند که هر دو مرتبه را با سماء متمایزه میسر بوصف متمایزه موصوف  
و بمعرفت علاحد معروف خوانند یعنی مرتبه ذات و مرتبه صفات پس تحقق عینیت

بحسب قیقه کما بی این مسل خطور متحقق شود و زیر آنکه دو مرتبه عین یکمرتبه هرگز نباشد

و اگر باشد یکی موجود و دوم لاموجود بود و بهر حال ماهیت مفهومات نسبت و اعتبار

غیریه و عینه از قبیل عالم کیف اند که از در رکات عشره اند و اگر گفته شود که مراد از

همون نسبتی مراد است که مجهول الکیفه است پس اثبات اطلاق عینیت چه در کار بود

آری اگر عجز ادراک ماهیت آن نسبت مقدسه بر حسب مثل مثالی که گویا نسبت عینیت

گویند بر ما بود و اکنون منصف الفطانه اهل بهت بد ریافت حقیقه حق با لفظ و تحقیق

حقیقت حقیر خواجه اجمال سلف متفق علیه تفصیل تضمینی است همان اجمال را که معتقد

اجماع مومنین است من حیث تفصیل و امزوده آید بکوشش بهوش بایشیند که آن

نسبت صفا قدس بذات او تعالی نه بکیفیتی است که از مفهومات مستلزمه مفهوم غیریه

باشد و نه بکیفیتی است که از مفهومات مستلزمه مفهوم عینیت بود بلکه نفس کیفیت

موجود نیست که بجز علم و ادراک خود آن نسبت را مجهول الکیف دانیم پس با قدس



آن نسبت اقدس که صفات قدس را بذات قدس خداوندی جل شانہ بجا نهد و تعلق

واقع است بتحقیق تحقیق چون بعدم مطلق کیفیت است چون واضح آن بود که این

تحقیق حقه بدین مسئله نسبت ذات و صفاته بعدم عینیت و غیره که با جماع محققان

سلف بلا هو و لا غیره واقع است از همین عبارت نسبت ثالث پیدا میشود یعنی

نسبت معدوم الکلیف زیرا که این محققان متشرع و مقصوف به تحقیقات غیرت

تدقیق بالغه خواهند نمود و منتها آن تحقق بر مرتبه انتسابی نسبت مجهول الکلیفی خواهد

بود و چون بحضرت اقدس ذات صفاته محض لی کیف است پس نسبت لی کیف

کیفی صرف باشد اقدس شانها پس نسبتی ثالث معدوم الکلیفی از همان عبارت <sup>حالی</sup> ظاهر

مجموع علیه معدوم البتین که منفی البتین یعنی منفی العینیه و الغیریه است ثابت شد و همه

محدورات و محدثات مرتفع گشته بقصد و کرمه تعالی حق هستی مطلق است

بالاتر صفات نابری زیر میس جلکی مفهومی عینیت و غیره مفهوم الکلیف

و پاکتر از تحقق این اطلاقات: الحمد لله والمنه سبحانه فيجاءه من اقدار

بجاء الله تعالى قوله تعالى

یعنی هر چه وصف کنند حضرت حق رب العزت از و پاکتر است پس برای تحقیق مدق

غرفایی بنادان و برای تحقیق تحقق علمی بدانایان در تعریف نفس اقدس خود و <sup>صفت</sup>

اسمائی و صفائی خود تعلیم فرمود پس همین تعریف و صفتی مثبت ظهور صفات آمد و

حل تسلیب متکلفان مرتفع گشت و احتمال تشابح عینیه و غیره بر نسبت صفات با ذات

مفقود شد و نسبتی ثالث معدوم الکیف پیدا گشت بفضله تم برماند

حق عینی مطلق است بالحق حقیق

ذاته صفت کمال مطلق تحقیق تعلیم از و بوصف تعلیمه و اثبات صفات <sup>توفیق</sup>

رفیق و بر ضمیر منیر عالی فطرت نیات واضح است که مضمون نفس وصف دیگر است و

مضمون نفس صفت دیگر است تا ما بینما که ظهور نفس صفت با وجود ظهور نفس و صفت

مربوط است و وجود و نفس و صف با ظهور وجود و نفس صفت منوط است ای عزیز

من نکته غامضه در باب همین نسبت و اقرینات و صفات اقدس سبحانی و <sup>بقست</sup>  
که ظهور نفس ذات سبحانی موصوفیه بصفت ذاتیه حقانی و احیی با وجود ظهور <sup>بغض صفت</sup>

واقع است و وجود و نفس آن صفات ذاتیه با ظهور وجود و نفس ذات واقع است

تقدس تعالی رمزی بیافت جانم زرمور یار جانی فافهم که بر تو خوانم

بطریق ترجانی و دیگر این تحقیق حقیقی بوجه مفصل در کتاب خلاصه المعارف

واقع شده است و پاره و رند کور تربیت تالیفی که از حضرت فاطمه الزهرا رضی الله

بتعلم بصیرت بعلم جنائی به این فقیر احقر بخش قبول فضل حق سبحانه و <sup>حانه</sup> تم

در حقایق تسمیه میسر شده است و در ضمن این مشویات که بنکات النقای واقع اند و صبح

خواند گشت ان شاء الله تعالی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نکته تذویر الف لام مهم نقطه محیط

الف و لام و میم و ایتره نقطه الف لام و میم راز حقیر خبر معنوی مضم  
 این اولی و ثانوی یکت بمعنی جلا و خفا آمده از مصرع سیومی با بسم الله  
 المدک اقدس ثنا اظهر منظر نجفا و جلا بسم الله الرحمن العلا مستوی  
 العرش خلا و ملا بسم الله الرحمن الرحیم مبداء مخصوص بامر حکیم بسم الله  
 الولی کل باب مفتحه الفاتحه کامیاب بیت نخست هم نخستین نما ظاهر  
 ازان راز خفا و جلا بیت دویم ذات و صفت را بیان کیست بر مضافت او  
 عیان شد بخصوصیت مرمره نام بیت سوم مشعر از عظام بدست چهارم  
 بوجه طلیق کشته مشیر از وجه مایلق تسمیه را راز نقا طریقات  
 بشنویم سر حروف اسم ذات نقطه الف مرکز با کشته میم مبداء ایا  
 بسر عظیم مرکز با کرده بکثرت عبور بین بسم الله هم از باطور جمله کلا  
 الف شد عیان بر همه حرف از سر سر نهان اسم چفت بر سر نقطه نقطه

مظهر این کتابچه بسم الله است مقبل اسرار بسم الله است بسم الله الرحمن  
 الرحیم مفتحه الفاتحه کبیر کریم از نایب کلمات کریم رمز کشتی الف و  
 لام و میم جمله کتاب اند بقرآن ضمیم اند و زان از همه آخرین و ان  
 مودع در فاتحه فاتحه شد مودع این مفتحه چونکه ز سوره بود اول  
 داخل و فارغ چه بگوید کسی لاجرم این آیت سر سوره است جامع اسرار بر  
 آیه عالی کلمات رفیع جامع اسرار علوم جمیع بس متعالی کلمه از حکیم  
 مودع اسپما و صفات قدیم مودع اسرار کتاب مبین منبع انوار ریان  
 عرش بدان لوح چنین ساده لوح اهل سخن زان همه بکشد و لوح مظهر  
 اکبر و اسما عظام مستتر اسم اعظم و الاحترام مودع این بر سه بجهل  
 مصدر دیگر همه از سه هزار لوح چنین لوح و قلم اول است دعوت اکبر دل  
 ابدل است راز کشتی دل صاحب دلان پرده کشتی بکین نهان

جو و خفی و شایسته عالم کبر فیض جلی کرد و عالم صغیر مبداء بر خلق با بر ازین  
 مبتداء هر همه شان بر عیان مصدر افعال همه کن گشت مظهر ذی ال<sup>بکر</sup> تعالی  
 لاجرم این قول نشان صحیح آنکه از ان مجر صا و ق<sup>بکر</sup> صریح هر چه که لم سید  
 بدان کر چه تنگ اقطع و اجزم بود و ابر چه شکست و افعه بنور  
 بس غریب فافهم از ان و افعه سر عجب بود که بودیم با اهل قبول  
 فقه شراق به تبع رسول زهره زهرائی بر افلاک دین روشنی مرکب  
 و ورهین مقبس فیض زهر رسول نور بصارت همه اهل قبول از تنقی  
 غیب عالم نهان بر سر من کرد و تجلی عیان مهتد اسرار بنا قد بصر نقده<sup>بصرت</sup>  
 به لم و اوده بر تسمیه را از زمین و آکنود اسم و صفت را به لم و ا<sup>ممنو</sup>  
 فوق عبارات و بری از کلام زانکه زبان زو نشود پاک نام کرد و اشارت  
 ز اشارت بری نور بصرت ز بصارت بری حضرت اعظم صفت اعظم بنام



اسم صفت بر دو یکی پاکنام سرخفی را که به اسم الله است مدغم اول الف  
 اسم الله است حضرت اعظم صفت اندر شروع همچو اعظم با اسم اندر طلوع  
 این همه اسرار بیک نقطه پاک ز اظفار بکایت نکته مدغم حرف اول ظاهر بحال  
 منظره ثالث بحال کنال حالت ثانی بخفا بر نهاد محاسن ثالث بحال بر کشت  
 حالت چارم بضمیر منع رو بخلو است بولایی بدیع هر همه اسرار حقایق بود  
 جمله حقیقت بدقایق بود حب محبوب مجبی بحب هر دو بهر چار طریق بحب  
 جمله نبی رست ازین هر چار مرتبه خاص نصیب بکار لیکت ز هر چار نصیب حاصل  
 چار نبی رست قوی تر بوصول حب محبوب نصیب حب نقطه اسرار شریف  
 همچو محبوب حبی از نخست دایره اسرار بخت دست چونکه مجبی بحب عاشقی  
 نند یکدم از قدم واثقی همچو بحب است مجبی بروح عشق معشوقی ایضاح ضوح  
 هر دلی زیر قدم هر نبی یافت نصیبی تبعی تابعی مرتبه هر چار ز هر چار حرف

کرده بهر چه ز ظهور شکرت حرف که منظر بتقایق صفات وصف که مشرب بود  
 از اسم ذات اسم معظم که بهت نشان منظر وصف اعظم از ذات و آن  
 بسم بسم صفت مشرف فضل قیاسی فضل ز حرمت زین بسم اسرار کفایت  
 ورود من این تسبیح بر قبول پیش ازین خواهی اگر شرح باب کردیم از این  
 خلاصه کتاب عذر کنم پیش کنون عذر خواه چونکه ز عذرت عفو گناه  
 این وطن را همه این خدمت است نی سخن آرائی مانیت است نی پی کسین  
 ز تصنیف نام خویش شهرت بهوائی حرام زانکه باخبار نبی خدا بنده بنده  
 ضایل هوا بچو منی امی عامی خام عاری تعلیم علوم عوام قاعده مخصوص  
 چون ز تصنیف موس اردبسر لیکت بی صادق اهل صف فارغ ز انکشت ناخوانا  
 خرد گلی چند ز علم جهان پاک ز آتش مشکفن بهر رضا حق ز رضائی عباد  
 ظاهرا فاد و خفا استغاد خواسته از هر همه مقبل رسول بهر قبول حق نیت قبول

کشته رقم بر سخن از ذوق خاص اوست قبولند و بحق خواص نیکوست هم  
 چون برضاد و قضا است چشم باقبال عفو و عطاست <sup>ست</sup> بش کتایم سخن ارشاد  
 فیض ز سپردار به آما و دوست غیر مکرر سخن در بیان فصاحتی محفل شبنام  
 استندف حذر به تعریف عام شد بعبارت لی تکلیف کام چست بمضمون  
 نظر مدعا استندف ظن نباشد زوا خاص بالهام که اصل بود کمر چه <sup>ست</sup> تقطع  
 کقطیر بود به که بتیلم بود احتمال غور سی نیک بغور محال این نه بدین  
 آیه اعظم چنان فهم قیاسی چه بود سر آن اهل طبیعت ز بهوا دم زنند  
 اهل طبیعت بطبع غم خورند گفت حکیم به تعالم ادب عاقل ادب یافته از لی <sup>اوست</sup>  
 لیکت عمل چون به نیت بود دوست نه ما خود شرعیت بود چون عمل <sup>دوست</sup>  
 به نیت خلوص جمل به دوست بود بر خصوص زانکه عمل دوست پی دوست <sup>ست</sup>  
 ورنه چنین عکس رهی دوستی است کمر چه بود نیت مادوست هر چه باویم <sup>ست</sup> سخن دوست

بیکت چنین جاتر نم و م بو هم تا که نیام سر تحقیق فیه نیز به تحقیق قیاسی کنیم  
 غیر بالهام صحیح و لم مده از حق همه تحقیق خاص یاز نبی یاز ولی خواص  
 و چه خوشا طالع من بر قبول کرده تملطف بمن انسان قبول طالع سعده  
 بطن ماوری کرده ظهور از بر آن چاوری کرده تملطف بسر من بی حجب  
 مهر و رترز همه اُم و اب و چه خوشا طالع نیک اخترم پُر بطل مهران  
 پله آن دامن و دامنم بس با میدم بخدا منم کرچه منم ناکسکی ناکس  
 اوست هم از ناکسیم مهربان کرچه منم بی کسی از ناکسی اکس من بنس همه  
 کرچه منم بی سبب و بی ادب مهر ویم بس بسر من بی سبب شفقتی به دلی  
 اُم و اب لازمی بی سبب و بی ادب بر همه طفل است جو در مهربان  
 هم من همه این خواست نمایم از آن لطف کن بر ما طفلکان مهر و رتر  
 ز همه ماوران چون نکنم سوی فی آن چشم داشت کو دم سر من آن چشم داشت

بود بامشقه الشافعه جمله بار ابد می دافعه غیر نبی بحکمت نفس

جز غم خود خورده غم بحکس طرفه تر این همت آن پردی در دم چشم خورده

وی قره عینین چون حسین غنچه خندان مهرب جاودین پرورش <sup>نیا</sup> آموخته

مهر رسول هر دو کل تازده نسیم قبول چون کل پر مرده به باین او <sup>کین</sup> کین

به نسرین او هر دو با حضار دم آخرین چون کل پر مرده بماند حسنین

آنچه شنیدند از آن مهربان در دم آخر غم ما عاصیان قصه دگر هم

هم بشفاعت صریح ز دست حکایت بروایت صحیح آنکه نبی رالفشی در خواب

آمد و از آن خواب ز خالق عتاب رفته بصحرای چونه ظاهر بی آتش جمله صحابی کمران

از بی آتش یافته اصحاب بی نامه یافته آتش برالم و آله کریم و الحاح <sup>بکشتی</sup> کشتی

لیک نه تسکین عتاب از کسی هر همه با حسرت و آوارگی چاره ندیدند به چارگی

تا که در آن بادیه آمد بتوال جان و تن خسته بفرست قبول هم سرشان رفته بسر بر تراب

کرده تضرع بود و الواب تا که رسیدست پیام عتاب گشته تسبیح  
 عتاب آمده و خواه پیام محیب هر چه تو خواهی و بهمت یا حبیب زکات  
 بهرام کان نژاد و لطف عفو از دل و بر زود و این همه تعالیم <sup>زبان</sup>  
 حبیب بهر جهان ز محیب الرقیب دوستی بند و برب العظیم حسن و اب الکی مستقیم  
 خاص تضرع بدل ملتجا رافع درجات تدافع بلا و ده چه بدن چست و ان <sup>نیکو خواست</sup>  
 سر درست اقبل مقبول است چون نه از ان اقبل آن مقبل چون نه از ان <sup>اقبال</sup>  
 جبین مشعل چیت عجب از سنن موهبی زانکه و لذت نتیجه ای این همه  
 از ان جبهی است این همه نوی بال از ان اصیط است مخدع مستور بنور <sup>نخست</sup>  
 خلدت او بر تر از امکان درست خلقتش از مخدع نور جلیل ظاهر آن  
 خلدت خلیل بزوی پرده ظهور آمده از پس نزدیکی دور آمده حسن و ای  
 حسن ازل <sup>منظور</sup> از صورت او شهر است انکه محمود حمد بنام





خارج غیبی و اجبی است که امر به مقتضای ظهورشهادی عرفانی بموجودیه مقتضی  
اعتباری و بهمی اثبات بوجود و این ظهورشهادی امکانی است و همی  
الوجود ای اندامی الوجود و النور بهمان وجود و نور غیبی قدس مطلق  
النفیس است تقدس تعالی

که در جمع خلایق بحیث ظهور نور عرفانی فی مراتب اهل الخلا و الملا یعرف الشهادۃ  
کشته بقا ضاره ~~برضا یرا و لو البصائر پوشیده~~

بعضی از عرفا در معرفت حقیقه عالم گفته اند صورتش موجودی است موهوم  
حقیقتش معدومیت معلوم زیرا که در نفس نشان ایجاد عالم درو بهم است اما  
بعضی کبر از ایشان مراد از ان ایجاد موجودیه معنی اثبات لفظ میداشته باشند

ترادف الاصطلاح و الله تعالی اعلم و این فقیر مکتوبه صورتش موجودی است  
موسوم ای موسوم و موجودیه المقیده المصدریه الاعتباریه <sup>حسب الشهادیه</sup>

العرفاني الحدوث في التخليق معبرة بوجوه والخارج حبر وحقائق منحصرات معلوم رأي  
معلوم بوجوه وموجوه وفيه المطلق بقا بآيات الغلبة وهي حشيت الغيب العالم الازلي  
معبرة بوجوه والعالم يعني صورته وهو وليست بمشهود به از غيب بهمرايات <sup>حقائق</sup>  
وجوه هي است بوجوه به بالغيب مخبر المعروفات وايضا

### واقع في الواقع

بشهادة الكمال في خلقه كل مخلوق يجمع درجات الخلا والملا من كمال  
العباد والبيان واقع بنفس الامر كما ينبغي به في الواقع في مرتبة مقصود الظهور  
الشهادي من مراتب الخارج الحقيق المطلق الا قد تيسر الالهي الحقيق بالوجود به <sup>المظهرية</sup>  
والقيام فها لمظهر به وايضا الامني زلي بلا ترجمان وانكشفني بوضوح <sup>الاوضح</sup>  
في حقيقة الخلق ان في هذه الوقوع وقع ظهور الشهادي القابليات المخفية <sup>المقصور</sup>

الكون في الامكان مشهور المصدرية الاعتبارية العرفانية تلك القابليات واقع  
 في الواقع بوقوع الصنفي الوجودي موجودية الازلية المخفية العينية بضميمة المطلق  
 المخفي القابليات المطلق من صفاتي بشهو تلك المرتبة من نور المطلق مقتضي الظهور  
 بظهور الشهادة العرفانية هذه المشهودات التخليقية تقدم الشهود من صفت العقل  
 والارادة والقدرة بتلك الكمال المتشوعة الوجودية فقد وقع في الواقع  
 هذه الظهور المتعبد بكل طورات المقيدة موجودية المشهودية موجودية منظرية  
 وايضا منظرية المشهود المطلق من قابليات المطلق من كمال صفاتي للوجود  
 فالاول من كمال صفت النور ثم من كمال غير ما نجيت الاول والاخر <sup>لتقدم</sup>  
 والتاخر حيث ما يتنا كل آن فان البسوح القدوس قدس شاني

بكالات حكمي تعالت اسمائي وايضا المعنى زلي كذلت من قال ما  
 الاشياء غير محبوبة فهو يحيط في الكشف والعيان وهو خافل من حقيقة <sup>الحق</sup> معني

والخلق من صفات الحقيقة بان يتوهم ويجهل ان الخلق قديم بانفسه في الخلا  
واراد به التقصير رفع التعطيل من فعل الخلق في خلقه الخلق ولو كان <sup>لعدم</sup> التقصير  
النقص في حق كمال الخلق فقد وقع بذلك الاجتهاد وعدم النقص في حق كمال <sup>الخلق</sup>  
لان في حق كمال الخلق وهو لا يعلم ان وقوع هذا التوهم والجهل فقد وقع من <sup>عدم</sup>  
الى خلق الاخلي ويعلم بان خلقه الاخلي الموقوف الموجدية والظهور على صدر البعض  
من العارفين في الخلق بالخلق وفي الملا بالملأ ولا يعلم ان الايمان بوقوع <sup>التعطيل</sup>  
في كل تخلق الخلق بالاختيار قد نظر القدره على خلقه الخلق بلا تعطيل قط ان <sup>شيء</sup>  
ولكن لم نشأه وبذا من حكمته الكماله اللازمية فقد يظهر الاحتياط الازلي في الارادة  
والقدرة الكماله وايضا يظهر ويثبت العلم الى خلقه الاول من خلقت البيا <sup>ني</sup>  
المسوخه وهي خلقت الاخلي الموجدية بظهور الحقيقة المعنى اسميه المحض على مظهر الادراك في  
صدر بعض خواص العارفين وهي الموجدية موقوف على علم ذلك <sup>ختبار</sup> التعطيل بال

في الخلق الاول فيظهر التفرق بين كمالتي صفات الخالق و صفات المخلوق بقول  
 بقدم الذاتى للخالق على الخلق بعدم تقدم الرمانى حيث حشيت التتابع بالمتوحد قوت  
 ذلك التفرق موقوف لان مثل هذه الحشيت قد يوجب في نسبت الصفات بالذات  
 السعائكم واقع في الواقع بكذا اني نسبت الانزاليين لاني نسبت الخلق بالخالق فوضح <sup>لان</sup>  
 ويثبت وجه التسمية ان كان في مرتبة هذا المخلوق بحيث المخلوقية يلي بهم الخلق لا يقبل <sup>القدم</sup>  
 للمستبها واعلم ذلك الحكم يوجب الاثبات بعلم القدرة التامة للخالق على كل شئ خلق  
 حتى يظهر وجوده ونفسه خاضت الاغنى لظهور هذه الخلق استتبه التعطيل المحض <sup>المفارقة</sup>  
 كسيف ونفس وجود الزمان بكل وجه واقع من الخلق وذلك خفت الاغنى اثر الاول  
 من اثار الخلق الاول موجوده وقوع العالم بذلك التعطيل استتبار لازلي <sup>لغيا</sup>  
 قد يظهر بوقوع علم ذلك التعطيل توفيت الوقت والازل الازل بارادته والقدر  
 في اثار خلقت المطلق واعلم ان ظهور وجود التجيل الكماله بعدم تعطيل المطلق <sup>في</sup>



معنى حقيقة امرنا لقول كن فكون موقوف على ذلك التعطل الاختباري الاول في  
 خلق الاول على حسب ارادة الازلي كجئت الكاظم ما تعلم حكمتنا في مثل هذه الاعلاط  
 لبعض الزموا وبانهم اختار الاستغنى من متابعت الانبياء حتى ويلطنون التساوي في حق  
 انفسهم بالدين بمعنونة بالخلافت والرسالة الاجلي في الخلق بلا قصد بهم وارادتهم  
 واعلم ان بهذا الواسطة بظهر ما قضى صدر بهم بمثل تلك الخلق العرفاني الجيالي الكوني<sup>الباطل</sup>  
 موقوف عليه فاعلم معنى حقيقة الودود وودودنا ما خلقت هذا باطلا بمعنى المطلق الحق  
 والباطل بمثل قولنا هذا ما ذكرنا وما سوا مثال ذلك كيف انتم الآن تعلمون في حقيقة  
 كلامنا فاعلم ان هذه القابليات المخفية الكونية لا الامكانية متقضى الظهور<sup>الظهور</sup> بهذا  
 الشهود الكوني الامكاني العرفاني المقيد في الخلا والملا بطاقت الا لطف وكس<sup>والاكسف</sup>  
 قديمة بوجوه وبتن الغيب الغيب في صفات الذاتى وكانيته حيث حقيقته<sup>الآن</sup>  
 كما كان في الواقع وكل مرتبه من مراتب خلقت الخلق بسببه ومن كما علمنا وذكرنا<sup>كنا</sup>

محدث بنفس الامر يجمع الكلمات النفس فالان اعلم بوضوح الاوضح معني  
 حديث القدسي كما ورد الى جبري كنت كثر انصافاً فاجبت ان اعرف فخلقت  
 لا احرف واعلم ان علم الله في وخرق العادة بخارق العادة فاعلم ان في  
 مثل هذا المطالب بمثل هذا الاغلاط قد يقع بحصول الجلاء المرتبة المخصوصة من المتخذ  
 بخارق العادة برياضت او بجمعية من المحبت كانت من اشراك الخفاء الهوائي بوقع  
 من شيطنت من نفسانية المحقق تفضل الهوا ويطنون لاكتشاف هذه العلية الوهمية  
 بعلم الله في ولا يعلم ان تحصل علم الله في بحضور علم الله في بوقع الحضور من خارق  
 العادات بالكرام الحقير بخرق العادة كانت تجليص السري من الهوا وليس الغلط في علم  
 الله في كما علمنا للابناء والاوليا كما قلنا و علمناه من لانا علما وعلم ادم الاله  
 كلهما اما الخطاء في بعض العلوم من اهل علم الله في قد وقع من حيث الاشتراك  
 الوهم بالخيال في ظهورها في صدرهم واما غم نقبش الشككية والتقية الحقير وكال الحضور

بَعْلَمُ الَّذِي الْخَلْقُ مَوْقُوفٌ عَلَيْهِ كَمَا لَخَلْقِهِ الْمُنْخِذُ وَاللَّهُ يَخْتَصِرُ رَحْمَتَهُ

مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ      قانون حکم بعلم قلبی خانی

بر صفحه کون دید و سری زان حقا که نه پنی و نحوانی از و جز نشان بتون غیبی ربانی

نور است جو د عین نور است وجود      ظاهر علم مقتضیات است وجود و حقیقی

که بود و حیث العرفان      اظهار شد و با ظهور عرفان بشهود      تشبیه شود و حقیقت

تتویر آن نور بر مختلف الظهور قابل بطور      تقیید نمودن مراتب مطلق هر مرتبه است

از مراتب مذکور سبحان الله هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغیب ای عالم

الوجودیه الصفات الذاتیه فی مرتبه الخفیة العینیه بکما هی شأنها بحضور الوجودیه العظمی عالم

شهادة ای عالم بطورات کمالات تلك الشیونات بطور المقدمات التقییرات

الموجودیه تبیین نفوس المقدمات المصدریة الاعتباریه المجالیة الشهادة بکما هی حالها الشهود

الموجودیه الغرف فی جمیع حیثات الحضور الحضوری جعل الجعل لک شیء قدیر بطور الشهادة

مراتب غیب الغیب ای بسود و مراتب المندجه الغیب الهویه بتقدیر القدره و فعلیه  
 الفعل و غیره مراتب المشووعه یعنی بتقدیر و الفعل المشووعه لکل حاله المشووعه المصدرة  
 المختلفه غیر متفرقی آن واحد ظاهره بتجدد الامثالیه بتغیر المتغیریه المطلق بعد  
 المقید فوالله تعالی ذات اقدس و جو و بخت یعنی آنحضرت حق تعالی مطلق بجهت  
 نفسی حسب چیزی است که مثل چیزی نباشد پس در تعریف آن حضرت اقدس مثل تمثیل  
 مثلی با مثالی که در اشیا واقع باشد بمناسبت مع چیزی صوری و معنوی را باید  
 الا مثل مفتوح المیم معنوی معنوی و م الکیف زیر که نفس هر همه مدركه الاحساس چه معلوم الکلیف  
 اگر چه معنی مجهول الکیف هر چند مجهولیت تمامه باشند زیرا که نیز مثل صورت داخل اشیا هستند  
 قال الله تعالی تبارک و تعالی بحانه غر شانه لیس کشد شئی و آنکه در بعضی در قرآن مجید کلمه مثل  
 واقع است الله نور السموات و الارض مثل نوره مشکوه فیها متفاح الی الخ  
 الاية باید فهمید که این مثل در ظهورش سودی صفت وجودی نور است به وجودی عرفانی

نه در ظهور وجودی نور نفسی و کافی که کمالی که چه بحسب معنی ماهیت عبارتۀ صور زیر آید  
مینماید اما در نظر اهل علم جنایه بسج حریفی در کلام مجید زاید نسبت که مجرد از مدعا معنوی  
حقیق محض برائی و وقوع بلاغت عبارتۀ منحصر توان نمود چرا که نفس بلاغت امر مخلوقه خالق است  
نه از صفاة خالق سبحانه پس بحسب معنی ماهیت مدعا معنوی غیر زاید است بحسب تاکید  
مطلق کس کمالی ای نیست همچو مثل او اخیری یعنی مثل چه که همچو مثل هم او را جز  
نیست و این تاکید است بر نفی مطلق مثل که بوجهی من الوجود نسبت هیچ نیست از شیایا  
و عیالی بحضرة تقدس تعالی چون مثل هم نتوان نمود پس آنحضرت هر چه هست محض هست  
قائم بنفسه است و موجود بذاته است نفس وجود است که عین هستی است هست نفسیه خود موجود  
و جوی نفس وجودی خود موجود است و چون وجود هر ممکن امکانی است که بنفسه موجود  
ندارد بلکه موجود بغیر است پس هست هر همه امکانی همان است و اجبی هست باشد و این همه  
موجود بدو باشد زیرا که هر همه بنفسه محتاج است پس حقیقت ماهیت نفسی است همه

و جوه مجلیه و خفیة نفسی خود ظهور عرفانی شهادی از نفس کمالات افعالیه صفاتیه  
 بهمان هستی کامل باشد اگر چه اکثری از ممکنات بحثیت عرض جوه و اثر و عین  
 چنانچه دانه و قابلیت آن و چنانچه برکن شناخ و غیره از درخت و قابلیت اصل  
 و بیج آن درخت بتوسط اکثری یا بعضی یا فردی از کائنات موجود و بوند چنانچه نور محمد  
 و مراتب آن و طوورات او لینه آن اللهم صل و علی محمد و سلم و علی آل و صحبه  
 و تبعه اجمعین اگر چه پس آن حضرت اقدس وجودی است کامل توابع ذاتیه خود و آن  
 توابع ذاتیه اش یعنی آن کمالات افعالیه صفاتیه ذاتیه او همه از کمالات یعنی قابلیت  
 نفس اویند تعالی شان و کمالات نفس او سبحانه بعضی ظاهره که همیشه بتند بصفت ذاتیه  
 و اینها همیشه بتوجب الظهور واجبی ازلی ابدی سرمدی اند و بعضی مخفی که همیشه بتند بتوسط  
 کمالات ای بقابلیات صفاتیه و اینها همیشه مقتضی الظهور کونی حد و ثانی اند بحثیت ظهور عرفانی  
 الشهادی و بعضی ازین کونیة مقتضی لظهور غیر منقطع هستند چنانچه ارواح و عقول و انوار لطیفه



که ظهورات کمالات روح عقل اول و نور اول اند قوله علیه السلام اول ما خلق الله نور  
 و اول ما خلق الله عقلی و اول ما خلق الله روحی و بعضی از اینها متقنی بطور انقطاع  
 چنانچه اجرام و اجسام اما از ان کمالات ظاهر و بعضی متقنی بطور مشروط و اند چنانچه  
 خالقیت و ربوبیت و غیره و بعضی بغیر مشروط چنانچه قدرت علم و غیره و ان کمالات  
 ظاهره که به و مرتبه ظهور و در بیان آمدند یعنی بر تبه مشروط و غیر مشروط بغیر صفات  
 اضافی غیر اضافی این مرتبه غیر مشروط و نیز مشروط است لیکن چون مشروط ظهور  
 این مرتبه از لی ابدی سرمدی اند محض موجود و وجودی اند بحیثیت الان کماکان  
 لوازم قدرت حیثیات قدر مطلق و لوازم علم حیثیات علمیت مطلق و لوازم سمع  
 سمعیت مطلق و علی هذا الیه این مشروط ظهور غیر مشروط هم بر و نسبت است  
 نسبتی است غیر تمیزی اما عینیتی چنانچه قدرت بقیام نفس و توابع نفس خود و علم بوجود  
 و توابع نفس خود علی هذا الیه پس اما غیر تمیزی چنانچه قدرت با تقدیرات وجودی غیر

مقتضی موجودیة المشو ویه و علم با علمیه مطبوعه و وجودی غیر موجودی ایضا  
 مقتضی موجودیة المشو ویه و سمع بالسمع مسموعات وجودی غیر موجودی ایضا  
 مقتضی موجودیة المشو ویه الی غیره این مرتب کونی مقتضی الطهور است و در  
 که لوازم صفات کامله مطلق وجودی غنی و جوی ذات اقدس اند چنانچه صفات  
 غیر یکدیگر نیستند همچنان آنها لات نیز بغیب الغیب بوجه مطلق واقع اند که غیر یکدیگر  
 نباید گفت و نیز با جمیع قیود درجات حصولی مقتضی الحصول تقدیر اعتباریه یکایم  
 کلام بحث حضور صرف تبار از وجه محمولی واقع اند چنانچه که مقدورات غیر  
 تقدیر نیستند فلا جرم در کلام اکابر قدس سربیم مابین مرتبه باطلاق غیر مشروطه<sup>منطوقه</sup>  
 بخلاف مرتبه ثانیه که شرط ظهور این مرتبه حد و ثلی اند و محض موجودی است و بی آن  
 چنانچه لوازم خالقیت خلقت و مخلوقیت مخلوق و لوازم ربوبیت تربیت و ربوبیت<sup>بودن</sup>  
 مربی پس این مرتبه مخصوص باطلاق شروط منطوق است حدیث قدسی

کلمه او تعالی سبحانه از حشیت جمیع

ذاتاً با وجود و توابع وجودی یعنی ذاتاً و صفاتاً و بقایات صفاتی به ظهور ملک

چه ظهور الغیبی العلی و چه ظهور الشهاوی العزائی از حشیت جمیع و تفصیل کلی و جزئی و اصل

فروع و ظل و عکس منزه است که مرتبه ظاهر ازلی سرمدی بطور وجودی ذاتاً صفاتاً

تفرد قدسی است و بر مرتبه مخفیّه باند ماخ شیونیه صفاتیّه ذاتیه جمیع تفصیل خفی کنست محض <sup>بجست</sup>

جستنی که مقتضی الظهور بود چه شودی است بطور مصدریه تنویر نور عرفانی که ضمنی الوجود <sup>وجود</sup>

مطلق نور اقدس کا مانع اجبی ازلی است و ظهور اول آن قال کنت کذا چنانچه مذکور <sup>تسکنت</sup>

و خفا بمطلق نشود است نه بمقابل علم که بمقابل علم جل است و نه بمقابل وجود که بمقابل <sup>وجود</sup>

عدم است از بس است که این فقره مرتبه شیونیه را معلوم معدومی بکفایت ملک میگوید که <sup>مرتبه</sup>

معلومیه مخفیّه است قال کنت کذا معدوماً مجهولاً و چون نفس مرتبه نشود <sup>مطلق</sup>

مرتبه اند با چه صفت مطلق نور که اول اکمال وصف جو و مطلق است سبحانه مقتضی <sup>الظهور</sup>

بظهور شهادت شود و یہ است ظهور مرتبه اندماجیہ علم مطلق از لی اکمل واجبی کہ مرتبه  
 عرفان است بمراتب ظهور حصولی آن کثر کہ مخفیہ المعرفت بودہ است بنور سنو د  
 واقعہ گفت فقال فی حجت آن اعرف ما قال ان اعلم او اظهر و این نور فاجبت  
 تجسسی است نہ فاء تعقبی چنانچہ در خلاصہ المعارف تحقیق یافته است زیرا کہ ظهور علم از  
 واقع است و اگر ظهور علم هم مفقود باشد چنان و چنین گفتن چنانچہ بدان شیونما  
 یعنی کمالات صفاتیہ کہ مراتب اندماجیہ صفات ذاتیہ اند کہ خود را بذاتہ من حجت  
 آن حثیت کثر صفت مخفیہ گفت از سر جبل باشد چرا کہ ہر چہ کہ بعد م علم باشد بعینہ از  
 و آنحرام است **فاما بعد** پس گفت  
 یعنی پیدا کردم بدیش یعنی ظهور بہمان مرتب مخفیہ اندماجیہ شیونما صفات ذاتیہ  
 از کمالات وجود و نور وجود و بظهور مقتضی الظور خویش ظاہر کردم پس این  
 بعالم شہادت مشہود گشت و این طور حدیثی از ان ظهور علم عرفانی مشہود ی آمد

و این ظهور عرفانی شبهه‌دیی بوجه مصدریه باشد لیکن با بهمان وجه مطلق غیر مصدیه

خفت

صفت العالم و جوی است که مطلق و کامل است . . . تفصیل همه شود در انجمله

تحقیق شهادت بتقابل مخفی است . عالم چو عبارتست ازین مشهود است . تحقیق تحقیق این

که

بته قیق خفیت . باید دانست آن کمالات مخفی از توابع وجود ذاتیه است تعالی

در مذکور صدر مبین گشته اند کویا اصول نفوس عالمیان اند چرا که اصل اصول عالمیان

والسلام

طوری که اول از بهمان مرتبه مخفی بشهادت اول واقع است و آن نور محمد است علیه الصلو

لیکن چون در آنحضرت اقدس سجانه تعذیر و قدر و مقدر و بلوازمه قدرت ذاتیه کامله

ظهور

مطلق بر یکای منوال باطلاق صرف صفاتی هستند تحقیق حقیقی از محمولیت مبراهند و آن

مذکور و موقوفه نشان بر اوقات معذور و بوجه تحقیق مذکوره المصدور و بطور این بود

ظهور

نمودی بر آن شود و آن مرتبه نور و وجود مطلق بحسب تحقیق که آن مرتبه مقتضی الظهور بدین

نمود نیست پدیدت و بهرانی بحیثیات غیر مکرر و از غیب الغیب پدیدت متنوعه می‌آید

و حقیقه حقایق این به نفس بحسب موجودیه این جمیع حیثیات کونیته امکانیه مذکوریه  
 نفس تقدیر بتقدیرات متعدد و رات موجودیه و مصدریه من حیث تعلق نفس موجودیه  
 هر سه ازین تطورات کونیته اعتباریه امکانیه نشود وی که بود نمودی نمودار و  
 میشود و میشود است تحقیق حقیقی محدث مجعوله شود ویه حقیقه است بر تبه اول باشد  
 حواد براتب آخرین و چون اطلاق عالم و عالمیان بر نفس مطلقه بمبرین موجودیه  
 شود ویه مصدریه میشود ویه است که مرتبه شهادت بهین است نه بر موجودیه ویه ویه  
 ما جیه و صفیه صفات تابعه ویه ذاتیه تعالی که آن مرتبه غیب الیقوت است اقدس  
 بس نفس خلق بخشی که عین خالق کویند عجب است و واضح باد آنکه بالامر تبه کمالات  
 کونیته اصل گفته ام بنا بر آنکه انحضرت اقدس جمیع کمالات از حیثیت انساب مفهومه حیاتیه  
 حیثیات اصل و غیر آن منزه و مبر است زیرا که اصل متقابله فرع است که هر چه اصل نمی باشد  
 آن بود پس اصل عالمیان همان نور اول را توان گفت با و را از آنکه حضرت خالق عجب است



تقدیس نشانہ تقدیر ازل بوجہ کونی مقدور بالمرتبہ غیب ہویہ مستور

بالمرتبه شهودی از مطلق نور . بالمظهر مضمریه جمله بطور

بالمزجیه شودی از مطلق نور . بالمظهر مصدریه جمله بطور  
حیثیت شیونات صفات یعنی که رغب مقضی مشهودا . لی جعل حدوثی است چو این

مخفی بود از مناسب احدان  
مقدور خفی از ان بجعل تکوین

بخفت اول تضمین قد جعل الله لكل شئ قدرا وریاب سهر و ستر انداز

تشنید تبطیر ظهور عرفان آمد چو جهان نام تشید جهان

عیش کز خفیست نفس امارتش شه نی اصل چنانکه اصل فرعت بجهان

عالم جو طہو ریت شو دی زبان اصل چون اصل ہو بد بغیر فصل و بی فصل محمدؐ

این شهود آن اصل قدیم اطلاق قدم سترت نفس آن اصل

تحقیق اصول حکمائی موجود است ، مطلق بود از لزوم نعتی وصفیات

منشود - اطلاق بود بنفس آن حیثیت . . . باید تشبیه نفس اصلی منشود

موجود و شهادی از آن نور وجود با هم دارد چنین ظهور زناکت با آن

موجود و یا که نیست وجود تمثیل فروع و اصل از درخت دانه

اطلاق بخلق و خالق آن ریاضه آری بجهان حقیقت انسان اصل است آخر جهان

اصل بصورت دانه انسان چو رسد بعلم عرفان و بس که ملک

ولی الای دانه وید از حقیقت خوشی درخت اینست بیان آن حدیث قدس

کامل اکل شد از همه نقص ولی چون رفت عرفان بعلم اصلی

اسرار حدیثی لمن الملك الیوم بنید که چه وید الای حقیقت خلق

که بمراودا ماهیت مطلقه اجمالیه نفس بر شئی بمعنی حیث هی بحسب هر مرتبه بدر که اگر به تحقیق

تدقیق بشرطی که با عتاد تحقیق تحقق و جد اینه عرفانیه خود و نظر ادراک بفرو گذشت

هیچ دقیقه از دقائق بدر که محسوسه ظاهری و باطنی بود و نمودی آن که بر مرتبه نفس

موجود ویه مشهودیه است حسب العلم نماید البته با جمیع وجود و اعتبارات نفسیه

صفاتی صوری و معنوی ظاهر باطن جهلگی غیر خالق مد رکت کرد و تعالی و اگر  
 با اطلاق حقیقت خلق از نفس خلق بهر شیء مراد معرفت مابیتی تفصیل خلقت خلق باشد  
 که بحسب عرفانی تجلی و مخلوقیت خالق واقع است نیز عین خالق و ریاضه نشود  
 سبحانه زیرا که خلقت خلق بوجه اعتباریه مصدوریه مشهور است چنانچه بالا <sup>تحقیق</sup>  
 بالذات است اطلاق حقیقت جو معنای دانی و انی بدو نوع ترجیح داده <sup>است</sup>  
 اولی حاکم مابیت شیء پس تفصیلی مبین عرفانی <sup>حقیقت</sup> اگر مراد با اطلاق  
 خلق از نفس خلق همان مرتبه بود که آخرتیه مخفیانه از مرتبه کمالات توابع وجود <sup>است</sup>  
 اگر چه این مراد ثابوت پذیر نیست چرا که نامربوط و نامضبوط است خلاف رابطه و <sup>ضابطه</sup>  
 واقع باشد چرا که من حیث المفومات مقرر و دیگر است و حقیقت شیء دیگر مراد <sup>لفظ</sup>  
 حقیقت یا بمعنی اجمالی مابیتی نفسی است یا بمعنی تفصیلی وضعی عرفانی که در ریاضه <sup>حقیقت</sup>  
 نمی گفته شود و مراد اذراک تعریف آن شیء بطور وجود آن شیء بود پس بتوجه <sup>صفت</sup>

شو و که آن شیء بطور فلان شیء است و فلان حیثیات لیکن بالغرض بدانند و عینیه  
 هرگز است نیاید اگر چه غیریه بهم بدانمغنی که از اصل خلق حقیقت خلق خود اینند بر<sup>معنی</sup>  
 حقیقت خلق ثبوت پذیر نیست چرا که انرا تب مخفی که اصول عالمیان بگوینا<sup>کفیه</sup>  
 شده اند نفس تقدیر غیر محذو و نه بتقدیرات متعد و رات بوصف لازمی صفت<sup>تعدد</sup>  
 و علی بذالوجه بوصف لازمی شیونیات ارادات و علم و اجبی بدخل<sup>اطلاق</sup> سانهایی  
 المطلق الوجودی که بدین ظهور مشهور و ی بطور موجودیه اجمالی و تفصیلی<sup>مقتضی</sup>  
 انظور اند من حیث انفسهاستند یعنی که قابلیت مخفیة مندرجه صفات و<sup>حق</sup> ان  
 تعالی جنبه کمالات اند ما جیهی باشی که در مرتبه تحقق بوجود و اضافی به ثبوت<sup>مخفیة</sup>  
 باند ماج ذواتیه شی و افعه اند چونکه اصلاً و قطعاً ظاهر نیستند نسبت نفس خود  
 نسبت غیر خود و اطلاق عینیه و غیریه به نسبت شان بانفس شی معقول بود که<sup>تحقق</sup>  
 نسبت عینیه و غیریه کمالات شی را بایش بحسب این حیث حقیقی محال باشد<sup>گاه</sup> آری هر

عرفان نفس کمالات شئی مطلقا مفقود باشد که تنفسه محضی الادراک عرفانی است

نسبت عینیه و غیریه هر که و بر چه نمود و اید پس آن مرتبه کمالات مخفی را از توالی

وجود مطلق اقدس بجانه که متقاضی الظهور هرگز نیستند الا بوجه کونیه بحسب <sup>مشهور</sup> و

بموجودیه <sup>تعالی</sup> شود و در مرتبه شهادت نسبت غیبی و غیرتی بدان وجود واقع <sup>تعالی</sup> باشد

از کمال بلاغت علیم و عقایی و در بود و از قبول اهل فطرت سیم منصف الفطانه <sup>باشد</sup> بعینه

بکمال نفسی خود آن مرتبه مخفی غیب الغیب محض است که علم آن مرتبه محض وجودی غیر

وجودی بسوائی موجودیه شود و خاصه آن علام الغیوب است <sup>نشانه</sup> تم که له تعالی

سرایین آیه کریمه را بفهم مضمون معانی من حیث غموض ترجمانی اینجا باید در <sup>وقت</sup>

قوله تعالی <sup>است</sup> پس کنم خود زیر کار این!

شاهد شده شود و نمود هر یک بدگر بغیرت و اکثود

جمله کمال کامرانی از حق و در مرتبه شهادت و انسان <sup>بیان</sup> عالم همه امر و خلق <sup>مرحوب</sup>

زبان ہر ہمہ طور الطف و اکسف و ان راجحی ملکی زامرا الطف بہ ندر

منکلی حتی ز خلق اکسف بعیان : با عدم تمیز صورت و طابری چون

می نتوان ماہیت پلی مید ان ظاہر بہ نظریت مشروط صورۃ مشروط محض

موجودی وی از ظاہر و صورت این چو دیدی تدقیق سری

بشنو بنفس صورت تحقیق : ہر ظاہر ہستی نشاوی صورت بالنفس تقدیر نیست

حقیق : شکل مجموعہ ہیت ذاتی شی : اشکال اشیا است حسب درجائی

زیجا مید ان کمال و نقص ہر شکل من استلزام حول حالائی شی

ہر ظاہر ہستی است صورتی مینود : از امر و ز خلق حسب خلقت موجود ہر درجہ

بلا نازک تر حیت خلا : از حیت خفی مطلق تقدیر وجود جزوی کہ

رقسمش کسی نیست اسکاہ : چند می شیت حد و ثنی است ہوش نگاہ : و ان ہر شیت

مبہتائی اور اک : لایحہ الا بطور تقدیر اللہ



فی وضوح الاوضح فی تحقیق حقایق الاشیا تحقق حقیقه الحقیقی سبحان الله سبحانه

والحمد لله ثم شانه وجود انور اعلم عرفانا غیبا شانه وده کما هو اعلم سبحانه عالم الغیب

والشانه وده کمال الکمال کثره معنی زوجه عرفان علی <sup>ظاہر</sup> غیبی بعلم

مطلق نفسی <sup>ظاہر</sup> ظاهر شده عرفان شود عرفان جوی و حب نفسی محقق

قال شیخ ابن العربی قدس سره **مِنْ اَبْسَاطِ الْاَشْيَاءِ عِنْدَ مَنْ عِلْمُ**

این عبارت عجب است زیرا که نفوس ما بیات **اشیا** مخلوق اند و نفس مخلوق

بجمع مراتب خویش برکس ما هیئت جمیع مراتب خالق است سبحانه و در فهم من

عجب نیست اگر چه اشیا را بطورات شیوات خالق گفته شود اما همان شیوات

که شیون صفاتی ذاتیه حق اند تعالی غیب مطلق محقق الا طلاق بر اطلاق امر

غیب الغیب اند پس اگر به ان مرتبه اثبات شیت کرده شود هر چند بر اطلاق <sup>سبحان</sup>

گویند و نسبت علمیت آن بعلم حضوری متعلق خواهند و انرا کما هی <sup>حقائق</sup> عدالت دانند پس

ممکنات را معلوم علمی و معدومات خوانند و کما فی معلومات گویند پس آن  
 حقایق را موجود علمی و اثبات جویند بر هر دو معنی محذوری واقع است  
 زیرا که اگر بدان مرتبه اقدس بی کیفیت همین کیفیات که بدان اعتبار تمام حقایق معبر  
 بعالم بمعنی ماسوائی خالق است تعالی ثابت باشد هر چند که به تشریه اقدس باشند  
 اما بر نفوس اشیا قدم لازم آید اگر بدان مرتبه که من حیث خفایه مطلق صرف است  
 اطلاق عدم کرده شود پس بمعلومات ازلی از حقایق ممکنات هیچ نباشد و آن  
 مستلزم نقص کمال علم و اجبی بود **و تالیف** **در بیان مرتبه اقدس**  
 و اگر گفته شود که بدان مرتبه موجودیه تعلیم نیز عجب تر باشد که این موجود خارجی  
 حد و ثنی مکر سوائی آن موجود خارجی حد و ثنی مکر سوائی آن موجود علمی قدیمی  
 پس هر چند تعلق آن علم و اجبی را بنفوس معلومات ازلیه ابدیه نسبت ماضی حال  
 است بمقابل حکم این واحد دارد و همه آن علم حضوریت نه حصولی لکن با وجود

فهم محبت حیات نیز در فهم حقایق اشیا تعبیر صریحی من حیث مذكورات مذکوره  
 باقی میماند پس تعاضد حی حسن ظن چنین است که آن عزیزان در آن زمان <sup>الوقت</sup> مغلوب  
 باشند بوجدان معرفت ظلی که اهل مرتبه ثانیه را اهل ولایة مطلق می باشد و از مرتبه ثانیه  
 چیست یعنی مرتبه فوق مرتبه اولی عامه سیم مرتبه خاص است و مابین است از مرتبه <sup>حض</sup>  
 و خاص الخواص شرح تفصیل این معنی چنانچه پیش ازین بتحقیق تحریر یافته است عبارة  
 این چنین حقیقت باشد **كَمَا نَحْنُ نَقُولُ فِي هَذِهِ النِّكَّةِ** **بُنَيَات**  
**مَنْ وَاحِدُ الْأَشْيَاءِ وَهُوَ لَا عَيْنُهَا ظُهُرُ شَيْئَاتِهِ أَيْ قَابِلِيَاتِ صِفَاتِهِ بِمَرَاتِبِ**  
**الْمُسْتَوْعِدَةِ السَّمَاءِ مِنْ مَرْتَبَةِ الْوَاحِدَةِ الْخَفِيَّةِ الْعَالَمِيَّةِ وَهُوَ لَا عَيْنُهَا وَالْحَمْدُ مِنْ جَعَلَهَا**  
**الْمُسْتَوْعِدَةِ السَّمَاءِ مِنْ طُغُورَاتِ تِلْكَ الشَّيْئَاتِ أَيْ تَغْيِيرَاتِ السَّرْمَدِيَّةِ الْأَزَلِيَّةِ**  
**الْأَبَدِيَّةِ بِمَقْدُورَاتِ الْكُونِيَّةِ الْأَمَكْنِيَّةِ فِي مَرَاتِبِ الْأَعْبَارِ الْمُحْصُولِيَّةِ فِي وَجْهِ الْعُزَا**  
**بِوَجُودِ الْمَصْدَرِيَّةِ الْحَدُوثِيَّةِ** ورنه <sup>خصیت</sup> **وَدُنِي الْحَدِيثُ الْقَدِيمُ كُنْتُ كُنَّا مُخْفِيًا**

أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لَا أَعْرِفُ بَسْ بَائِدَ فُسْطٍ كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ

مَوْظِعًا كَمَا كَانَ أَعْلَمَ فِي تَحْقِيقِ هَذِهِ الْمَضْمُونِ أَنَّهُ تَعَالَى هُوَ هُوَ فَمِنْ اللَّهِ تَعَالَى وَأَمَّا

وَصِفَاتُهُ فَوَاحِدٌ وَاحِدٌ تَمَّ شَأْنُهُ بِحَاجَةِ ذَاتِهِ صِفَاتًا ذَاتُ أَقْدُسٍ وَجُودٍ وَبَحْثِ نَفْسٍ

سَافِحٍ هَوِيَّةٍ مُطْلَقٍ كَامِلٍ كَمَا لَاتِ الصِّفَاتُ الذَّاتِيَّةُ مُقْتَضَى الظُّهُورِ بِالْمُرْتَبَتَيْنِ أَمَّا

بِالْمُرْتَبَةِ الْأُولَى أَيْ مُرْتَبَةِ النِّفَاحِ أَنَّهُ مُرْتَبَةُ الْعَيْنِ الْمَطْلُوقِ ظَاهِرُهُ يَعْلَمُ الذَّاتِي الْوُجُودِ

الْأَزَلِيِّ السَّرِيدِ مَنْزِلَةِ التَّعْطِيلِ النِّقْصِ وَالْكَامِلِ أَيْ كَمَالِ الْمَشْرُوطِ فَقَطْ بِظُهُورِ مُقْتَضِيَانِهِ

وَهِيَ مُرْتَبَةُ الظَّاهِرَةِ وَالْبَاطِنَةِ الْقَدْسِيَّةِ الذَّاتِيَّةِ الصِّفَاتِيَّةِ الْمُعْظَمَةِ تَعَالَى شَأْنُهُ ذَلِكَ <sup>الظُّهُورِ</sup>

الْقَدْسِيُّ الْوُجُوبِيُّ الْقَدِيمِيُّ الْوُجُودِيُّ الذَّاتِيُّ وَاقِعٌ بِظُهُورِ الظَّاهِرِ بِحِثِّ لَا يَدْرِكُهُ <sup>بِصَارَ</sup> إِلَّا

مِنْ حَيْثُ كَمَالُ الظُّهُورِ الْجَلَّتِ وَالْعُظْمَةُ الْقَدْسِيَّةُ الْأَعْلَى وَإِيضًا مِنْ حَيْثُ كَمَالُ الظُّهُورِ

الْقَدْسِيَّةِ الْجَلَّتِ وَالْعُظْمَةُ تَعَالَى أَزَلًا وَابَدًا سَرِيدًا بِالْمُرْتَبَةِ الْآخِرَى أَيْ الْمُرْتَبَةِ الْآخِرَةِ

أَنَّهُ مُرْتَبَةُ الْغَيْبِ الْغَيْبِيُّ الْكُونِيُّ بِظُهُورِ الْحَدِّ وَثَلِي الْمَوْفُوتِ الْمَقِيَّةِ بِالتَّعْطِيلِ <sup>الشُّهُورِ</sup> الظُّهُورِ بَائِي

والنقص والكمال المشروط مقتضياته وهي مرتبة المخفية العرفاني ظاهرة العلم <sup>مقتضى الظهور</sup>

بظهور العرفاني الشهادي الالهي المشهود المقتضية المصدرية الاعتبارية <sup>الظهور</sup>

العرفاني قد وقع ظهوره لاظهر وبذا الوقوع الواقع من شهادة <sup>شهادة</sup> على شهادته في

بشهادة وتعريف الشهادة أي ظهور الشهودي العرفاني من مرتبة المخفية غيب <sup>الغيب</sup>

بظهور الشهودي بهذه المرتبة المخفية مقتضى الظهور بهذا الشهود من نور الوجودي

المطلق من العلم في العلم بالعرفان على العرفان وتعريف العرفان أي ظهور <sup>العلم</sup>

مقتضى الظهور بظهور الشهودي من صفت الذاتي النور الوجودي مطلق <sup>الصف</sup> المسمى

العلم الذاتي المطلق فاعلم قد وقع هذه الظهور <sup>الظهور</sup> من ذلك المرتبة <sup>المرتبة</sup> الأخيرة <sup>فيها</sup>

أي بمقتضيات المخفية الصفاتية الذاتية من تابع الوجود المطلق <sup>حسب</sup> لتعالى على

تفاضل القدرت أي ثبات القدرت بالقدر وشيئون القدر بالتقديرات <sup>المستوعبة</sup>

من الوقت الموقوت التوفيت كما يعلم الله تعالى بعلم القديمي وأين مرتبة <sup>المرتبة</sup> شهودية

مقتضى الشهود حيث يعنى كمالات صفات غير مشروطه ذاتيه حتى سبحانه وتعالى وجوداً  
 شهوداً اي خفاءً وشهادةً اما وجوداً او خفاءً المنطوق بظهور الوجود في العلم والشهود  
 وشهادة المنطوق بظهور الشهود في الوجود في الخارج الاعتباري بالاعتبار الثاني  
 في كل الاعتبار بكل مرتبتهما في جميع مراتبها موجوداً متغيراً بعد المقيّد بآثاره في  
 واحد قط معدوم المطلق وموجوداً بظهور الموجودية المصدرية الاعتبارية من اعتبارات  
 المتنوعه بظهور المرتبة من قابلية كل واحد منها بكل واحد منها بمشهودية المتصلة بآثاره  
 قط بحد والامثالية بسدة قوة الاقضية التواتر الطورات الشهودية من كمالات الشهود  
 اي قابليات الصفات الذاتية الوجودية من مرتبة الواحد وغيب الغيب معاومة العظم الوجودية  
 المطلق مخفية العرفاني المقيّد بهذا الوجود وموجود الشهودية بمراتب المتكثرة والمشهودية والعرفانية  
 وتوقع هذا الظهور الكوني الامكاني في الحدوثي المشهودي مدرك الالبصار اي البصار كل مراتب  
 الادراك بفرقان التفصيلي بمشهودية عجايبات مشروعات سطائف الخلاء والملا ومن كمالات



مراتب الصفات الكاملة الذاتية الوجودية تعد بسبب تعالى لا تذا من المطلق العليم  
الحقيقي وهي مراتب المشروط بشتى و مراتب اللذة من مراتب المحبة والمحبوبة بمراتب  
المشتوة المقيدة المحبة الموجودات الخارجية كسبب الشاوي أي خارج الظهور لظهور الشاوي  
الشاوي العرفاني الشاوي من مرتبة ظهور الأول الوجودي العليم غيب الغيب وكما وقع  
الشاوي بشتى و مراتب المحبة المحبوبة بتبني مرتب المحبة بشتى و مراتب المشوالات من  
المختلف في مراتب اشخاص المخصوصة بكذا واقع شتاه وجميع مراتب الكوني من صفات الوجودية  
لشهو كمال الحسن المطلق المنجم في انفسها بشتى و مراتب المشوالات من جميع محكمات المختلفة  
المشتوة وبأختلاف المحبة والمخفية في مراتب الشاوي كل واحد منها بكل واحد منها ونفوس  
سكنت المرات واقع نفس الامر كنفوس الواحد ووقع وقوع اختلاف اوصاف الشاوي و الشاوي  
لثلاث النفوس من حيث هذا الشاوي المنظرية كل واحد منها بكل واحد منها كما أصدر  
نبيك روشن است که عدم عبارت از دانش است که حقیقت علمیه بدان محبت اجمالی علم ظهور

خواه این عبارت لفظ امری و جودی مراد باشد خواه امری کونی شیء تعلق داشته باشد

و این ظهور را ظهورات متنوعه غیر متعدد و من حیث الحفا و حب اند علم قط حتی که از

نفس معروف و عرفان هم که مرتبه مقید است مخفی و این معروف و عرفان <sup>بجهت</sup> <sup>نسبت</sup> <sup>نسبت</sup> و چه بجهت تفصیل هر چند که علمیه بحسب کمال در کار بود و عرفان عبارت لغوی از دانستن

که علمیت بدان بجهت تفصیل ظهور آن شیء تعلق داشته باشد و این ظهور را ظهورات <sup>متعدد</sup>

من حیث الجلا لازم اند عرفانها قط حتی که از نفس معلوم و علم هم که مرتبه مطلق است بلا مقید

و این ظهورها موعود با ظهورات متعدد و چنانچه گفته شد حدیث یعنی ظهور مجلیه مخفیة مشهودی

موجودی مقیدی اعتباری عرفانی بهمان مراتب مخفیة جودی غیبی الغیبی علم افلاک

ظهور عرفانی را تخلق خلق محبوب اند یعنی بیدارشی کنز مخفی غیبی به جهشها و دی عرفان

بخلاف ظهور علمی پس بدانند که تعلق علمی بحیثیت و احدیت و اطلاق بمعلومات <sup>فقت</sup>

هر چند وجود حیات تضمین هر معلوم علم کامل باشد و این تعلق از لا باشد خواه حدوث

و تعاق عرفانی بحسب کثرت تقیه معروفات معلومات و آفاق است هر چند که نفس  
 حشیت و حدی بهم مراد باشد و آنکه بالاتمیل اجمالی و تفصیل گفته شد و برای تعلیم <sup>مست</sup> طبع عام  
 و الا تمیل علم واجب از تناسب اینهمه تمیلات منزه است از هر که طور حشیت اجمالی  
 به تفصیلی درین طور شهادی عرفانی واقع است از محض تقدیر سعادت و ارادت غیبی که  
 مقتضی الطور بطورات المتشابهه و واقع اند چنانچه حدیث کلّی و جزوی و اشارتی  
 باید دریافت که طور مراتب مرتبه عرفانی بهم که مستلزم شهادت است طورها مرتبه <sup>تفصیلی</sup>  
 و جو و مطلق از نور مطلق پس او علم مطلق است که مقتضی الطور بطور شهادی عرفانی  
 زیرا که هر مرتبه خلق طوریت بمنظریه کمالات خالق تم تقدیر و چنانچه بالا بهم مذکور <sup>کن است</sup>  
 پس هر چه که در خلق بخلق برای خلق مر خلق است فی الحقیقه همه از خالق بخلق برای خالق  
 مر خالق است که قوله تعالی فی حدیث القدسی **أنا الله و الله معنی**  
 هر که نیست که از حیث و زکیست زنده شد مرده و جو مرده است و آنکه بالادری مرتبه

عرفان گفته شد که از نور مطلق پس از علم مطلق هست بنا بر آنکه تحقیق هر چه علم  
 که چنانچه بطور وجودی غیبی علمی آثار منظریه و منظریه و منظریه جمیع صفات را اثر  
 صفت النور با نفسها متبع است همچنین بدین ظهور موجودات نماید عرفانی نیز متبع است  
 و در سیرتبه شهادت هر مرتبه علم و هر مرتبه عرفان که فی الحقیقه با نفسها نسبت بنفس علم  
 مطلق قدسی است ظهوریت از قابلیت غیب انقباض علی الاطلاق یعنی کونیات را در ضمنه مندرج  
 نور و علم مطلق غیبی واجب حضرت حق بسی نه زیرا که نفس تمام عالم ظهوریت نماید  
 نفس کسره مخفی غیبی ای برادر باید دانست چون از حقایق ممکنات بمجاوید <sup>خداوند</sup>  
 سبحانه بحسب الامور وجودی اشیا قدما من حیث حدوث اینها رسولیه اقویه <sup>مستوفیه</sup>  
 که خبری که اصلا بوجهی من الوجود و موجود نباشد علم عالم بر وی بکدام معنی واقع شود  
 اگر چه آن علم حضوری باشد و باضی و استقبالی حال حکم آن واحد داشته باشد و <sup>اطلاق</sup>  
 عدم علم به آنحضرت بر ما بهیت نفسی جمیع ممکنات من حیث الازال الازال و العدم تاسیان

بود بکثرت مستلزم جهل است و اگر حق این تشبیه را بحسب اثبات نفس مری عدمات گویند  
 و با ثبات علم حق تعالی قایل باشند همان اعتراض مصدوره باقی است و اگر عدمات  
 بحسب موجودیه خارجی گویند و موجودیه علمی اثبات و انسداد بین موجودیه خارجی  
 هرچونکه باشد بنفیه نفس مری محدث است از معلومات ازلی نباشد و نیز آنوجود علمی  
 معلومات ازلی خداوند سبحانه را بتحقیق ممکنات بحسب موجودات خارجیه که صریح محدث  
 الوجودند و وجود مثالی لازم آید من حیث تمثیل علم صانع بر ایجاد نفس مصنوع و حال آنکه <sup>نفس مری</sup>  
 نفس خبری که موصوف بوصف مثالی باشد هر چند که بوجه الطف گفته شود و بنفیه از مرتبه <sup>مکانت</sup>  
 و تقدیم است نه از مرتبه وجود و اطلاق شتان مابینهما و تعلق آنعلم ازلی بر محدثات  
 محض بهین یکمرتبه بعد حد و ثانیاً واقع بود و پس و از لاموقوف بود و این پر  
 بعید است که نقص علم لازم می آید لابل تحقیق این حقیقت چنین است که فی الحقیقه جهل <sup>بها</sup>  
 علم کامل واجب بر محدثات بعد ظهور حد و ثانی عرفانی بحسب کمالات حد و ثانی تقدیمی <sup>واقع</sup>

و وقوع المحصول بحضور علمی با حیات الحصول فی کمال الازمان بلا حصول وقتی و زمانی بجمع  
حیات اوقات متنوعه و ازمان مختلفه من حیث اطلاق علم حضور می تحقق کامل دارد  
پس این همان علم کامل واجب است و عالم بر نفس جمیع ممکنات بنفس امری بجمع مراتب  
الظهور که پیش ازین بطور عرفانی حد و ثنی شهادی مقید الحقیقه<sup>۱</sup> للیقین بهین موجودیه خارجیه<sup>۲</sup>  
عرفانی بطور غیر مطلق قدما بمحض کونیة مصدریه<sup>۳</sup> مخفیة ثابت است تعلق حضور بر مطلق دارد  
پس این اثبات بدین حقیقه بحسب تحقیق شافی در افهام عوام تغییر پذیر است<sup>۴</sup> حقایق  
از مذکور مرده که بطور شهادی ثبوتات صفاتی ای نشان قدرت تقدیر<sup>۵</sup>  
علی بن العباس جمیع نوابع وجود گفته شده است بحدت بصرت نیات غور رسیده باید کرد  
و باید دریافت که شور نفس تعذیرات بفاعلیت تقدیر امری لازم است پس آن محض<sup>۶</sup>  
فاعلیت بمعنی کردن بوجه مصدریه باشد و پس چون ظهور همه شیوئات صفات ذاتیه<sup>۷</sup>  
بنفس امری یکند یکبر بهین وصف واقع است فی الحقیقه فاعلیت هر مرتبه از جمیع صفات



واجبی به مرتبه از ان بر همه صفات قدسی مقتضی الظهور بطور معقولی باشد

بس بهین منظور است باریه بدین اعتبارات مسطوره ظهور موجودیه مشهودی بوجود

خارجی حدوثی موجودیت مصدر به شهادتی واقع است مرهمان وجود علم معلوما

از لی را که شیونامات صفاتی و ذاتیه عینیه و جو بیه محفیه غیب الغیب علی الاطلاق

بس بیثبات از لی واجبی بهین قابلیت شیونامات الوجودی کمالات متنوعه <sup>تقدیرات</sup> می

متنوعه از شان تقدیر اند که شان قدره است که مقتضی المشهوره المسطوره معبر <sup>رات</sup> مقدره

از لی اند و به نبوت علمی واجبی بهین مراتب نفس امری معبر بمعلومات از لی اند اما چون

وقوع این حثیت مشهود و مذکوره محدث و اقصیت نفس امری نفس مرتبه شهادت

معبر بخلق است و با وجود این همه توضیح هر یک غامضیت که این تحقیق از علوما <sup>می</sup>

عاست زیرا که نفس به عا و رکمال سر غامض الاغمض واقع است اکنون کلمه چند

واختصر بگویم اطلاق کونیه محفیه بدانند حقیرن اشیا که به نبوت <sup>نفس</sup> اطلاق

بعبق خفی غیب الغیب از لی اند فی الحقیقه از لا کونی اند فی الواقع و فعلت یعنی چنانچه خدایت  
 مصدریه که بگردینهای متنوعه واقع اند و همان حیثیات کردنیها که بطوریکه و بکبر  
 حیثیات شدنیها باشند همه فی الحقیقه بمرتبه مفعولیت از ظهورات صفاته وجودیه از  
 واقع باشند لیکن مبر از حیثیت مفعولیتی عرفانی مثلاً حیثیات لغت وجود که غیر توابع  
 خود از صفات غیر مشروطه و مشروطه نیست اما مشروطه چنانچه نور و قدرت و غیرها  
 چون همه حیثیات غیب الغیب کونیها حیثیات مندرجه ذاتیه که مقتضی الظهور بطوریکه  
 امکانیه اعتباریه باعتبارات متکثره اوقه عجیبه ظهور پذیر اند مرتب متنوعه اثبات  
 از وجود بود و مطلق ایست اصرف بطور توابع خود یعنی بطور مقتضیات کونی الظهور  
 از لغت نفس ذات مطلق خود وجود از شیونات صفات توابع خود از نور مطلق  
 ظهوراً و از شیونات قدره و ارادت مطلق و غیره تا تقدیرات علی بن العباس <sup>بطور</sup> لیکن همه  
 عینیه حکیم که مبر بصفت محفیه است و از صفات مشروطه چنانچه فعل و خالقیت باعلیت و خلقت

و امثال آن به یکدیگر مقتضی الطورند و این همه مراتب غایت یاریه افعالیه مصدریه مقتضی الطور

کونیه و جودیه بوجو و غیب الغیب بنفس موجودیت مشهودیه مکانیه مفعولیه بقاضا<sup>طورا</sup>

یکدیگر واقع اند چنانچه بالا گذشت و بحسب خبر کافی کما در ذی الحدیث

بر وقت موقوفه ازلی که آن توقیت و قوت نفس<sup>وقت</sup>

نیز از طورات مقتضی الطور شهادی وجود و توابع وجود از نور و مشهود حیات

وقتی و توقیتی قدرت و ارادت بطور استودیه میشود و به نفیست نفیس و ظهور

اراده و قدر بگو استیمنائی چنین و چنان تنوعات واقع شود و الطور نفیس از لا<sup>قوت</sup>

و بنفس موجودیه مشهودی همه عالم شهادت که موجودات خارجی اند بعین مشهود خفیه

کونیه مجرد ثبوت و مخلوقیت بموجودیه حیات مصدریه امکانیه اعتباریه بدان<sup>اعتبار</sup>

مذکوره بوجو و مطلق که معلومات ربانی بوقوع الطور علمی معتبر واقع اند پس

تحقیق حقیقی بوقت شهادت همان مراتب خفیه که فی الحقیقه کونیه اند بمشهودیه و موجودیه<sup>خارج</sup>

امکانی بخلوقیت و خلق پیدا دارند . هر مرتبه کون بازل لازال سکونت  
 زیر لغت حدوث احوال فی محدث و محول بوجو و غیسی موجودی این شد  
 مشتمل بر حال . بر خضار ایم و در و ضوح علم این معرفت مثالی و تمثیلی واضح  
 که از حضرت ربانی سبحانی و وجه حقانی بالهام رحمانی درین باب تعلیمات برین فقیر  
 اظهار نموده اند التماس نمائیم باید دریا هر صورتی از صور متخیله که در خیال <sup>میشود</sup> بنا  
 و نمودار پیدا کند هر چه دارد از خود هیچ ندارد و بکلیت بر همه از مبدا فیض خود دارد <sup>پس</sup>  
 برای آنچه ذاتاً و صفاتاً در وی از وجود و توابع وجود و جمیع کمالات از وجود و <sup>عبارت</sup>  
 ظاهر و ثابت و مشهود و پدیدت ظهور کمالات صفات و ذات الشخص است که <sup>نصرت</sup>  
 در آن مرتبه مشهوده مراد و معلوم و پیدایش مبرات خیالیه و نیست پس بنامه <sup>نصرت</sup>  
 و قیام آن صورت بکمالات الشخص است از کمالات ذاتی و صفاتی اند زیرا که وجود <sup>نصرت</sup>  
 از ظهور کمالاتی از کمالات صفات از وجود و توابع وجود الشخص است بر طور <sup>مراتب</sup>

صورت از صور متخیله یعنی هر آنطور که در نمر تبه متخیله مشهور و واقع شده چنانچه مراد

و معلوم و مقدر و مقرر ارادت و علم و قدرت این شخص باشد و افعیه است اما چون

صفات شخص غیر یکدیگر نیستند کما لات یعنی قابلیات صفاتی به هم که ارشیهات و ایتیه<sup>را</sup>

غیر یکدیگر نباشند لاجرم بطوریکه آنطوران همه کما لات که مقتضی الظهور بدان کمال

مخصوصه ای صورت لطیفه با کینه صغیره با کیره مخصوصه شدند و افعیه است لیکن تنفای

قوات و کثرت و نیز تنفا و جد و خفا حیث المستوعبه نسبت با غالب الظهور و محالی الظهور<sup>بعضیا</sup>

و بحیث التابعت مغلوب الظهور و مخفی الظهور بعضی و اما این کما لات مشهوری و<sup>الشخص</sup>

که مبرنه مشهوری این صورت بجمع مراتب مشهوری حیثیات این صورت کما لات می اند

که نفسها مقتضی الظهور بطور کونیّه اند غیباً و شهادت یعنی که ظهور هر همه کما لات<sup>بظهور</sup> الشخص

یک بدیگر بطور حیثیات مراتب انوار خیالیّه واقع است فلا جرم مثل ظهور نفوس آن کما لات

آن شخص من حیث غیب بهوتیه آنها کما لات که بصفت ذواته افعالیه قدرتی و ارادتی<sup>الشخص</sup>

باید مانع نفسی واقع اند پس باین تمثیل باین ظهور او بی غنی مثالی است بر ظهور <sup>۱۵۱</sup> علمبر

وجودی کائنات که خالق مایات ممکنات از ان عبارت باشد مع حیرت ظهور <sup>است</sup> آن

آن شخص که بنظر رتخیلی واقع اند تمثیلی است بر ظهورش <sup>ممكن</sup> بودی عرفانی موجودی

پس بحسب ثبوت هر دو ظهور که بی اعتبار ظهور عبارت باری بنظر برکات دیگر واقع است

ما بهیت حقیقه هر صورت من حیث التحقيق نفسی نفس امری کونیه باشد و ما بهیت نفسی هر صورت

امکانی بود علی هذا العکس در جمیع مراتب وجودش بود و همه کمالات <sup>ماید</sup> آن صورت نیابت

پس نفس ذات آن صورت من حیث وجود و توابع وجود با جمیع کمالات خود ظهور <sup>کمال</sup> نماید

مقتضی الظهور بدان کمالات از نفسیات وجود با کمالات توابع وجود از حقیقت <sup>خیالیه</sup> نورانی

آن شخص بود که آن صورت سر بر ظهورش بودات کمالات مخفیة وجود و توابع وجود <sup>است</sup>

و همان ظهور نمود خیالیه از ظهورات عین مظهر است مرآن کمالات اصل خود را که عین <sup>منظرانه</sup>

که هر چه در آن صورت از وجوه و اعتبارات مفهوم کرده ظهور <sup>وجود</sup> آن کمالات وجود و توابع



انشخص اند پس فی الحقیقه انشخص اقرب باشد مر آن صورت متخیله خود را نسبت بقر  
 انصور مر بر یکی را از یکدیگر خود بکات از نسبت تقریب انصور که نسبت بخود دارند نیز  
 قرب انشخص که پیدا کننده انصور است با قرابت باشد زیرا که آن کمالات وجود  
 و توابع وجود آن شخص نفس وجود و توابع وجود انشخص حقیقت نسبت اندماجیه واقع  
 پس نفس نفس انکمالات وجود که مراتب مخفیة ضمنی الوجود ای اندماجی الوجود انشخص اند  
 بحسب این تحقیق غیر آن وجود نتوان گفت که من حیث الحقا و الشهود و نظور و بهم محض  
 مشاهدی این صور از نظور کمالات متضمنی الظهور علمی و بهر فانی آن وجود باشد و این اقرب  
 اینها بهر کیف که قرب تر دانند صوری است و مقدوری و آن اقربیت او حقیقت و قدرت  
 که بتقدیر و تخلیق جمیع مراتب ظاهر و باطن این بهر وجهی و استباری جلی و خفی پاکجا و مود  
 بهر درجه ستری و علانیتی واقع است اکنون بحسب دریا حقایق این تمثیل تحقیق تحقیق معنی  
 و نیز تحقیق حقیقت معنی قیومیت و معیت و احاطه

خالق مخلوقات هو یا اکت و مبر از جمیع تشابهات کمی و کیفی بر اذنان سیم الفطرت

واضح آمد که قوله تعالی لَحْنٌ اقْرَبُ اِلَيْهِ وَهُوَ مَعَكُمْ وَاِنَّهُ عَلٰی كُلِّ

شئ حَیْطٌ و اگر انصو بر جمیع مراتب مجبیه و مخفیانه خود سوار ظهور کمالات و پیدایش

هیچ اثری از خود داشته باشد یعنی کنش نشان کمی و کیفی در آن اقربیت و قومیت معیت

و احاطه ذاتی و صفاتی جایز بودی و عقل عقیل و کشف خیالی و ظنی ظلالی را در آن

در معنی آن تشابهات بنا بر آن مفقود است که اصلا و قطعاً در آن اطلاق است

آیات تشابهات بوی کمی و کیفی کنش نشان ندارد که بکشف ظلالی و تفکر و قیاس

الابتعلم غیبی لا ربی و علم لدنی اصلی زیرا که حقیقت آن نسبت محض بی کیف است و از

درکات عشره مرتبت و لا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَنَفْسٌ مَّرَاتِبٌ عِلْمٌ لَدُنِي ظَلَمِي و درکات

عشره از مخلوقات مراتب مخلوقه اند پس حقیقت نسبت اقربیت و قومیت معیت و احاطه

لی کم و کیف ذاتی صفاتی سبحانی را چه طور دریابند و چه دریابند مگر این علم را حقیقت است

که سرزبانی است بنصرت و بوجه بیکیفی فاعل باقی و نور ابقالی ایمانی

مخصوص است و حقیقت تخصیص وجه علم لدنی اصلی پیش ازین واضح شده است

باید دانست که این شئون کونیّه از ایه پست یعنی مراتب صفات و جزئی لغیب از لی

مقتضی الظهور نفسی خود بدین خلقت شهادت می شود و پس بنفیسیت از لی این شئون

کونیّه بنفوس خود دمج نیستند الا وجود کونیّه مخفیّه مصدریه صفات مطلق چنانچه تقدیر قدرت

وارادت و فاعلیت و فعلیت حقیقی سبحانی و بدین ظورات بطور متوسطی ثابت

الا توسط ظهور حقیقت قبول نفسی اینها مظهریه صفت قدرت و ارادت فعل مطلق ذات

علی الطلاق و جوبیه ذات اقدس را بقالی شانه اکنون بحدت بصیرت باز غور فرمایید

و استفسار باید نمود که فاعلیت انرا بت وجود و توابع وجود مقتضی الظهور وجودی

علمی که آن مبعثر خفی معلومات از لی باشد و اثبات نشان بوجود غنی ظاهر علمی قدیمی بود و نیز

مقتضی الظهور موجودیه شهادتی که این ظهور اظهر نفسانی حدوثی منبغر بطور باشد و اثبات

اینها بموجودیت شاه و ی ظاهری خارجی بود چنانکه با یکدیگر گفته شد. و نیز من حیث نبوت

فأعلیت مسطور و کہ بیان ہر جمہ مراتب مشتبہ فأعلیت مذکورہ رانبت مراد است

از لی محجب مفعولیت مطلقه که بدان حشیت مذکوره فی علیتی بیکدیگر کفنه فی علایت و محلو

هم بران نفس مرتب عینیه واقع است یا بسوا آن کویم که فی علیت و مفعولیت

بدان حیثیات وجودی و توابع وجودی براتبط سحر نور شودی عرفانی که انرا <sup>تمثیل</sup> <sup>نمای</sup>

مرآت ظهور نور خیا لی بآیا مثل زد و ایم بحسب جعل شود ی و قعبت که آن هر یکی از قعنه

تعد و غیرتی و جو دیکد کمر از لا غیباً بمرتبه علمی بهم رسان خفائی لغنی حوذا کره کونی اندو

مبرا از موجودیت امکانیه و از جعل حد و ثنی اندا کر ما بنفسها حقیقت یافت کجول دارند

که مصلحتها و میثاقها و همان حقیقت که جعل غیر مد رک است بموجب و تیه ظهور محمدی خود که ظهور

این مظہر تہ و مظہر تہ بتعد و موجو د تہ غیر تہ حد و تہ براتب عرف تہ شہو و مشہو و

مستلزم استیلازم هر یک دیگر واقع اند و نیز باید دریافت که نفس صفت عرفان هم

آخرتیه است از وجود مطلق اقدس و از ان توابع آن وجود که معبر بصفات النور

والعالم مطلق باشد که مخفی به وجودیه شد و فی متعلق بحقیقت موجودیه بشماوی<sup>مشهود</sup>

مخلوقات است و بدانند که آخرتیه اعلی بهم که عرفان میشود است و هم خود بخود یعنی مبرا<sup>است</sup>

خود از مراتب خود بمراتب استعداد مظاهر خود بصفت و اسم عرفان معرفت<sup>نسبت</sup>

بعلم غیبی از معلومات عینیه مخفی و اقصیت پس آن خفای آن نسبت که در حدیث قدسی

ندکورت<sup>نیش</sup> بجهت مراتب شهودی عرفانی باشد که به بیدار

شماوی موجودیه شهودی مخلوقات که بیدایش بدین طور محدثی است از ان حضرت

علام الغیوب بی نشانه اشاره واقع بود و بعلم حضور حضرت احمد پس تعالی غیباً بخود<sup>غیبی</sup>

از لی بحضوری علمی ذاتی سرمدی سبحانی ظاهری یعنی معلوم ثابت باشد والا جهل<sup>لازم</sup>

ای برادر اگر حقیقت شایا با هیئت نفسی<sup>نسبت</sup>

کو نیت خفی من حیث اثبات بطور شیونات از لیه خبا<sup>کشت</sup> بجهت انما ل تمثیل بالندکورت

آنگنان نباشد و نفس مرتبه مراتب شهادت و خلقت را نفس منونات وجود  
 توابع وجود خالق تعالی گویند و پس انساب نسبت حیثیات عجز و انکسار و تضرع  
 و انقمار و تمامی کسافت و لطافت و قبح حسن مخلوقه که هر همه با نفسها مقید اند  
 بحضرت الوهیت و در مطلق اقدس تعالی منطلق کرده و آن بتحقیق حقیقی عقلی و <sup>کشف</sup> عقلی و  
 اصلی ممنوع است که غیر واقع است پس کنم خود زیر کان را این است  
 آنکه بالا گفته شد که خلقت و حدوث و ظهور و نبوت عالمیان بتجد و امثال است کشف  
 اکثری از کمال که عارفین مافیه نیز چنانچه بعضی یاران این فقره را اطلا و بعضی نوادر  
 اصالة بم واقع شده ازین حقیقه خبر داد و است چنانچه در نسخ لوایح و شرح لمعات از  
 بزرگان میگویند لیکن چون بعضی محذورات شرعی عقلی چنان دارد میگویند که مقبضه <sup>الجواب</sup>  
 بالضرورت در تحقیق حقیقت تجد و امثال اهل کشف کمالات مرتبه خاصه که مرتبه <sup>مست</sup> سیو  
 از ولایه مطلق بعلم لدنی طلبی حاصل است مفصلا واضح سازیم تا بمحذورات نقای <sup>عقلی</sup>



مرتفع گردند مخفی نماند که هرگاه همه مراتب بهرشی از جمیع شیها ظهور نشود و می مشهودی

آنها مراتب صفات و اجبی باشند پس بهرشی که شئت آن شی تا زمانی که ظهور است بری

مقتضی الظهور آن شی مراتب آن شی باشند بختیات مشوعه ظهور کردنی اند بختیات <sup>واحد</sup>

که ظهور شود و نفس انشی باشد در برانی و در هر زمانی که بود آن شی باقی بود و خواهد <sup>انظور</sup>

ابدی الظهور باشد خواه منقطع الظهور و چون نفس انشی به مراتب انشی و نفس نفس امر <sup>ب</sup>

نفس امری نفس انشی بقول امتیاز نفس الامر اصلا نماید از نفس شی یکپشتن همان <sup>ظهورات</sup>

خود که عبارت از نفس مراتب نفسی آن شی است که زان باشند و نیز بحسب قوه توان

التصایله ظهورات مشهودیه یکت بدیگر از تقدیرات ربانی که شیونامات صفات <sup>ان</sup>

نفس همان مشهودیت نفسی همان نفس نبی و نفس همان شی که قابلیت است نورانی <sup>س</sup>

محض بدان مشهودیه نفسی مشهود و ماند و بحسب تقاضا آخرتیه که آن نورانیت مخفی <sup>صفت</sup>

الوجود یعنی اندماجی الوجود و منطلق است تعالی که آنرا نورانیت قابلیت وجودی <sup>ب</sup>

مخفی و جودی که کمالات متونه و جو و مطلق بطور کمالات توابع و جو که متینا  
 تعذیرات و مرادات و غیره مبرانه بگویم و پس و اگر چه آخرت به اصل و جودی که  
 مخلوقیه حد و ثبوت است اما چون بکمال صرافت جو هریت بسیطه واقع است گذشتن وی  
 محض بطور منظریت خود است و پس خود بنفسه منظریت محض صرف بسیطه بعد از ظهور<sup>جست</sup>  
 تعذیری مفهومی مگر که است مرطورات متقنی بطور قابلیت نفس و جودی خود را  
 بطور موجود و تانظورات بمنظریه منظریت نفسی خود و بطور موجود و تانظریه خود  
 بمنظریه منظریت بهمان ظورات بحسب و جو و مطلق و اجبی است سبحانه که اصلا ظاهر<sup>نیست</sup>  
 الا بتوابع نفسی خود و آن توابع نفسی نفس و جو و بنفسه موجود نیستند الا بطور آن  
 وجود ضایحه بالا در بیان حقیقت نسبت صفات حقانی بذات سبحانه واضح شده است  
 پس من حیث این حقیقت و وقوع جزای فعل مرتبت و قوعی واقعی حقیقی نفس فاعل<sup>شد</sup>  
 و محذور تیسری بر خیزد و بعضی افراد عام را چنانچه ارواح و غیر آن تعیین گذشته کی

و گذشته بمعرض زوال اطلاق آید بهیئت ثابت بود زیرا که ظهور هر چه پیش از ممکنات  
موقوت ازلی بحسب اراده و تقدیر مطلق ازلی لاریبی آن حکم قاطع و مطلق مقتضی الظهور  
بنظور انقطاعی یا بطور ابدی واقع است و معنی آیت کریمه

بوضوح این حقایق بی احتیاج توجیه قیاسی بعقل سدید و صمیمه <sup>بنظر</sup>

بصیرت حدیده صریحه با ثبات حقیر به او ثابت باشند <sup>در سر معرفت ماست</sup> و  
امکان نیک باید دریافت که من حیث همه حقایق مذکوره امری که ممکن وجود ممکن اطلاق <sup>کنند</sup>

جز امر موجودیه ممکن و تغیر از آن امر وجودی که مبدء نفس وجود ذات هر شیئی تعالی است  
اصرف بگوهریه بسیطه بالا گفته شده باشد و الا بتماثل نفس هر مرتبه امکانی بوجود و توالی

وجود و قیام و موجود بغیره است و چون غیر ممکن حضرت وجود واجب است تعالی <sup>حاجت</sup>  
غیر و حجاب امکانی است پس بدین طور همه ظهور و احباب تعالی ظاهر اظهر بود و اما با وجود

آن بنفسه بهمان کمال اطلاق و تقدیر ازلی خود و این فقیر بنزله مخلوقات مختلفه <sup>طوره</sup>

کمالات متوجه حضرت اقدس میخواند و نیز برای فهم عوام مثل دیگران تمثیل موج و آب  
 میگوید لیکن بقطع نظر به تبدیل عالی آب بطور و ظورات موجیه آب زیر آن نفس  
 آن موج و دیت و ظهور امواج ظاهر و قایم و موجود بآب است و آن حیثیات موجیه  
 فی الحقیقه هیچ نیستند الا کمالات کونیة بوجوده مصدریه مقتضی الظهور لشبه و هبیت  
 وحدانیه که بحسب حقیقه از مراتب اندامیه صفاتیة ذاتیه آب از مرتبه خف و اندامیه  
 ظهور پذیرند اما نقش آن هبیت را بجمع حیثیات آن بسیج و جهر عین آب ندانیم اگر چه  
 ظورات هیات امواج را غیر از ظورات شیوات صفاتیة ذاتیه آب هیچ ندانم و آب را  
 بدین ظهور ظاهر ظاهر و اینم چرا که نفس هیات امواج مختلفه و همه حیثیات هیات  
 امواج من حیث تحقیق حقایق امواج تحقیق حقیقی بهم مرتبه این ظهور و بهم مرتبه اندام  
 نفسی خود بآب مطلق نفس امری کونیة ذاتی و صفاتی بوجود و دیت نفس خود اندامی  
 تمامی مخلوقات را بسیج و جهر من الوجوه صوری و معنوی حقیقی عین خالق بخوانیم باوجود آنکه

تمامی ظهور مراتب جمیع خلایق را سرسبز همه ظهورات انشوات خالق دانیم تعالی  
 و خالق را بهمان اطلاق لغتی ذاتی ازلی بدین ظهورشهادی بظهور ظاهر و اینها  
 چنانچه بالا مفصلاً تصریح نموده شده حرفی بس است مثل مشهور است در خانه اگر کسی است  
 یک حرف بس است بحسبیت جهان بوصول جزای روان هر موج و کفش  
 بروهم انسان گذران این جمله شود اب مطلق دانی بر حسب ظهور قابلیت  
 این دایره کون بقانون حکیم قدسید من خفا کثر علمیه علم  
 تنویر تنوع شود آن مطلق نور تجدید مثالی است بتغیر و عدم  
 هر دایره کون بقانون علم میشود نفوس کثر تقدیر حکیم از نقطه نور و  
 انواع نقاط تجدید مثال است مرتب نه قدیم بجهان الله  
 باعتبار می شود در مرتبه اعتبار موجود نمود گذران تجدید مثالی دایم  
 بانیات و بدجمله عجیب نمود ترتیب عذایی و ثوابی بجهان

مشکل عوام از مثالی که زان مشکل چه بود چو نفس مجزای ابدیت کمر چه بنگرند  
 بایدی که زان اصل همه مثبت به ثبوت قدرت بالنفس که مطلق ز حد و  
 کند رست ذائق ذوق و مذاق ذائقه فعل و فعل تشدید و جوهری و سودی  
 حرکت ظاهر باینکه آن حرکت این قید ز یکدگر نکرد و منفک  
 من حیث خفا شد و این قید جلی مطلق دانی با صلهای لا ینفک  
 نادان حق حقیقت عالی را نادان حق تجدد مثالی را دانی که حرام است کشفه  
 و همی تحقیق شرمغالی را نادان تغیر و ثبوت شرمی هرگز و اند  
 تجدد و امثالی وی دانی چو ظهورش خفاش تحقیق دانی ز وجود و قدس  
 حق منی عالم محدث و کل محدث تغیر چو نیست به اثبات نمی پذیر  
 بر نفس ظهور مثبت است بی خفاش هر آن حد و نی به ثبوتی تقدیر  
 تحقیق حقیق حقیق عالم حیران کند از فهم عقول عالم نوکات فضل الحیث سران



یوتیه لمن بنی آدم قصیده متضمن العطا فی تحقیق تحقیق وجود مطلق  
 سبحانه وایضا فی تحقیق الوجود و الوجودیه مراتب الکنونی القدیمی و الامکانی  
 الحدوثی یعنی مرتبه عالمیان و نفس عالمیان حقایق که انبساط ایالات و اشیا  
 خالق است رب العالمین و تعالی و خارج یعنی بیرون ای سوائی مراتب وجودی است  
 دلی تحقیق تحقیق اطلاعات موجودیه و وجود خارجی که بمرتبه وجودی بحضرت خالق  
 عالم مطلق اند یعنی که او تعالی بیرون ای و را و الورا از انتساب جمیع حیثیات

عالم است بوریات و تنزه از مدرکات عشره تقدس شانه

مراد ذوق عرفان زما در ربودت بهمان آید از ما که و بر نمود است

بود حیث تحقیق عالم که با خود بخود بر خود از خود نشود است

صفاتی که آن کج منحنی چنین بر نمود است بدرجات عشره بشرط اعتباری

منودش و دانش حکمت کنود است ازین نکته دانی تحقیق عالم که موجود خارج

الوجود است . . . وجودی بود اقتضای آن است منطبق که ذاتاً منفصلاً  
 بمطلق وجود است . و را الورا از تعین مراتب که موجودش غیر نسبت نبود است  
 تقابل مبعده و م موجود باشد که جملة نسبت همچنان بر خلوص است چنان که  
 به نسبت انراعی . بر آت ذبنی عباری زود و است ازین نکته دانی به تحقیق  
 که موجود خارج و جود است . کمالات خالق نسبت خلایق  
 چو موجود اضافی بخارج و جود است که آن هر همه قابلیت زود است  
 ظهورش همه بر صفاتش نمود است . و ان نفس امری کمالات خالق بحیث الخفا  
 اندامی و جود است ز جمله تحقق اضافت و خارج . بحیث التحقق معاً وجود است  
 ازین نکته دانی کمالات خالق که موجود اضافی و خارج و جود است  
 عبارت ز خارج تقابل مراتب . تفاوتها که هر کجا و نمود است که خارج وجودی  
 به معنی نثری بود که آن بخود مستقبل الوجود است . به معنی لغوی عبارت ز خارج

برونی مراتب تقابل نموده است و از اولاد ان مراتب وجودی نه جمله مراتب که

کونی الوجود است همه ماسوا بهین بر تقابل مقابل خود از خفا و انمود است

چه خارج جلایافت اسرار مخفی بحق و ادبش که حق الودود است <sup>یقین</sup>

که این جمله از نور علمش ظهور نکات از حقایق نمود است که او خود بخود و بهر خود از خودی <sup>خود</sup>

مرآتم بپار خود برز و دود است بمو و اندان پسر اسرار خود را گزین کشف غامض <sup>چه</sup>

خواست نمود است سکوت افضل است که چه حجت المقرره تکلم بود افضالش که بود است

ولی از تحیر کمالات حس بس سکوة الزم جو عرفان فروود است چنان عارفی <sup>چیز</sup> انکلی اتل

بغیر از ضرورت زبان چون کسود است پس انگوید این ضعف این آدم که حالاً بهر <sup>را</sup>

سبوت سجود است همیشه بخود داریم بر اجابت بسر اطلاق و داد و دود <sup>است</sup>

توکلنی بکلت و لید می یفهم بحق آن ولید که اعظم و کود است <sup>بتشر</sup> توفا غفر بشرش همه

که و بهر آن در خضوع و سجود است برو هم بالش صلوٰه و سلام <sup>فرد است</sup> فزون مازاد انسان که المبح

ای برادر اگر ما وجود این همه وضوح اوضح که در بیان حقیقت حقیرت<sup>صفت</sup> یا بطور  
 نفس مراتب از بی حضرت علی الاطلاق زبان گفته شد و نیز ازین تحقیق<sup>صفات</sup> عدم سلب  
 ذاتیه که آنرا تعینات میگویند و از مرتبه بحث<sup>سلب</sup> صرف امری که آنرا کنه ذات گویند  
 می نمایند به بیان واقعی ظاهر نموده شد و بسبب تعینات صفاتی از مرتبه بحث<sup>بایست</sup>  
 نیز بالقوه و اگر چه این بود و محدود و رتبه غیرتی و زیادتی که هم بالقوه واقع بود و تبیین  
 عبارت و اشاره از صدر نموده آمد و بهمین حیث کنه ذات کنه صفات ذاتیه یا یعنی  
 بماهیت نفسی نفس امری و اوه و صفاة مطلق و اجبی حضرت اقدس تعالی را که حق<sup>حق</sup> ذاتی  
 صرف بحثی مسمی بالکنه است و من حیث تقاضا نفسی صفات ذاتیه ذات بحثی نفسی  
 خود و بطور صفاتی ذاتی مطلق مسمی بالکنه حقیرت<sup>حقیر</sup> بحث صرف و اقدسیت امری بسیار<sup>حقیر</sup>  
 بیان ثنوی کرده شده که به عاز این فقیر حقیقت حقیر مفهوم بعضی مکرر و از بس علو شان  
 این حقایق عالیہ دانند و بسیار بتعلل و تامل و تپیه بتفکر تشویش نمایند که این بسیار

خارج از تفهیم معنومات بخته از باب ظواهر اند از مرآت خورش تو صیف خستم

خرد گشتا که جانی و مزون نیست بلکه اگر محمت تجوید این تحقیقات غالب آید از یارانی  
که توسط این فقیر بعلم لای و جنائی به پیاف و علم لدنی صلی بفصل عینی لاریبی هم حسانه

تحقیق این حقیقت <sup>سکر و</sup> اند و مجازند استیضار باید نمود و امیدوار باید بود که شاید بر مرآت <sup>خفا</sup>  
متبشر بهم نور فضل لاریبی انکشافی واقع شود و بمنه و کرمه تعالی شأنه هم حسانه و انکه بالا <sup>گفته شد</sup>

که مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله تعالی سوره از تجدد و امثال در مصنفات خود تفریح  
با ثبات بنماید بهتر آن بود که بحسنه از لوائح که تصنیف ایشان هست نقل نمود و آید و آن <sup>بنیت</sup>

لا یجبه شیخ رضی الله تعالی عنه در فرض شعبی میفرماید که عالم عبارت است از اعراض <sup>عین</sup> مجتمعه و درین  
واحد که حقیقه هستی است و آن بتدل و متحد و دیکر و دمع الالافش و الالات و در هر آنی <sup>عالم</sup>

بعد می رود و مثل آن بوجود می آید و اکثر اهل عالم ازین معنی غافل اند کما قال الله سبحانه

و از از باب نظر کسی بدین معنی <sup>مطلوبه</sup> نیست

کما شاعره در بعضی اجزاء عالم که اعراض است حیث قالوا الاعراض لایبقی زمانین  
 و مکرر بمانند که معروضه بسو فطایمه در همه اجزاء عالم چه جواهر و چه اعراض و برکت  
 فریقین من و جمعی خطا کرده اند اما شاعره بسبب آنکه اثبات جواهر متعدد کرده اند  
 و راه حقیقه وجود و اعراض متبدل و متحد و در بابها قایم داشته اند و نه داشته اند که  
 عالم بجمع اجزایه نیست مگر اعراض متحد و و متبدل مع الالف پس و الانات که در عین  
 واحد جمع شده اند و در برائی ازین عین زایل میشوند و امثال آنها بوی متمسک گرد  
 بس ناظر بواسطه تعاقب امثال در غلطی افتد و می پذیرد که آن امر است واحد مگر  
 تقو له الاشاعری تعاقب الامثال علی محل العرض من غیر خلوان من شخص من العرض  
 مثال للشخص الاول فظن الناظر انها امر واحد مستمر بحرکت نه که بنده نه افزاینده  
 امواج برورونده و آینه - عالم چه عبارت از بین امواج است بنود و زمان  
 پائینه عالم بود از نه زنجیرت خالی نهری جاری بطور دائمی طاری و اندر زمان



نهری جاری سرست حقیقه الحقایق ساری : و اما خطائی سونطانی نیست که مع

قوالم بالتبدل فی العلم العالم باسره متنبه نشود اند با نکرکت حقیقه است که متبلین

بصور و اعراض عالم و موجودات متیقنه متعدد و مینماید و طور مشیت او را در فرا

کونیه جز باین صور و اعراض چنانکه وجود نیست اینها را در خارج بدون او

سوفطانی که از خودی خبر است گویند عالم خیالی اندر که است اری عالم همه خیالی

ولی پیوسته در حقیقی جلوه کرت و اما ارباب کشف و شهود می پسند که حضرت

حق سبحانه و تعالی در هر نفسی متجلی است بتجلی دیگر در تجلی او اصلاً تکرار نیست یعنی

و در آن بیک یقین و یکشان متجلی نمیکرد و بیکت در نفسی بتعینی دیگر ظاهر میشود

و در هر آنی بنانی دیگر تجلی دیگر ظاهر میکند . . . هستی که عیان نیست و آن در

در شان ذکر جلوه کند هر آنی . . . بیک نکته بخور کل بوم فی شان کربایت از کلام حق

و سرورین نیست که حضرت حق را بجان اسما متقابله اند بعضی قهریه و سده و ایما در کارند

و تعطیل غریب کیت لازم جائز فی پس چون حقیقی از حقایق امکانیه بواسطه حصول  
 و ارتقاع موانع مستعد و جو کرد و در حتمه رحمانیه او را در یابد و بروی افاضه وجود  
 کند و ظاهر وجود بواسطه تلبس با ثار و احکام آن حقیقه متعین کرد و بمعنی خاص و محلی شود  
 بحسب آن تعین بعد از آن و بسبب قهر احدیه خفیه که مقتضی انحلال تعینات انار کثره  
 صوری است از آن تعین منسلک کرد و در همان ان اصلاح بر مقتضای رحمته رحمانیه متعین  
 دیگر خاص که مناسبت تعین سابق باشد متعین کرد و در آن ثانی بقهر احدیت مضمحل کرد  
 و تعین دیگر بر حتمه رحمانیه حاصل آید و بکذا الی ما شاء الله پس در هیچ دو آن است  
 تجلی واقع نشود و در هر آنی عالمی عدم میرود و دیگر آن بود و می آید اما محجوب  
 تعاقب و مثال و تناسب احوال می نپارد که وجود عالم بر یکت حال است و دراز  
 منته متوالیه بر یکت منوال سبحان الله زهی خداوند و در مستجمع فضل و کرم  
 و رحمته وجود در هر آنی برو جهانی بعدم آرد و در پی جوان به اندام بوجود انواع عطا کرد

هر جسم عطیه جدایی بخشد نور برای حقیقت عالم را <sup>بیت</sup> <sup>اسم</sup> فایکمی بجای بخشد  
 و لیل بر آنکه عالم مجموع اعراض مجتمعه است در عین <sup>و</sup> واحد که حقیقه وجود است <sup>بیت</sup> است که هر چند  
 حقایق موجودات را تجزیه میکنند در حد و دایشان غیر از اعراض خبری ظاهر نمیشود مثلا  
 وقتی که گویند انسان حیوان مطلق است و حیوان جسمی است نامی حساس متحرک بالاراده  
 و جسم جوهر است قابل مرابعا و ثبوت را و جوهر موجود است لافی الموضوع و موجود ذاتی  
 که مراد از تحقیق و حصول باشد درین حدود هر چه مذکور میشود همه از قبیل اعراض است <sup>الان</sup>  
 ذات مبهم که درین مفهومات ماحوظ است زیرا که معنی ناطق ذات من له النطق است  
 و معنی مانی ذات من له النمو و بلکه ان فی البواق و این ذات مبهم عین وجود حق و حقیقه  
 حقیقت است که قایم است بذات خود و مقوم است بر این اعراض را و آنکه ارباب لفظ <sup>بیت</sup> میکنند  
 که امثال این مفهومات فضول نیستند بلکه از لوازم فضول اند که بان از فضول تعبیر میکنند <sup>سطه</sup> بواجب  
 عدم قدرت تعبیر از حقایق فضول بروحی که ممتاز شوند از باعدائی خود بغیر این لوازم یا لوازمی

که ازینا اخفی باشد مقدمه است ممنوع و کلامیت نامموج در تقدیر تسلیم هر چه نظر

باجوهر ذاتی باشد قیاس آن عین واحد عرضی خواهد بود زیرا که اگر چه داخل است

در حقیقه جوهر خارج است از آن عین واحد و قیاس است با و و دعوی آنکه اینجا امری <sup>است</sup>

جوهری و ذاتی عین واحد در غایت سقوط است بتخصیصی که گشت ارباب <sup>است</sup> حقیقت که بعضی

از مشکوٰۃ نبوة بخلاف آن گواهی دهد و مخالف عاجز باشد از اقامت دلیل و الله تعالی <sup>الحق</sup>

و هویدای البسیل تحقیق معانی از عبارات مجوی <sup>است</sup> بی رفع و ثبوت اعتبارات مجوی

خواهی یا بی زعلت جمل نسخ قانون نجات از اشارات مجوی کشتی بود و فواید

قانع شد مقصد مقامات معصده مانع بر گزینش و تامل کنی کشف حجب از حقیقت

از مطالع طالع در رزم کوشش نه در جمع کتب گز جمع کتب نمیشود و رزم حجب

در طی کتب کجا بود نشاء حجب طی کن همه را و عدالی الله کتب ای برادر آنچه از این

این حقیق مذکور که مولانا می عبد الرحمن جامی علیه الرحمه در نسخه لوائج از بزرگان

بنقل صحیحه کرده است قدس الله تعالی سر بنم بعضی محذورات مریجه چنانچه خبری فعل

بر نفس ناعل و غیر آن پیدا میشوند جواب آن محذورات من حیث تحقیق تحقیقی پیش از مذکور

این نقل در صدر مرقوم مفصلاً هم شده است چنانچه اجمالاً در آن تحقیق این رباعی را بالا نوشته

ترتیب غذایی و ثوابی بجهان . مشکل عوالم از مثال گذران . مشکل چه بود و جو

مخبر یابد است . که چه بنظر شد باین کدزان . پس این تحقیق تفصیلی حقیر را چنانچه

قبل ازین مسطور گشت باید دانست که آن مقتبس از نور مشکوٰۃ کمالات مرتبه فاضل الخواص

و لایه مطلق است زیرا که این بیان نفس موجوده اشیا بتجدد امثالی بوجه تغیر مطلق است

بعد م مقیده نه بعد م مطلق بجمع مراتب ظاهری و باطنی صفاتی و ذاتی عالم زیرا که تمامی ممکنات

باین حیث بتجدد امثالی بتغیر مطلق بتجدد امثالیه تغیر بعد م میرود و بهمدین وقت قصیر یا

بعد م رفتن از موجودیت تا معدوم شدن هر چه بر سر عالمیان عالم بگذرد و قوتش

چه از احوال و افعال اضطراری که مستوجب جزا و تنبیه نباشد و چه از احوال و افعال اختیار

که مقتضی جزا، خستیا ری بود و شر این آیه کریمه را باز و اینجا باید دریافته تا بیک

وَقَدْ

اختصار الكلام بجملة ما كانت بدلا عن المعنوي فعدم بعض الكلام من

اہل علم الجنان تکلمت المعانی فی تحقیق احوال العالم من بقایہ و فانیہ عن ثبوت و تغیر  
لما ذکرنا فی الصدر پس باید دریافت کہ چہ تفاوتہ وار و ازان تحقیق کہ مقبوس از انوار

مسکوتہ کمالات مرتبہ خاصہ ولایت مطلق باشد کہ ان بیان حقیقت موجودیہ ممکنست  
بجند و امثال بوجه عدم مطلق است کہ محمد و رعلی نقلی در آن تحقیق باقی میماند بکلیت

اهل صحو کا بل غور رچی نمایہ آن محذورات مقوی تر نمایند مگر از نظر اہل مکر مغلوب  
آن حالت یا از غیران با غماض عین از حقیقت سخن آن محذورات شہر حقیقہ صادقہ

مستمر مانند از پنج است که میگویند که عالمیان با نفساناً فاناً بوجود و عدم بقدرت القیالیه

تجدد امثال مجبض نمود و بهی نای بود و نفس بنفس ذات و صفات هر شی موجود و معدوم مسکونند



و قیام این نمودنی بود و نفس موجود و عین واحد اقدس میناید چنانچه هر مملکت علم آن

حالت وجه انیه که از اهل کمالات مرتبه خاصه ولایت مطلق باشند برین اندیش<sup>حشیت</sup> بن

نفس هر فاعل مجزئی نمیشود چه در حال وجه در استقبال و این بعید عقل و نقل است <sup>نظیر</sup> این

تقاضا آن میکند که شاید از بزرگان متقدمین اگر غریزی بتجدد امثال در حقیقت عالمین

سخنی گفته شده عایش چنین چنانکه بالا در تحقیق این معنی مبرا از محدورات نقلی و عقلی

کلمه چند مسطور گشته اند یا بهتر از آن باشد و الله تعالی اعلم بحق الحق اگر گفته شود که این

تقریر بدان تقریر اشاعره مینماید که از قول مولانا می عبد الرحمن جامی علیه الرحمة روا<sup>ن</sup>

واقع شده گویم بچنانست زیرا که اشاعره اعراض را انا فانا موجود و معدوم <sup>مستبعد</sup>

و چند جواهر با تغییر قیوم آن اعراض میدانند و این فقیر چه عرض وجه جوهر همه را موجود <sup>بست</sup>

متغیره میدانند انا فانا بقاء نفسی هر موجودی از موجودات را چه موجود عارضی <sup>بست</sup>

جوهری و این بقاء بقاء آلی باشد خواه بقاء زمانی خواه بقاء غیر معلوم حدیث ابدی <sup>باشد</sup>

و آنکه این فقر با وجود این تغییر سرعیه صفاتی ذاتی نفوس عالمیان قوی با ثبات  
 تمامی نفوس عالمیانست حقیقتش آنکه هر ظاهر هر آناتی را از منظر استظهار مدركات  
 نمی بیند انهم هر چند شیت اقل قلیل بود یعنی هر چند بطور اقل قلیل باشند چه موجودیت  
 است آن بلکه موجودیت اقل قلیل باشند بخلاف تجزیه غیره که از یکت آتی بود و این هر  
 یعنی این هر طور خواهد از مراتب امثال عروض مختلفه خواهد از مراتب امثال جوهر متنوعه  
 فیه و باید دانست که هر ظاهر بطور تعذیرات تعذیری است که منفیه باعتبار یک  
 منظر است و باعتبار دیگر منظر چنانچه بالا در عمايات تحقیق آن با اشارات دقیقه واضح  
 نموده شد و هست و روزی که این فقر را بعد از مدت معده سال این چنین تحقیق  
 متعالی از حقایق اشیا اول مرتبه نموده اند و این وقت سحر بود الهام صریح حلّی <sup>میر</sup>  
 الیوم اکملت لکم دینکم و بعد از نماز اشراق بحسب انعام بعضی کمالات کامله الهام <sup>خف کرد</sup>  
 و بوقت چاشت بهائوز بحسب بعضی کمالات دیگر کلمه

الهام اخفی کردند

و نیابس بر خایر الوالا بصار مخفی نماید که نمی

عالم یعنی هر چه موجود است امکانی است بخلاف وجود و حقیقی همه ظهور کمالات و جوهریه

مخفی عینه صفات ذات قدس مراتب عرفانی ظهور ثبانی برکت بدیگر است چه و هم چه

و چه غیر آن چنانچه بالا برای طلاب صادق منصف الفطانه اهل فطرت سلیمه عرض نموده

پس گفتم خود زیر کار این است **و الله اعلم**

علیهم الصلوات اکملها والتسلیمات اتمها

که جامع بمعانی کثیره باشند و در بیان بعضی حقائق از

اسرار کلمه لا اله الا الله و احد ه لا شریک له و در بیان بعضی آیات و احادیث

و اقوال کریمه بوضوح حقائق اذقه و این فصل هم بر دو نوع است نوع اول در بعضی کلمات

مایمه ثانی و ثانی و روحی و پیری اما اول کلمه چند و روزی بر طلاب حق اهل خلوص

طوبیت منصف الفطانه عرض نمایم شاید باعث آگاهی و موجب اتقان کمال شود

آنچه که از حقایق کمالات قطبیت و غوثیت و غیره و در فصل اول این رساله و بجای  
 و یکم رقوم گشته است غرض ازین تسوید نیست که چون از حقایق همچنان کمالات  
 مراتب عالیہ برین فقر احرار کشف نمودند و معلوم بعضی ضمایف آن مراتب ملهم فرمودند  
 بفضل لاری خداوند بجانہ اتم حسانیہ می تاثیر یافت که سر بمت فرود نیاید و هیچ چیز مکتوب  
 و دایما بعلم باشد که کما حقہ باشد بحدت نظر تقیینی بایمان اطلاق اقدس حضرت البدر علی  
 رب العالمین با کسار نفسی با افتقار ذاتی بقدر علم خود بعضی در تخلص ستری بوضوح  
 جی قلبی منتظر میماند و وقوع این بخت از ان بود که در هر حالتی علم ایمانی بوزن علم  
 و جدائی آن حالت نصیب این احرار العباد میکرد و انگاه تحقیق ستری بخلو متخیله از دریا  
 مواجد و معارف ظلالی بنصیب این بنده بطور آید . علامت آن بنده ام  
 که غیر از شاد ز جمله صورت و معنی بگنجی آزاد است پس علم اصلی از حقیقت اسما و صفات  
 واجبی حضرت اقدس مطلق جل و اعلی و از حقیقت اشیا چنانچه در فصل ثانی و ثالث

این نسخه بوجه غربیه غیر مکرر در مرقوم کشته است بکرمت نمودند و عنایت فرمودند

و بیان الحقائق اصلی چنانچه بالا در فصل دوم تحریر یافته است و چون حدیث مصطفوی

است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

و قلم تراشیدن بتکلیف حسن ظاهری و باطنی با خستیمار نقد مکرر مهابانی صاحب

شفيعهم عليه وعلى آله الصلوات والبركات والالاجات من الله سبحانه بيمينه وفصله عم

پس طالب حق را باید که سدا متی باطن را از سقم طبیعی نصبت هوا بهمت صادق و خوا

وساعی مانند و مجادله و مبارزه و هیچ نوعی از انواع نفسانی پیر و از دین پس

دشمن پنداشته دایما سرکشی اورا لکد کونالی طعن و تشنیع یکانه و بیکانه دناشته ندرت

باطنی در پیش دارد پس از هیچ فردی که مندی یعنی آزاده باطن نشود و تا که بر هر بنده

خداوند قادر مطلق غفار و قهار و رحمن و رحیم برحق محل احتمال کما نیکایب

و پشتمنی و بدوانی و بدگوئی پریشان نشود که شاید بدان سبب آخر ایشان

و بیع بنده خدا را بجانیه بارتکاب رخص و مباحات و فضول بدان تا حد  
 مباحه اصلاً و قطعاً بنظر ظاهر و باطن تجرّنکر و بجل نیکت محمول دارد و در خود  
 و بزرگی او نقصان نه بندارد زیرا که بر نفس خود بسیار تجربه کرده ام که اگر کسی بر  
 احدی چنان نظر ظاهری یا باطنی کرده شد بعد از آن بتجلیل یا تاخیر وقت خود را  
 بنظر یا باطن قصد یا باطنی قصد کم و بیش مرکب بدان یا فتم و از عمل غنیمت بآن  
 افتاده دیدیم اما الحمد لله که آن ارتکاب را بشامت آن نظر خود در یافته بودیم و  
 و تائب شدیم سر این آیه باره از یحیایم توان دریافت

و قول الله عز وجل

وَلِيَّ الْاِجَابَةِ بِيحَانِهِ وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ يَتْلُو الْعَبْدُ عَبْدًا هُوَ اِيضاً وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ  
 عَلَيَّ اَلْصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَعْمَلُ لِلَّهِ نِيًّا بَعْدَ مَقَامَاتٍ فِيهَا وَاَعْمَلُ لِاٰخِرَةٍ بَعْدَ مَقَامَاتٍ



فیهما و اعمل للمولی بقدر حاجتک الیه و قال جبریل خطایاکم علیهما الصلوٰۃ <sup>والسلام</sup>

قال امیر المؤمنین امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ

بس باید که مصدعی آن باشد که در مرآئی حوز را مرده از مردگان پنداشته باشد

صراطیستیم بذکر الله تعالی بوجه حسن حقیقی باشد مقرر اولیاست رضی الله تعالی

عنهم اجمعین حوز را نه پیش فرست نه پس دم نقد را بپوش بس قوله علیہ الصلوٰۃ <sup>والسلام</sup>

و رخصت کرد مرا نصیحتی کن که مختصر و کامل باشد منصب عین فی جمیع الحالات <sup>معمول</sup>

دارد و این صفت و این عمل در هیچ بنده غیر از نظر متابعت قولی و فعلی <sup>نفسه</sup>

عالم اعلم عالمیان شیفع المذنبین وسیله المتحیرین میسر نکرد و نیست <sup>راحتی</sup>

بغیر از تبع آن مادی بحق تبع کان از تابانش پند شد متفق و اگر چه حصول <sup>این</sup>

متابعت پس عالی مرتبه است که بکمال حدت بصرت و سمعت صادق منوط است  
لیکن هر قدر که بتواند تقصیر نکند و این فقره

را چون موهبت و فضل لاری پی و پشتیب بود اگر چه ناخواسته بیقوت میکند اُمّی  
نمادان بودم اما در هر باب که مشکلی پیش آمد از رفیع جمل بعلم و نظر متابعت  
آن اوصناع کریمه مصطفوی با الهام مالتفی و قلابی کشف قلبی و روحی تهلی کشف  
اسرار در آن اوصناع قولی و فعلی محبتی با لقا سیری می شد و آخر چون ترا  
تحقیق زیر آفتاب کشفی و الهامی یا غیر متصوفان هر چند که کنی محفوظا صحیح باشد  
همیشه ظنی است بر اهل علم ظاهری رجوع میکردم همچنین از کتاب میگذشت پس کار  
بجائی رسید که بعضی کلمات واجب العقیده که تقریر سلف بوجه اجمالی در کتب مرقوم  
تفصیل حقایق بر آن کلمات بعلم جنائی تحقیقی که علمای سده است اگر چه انرا از باب <sup>این</sup> تطویر  
برگزین شده باشند مشرف ساختند بطغیل متابعت شریعت و طریقت توسط حلی <sup>خفی</sup>

همچو من ناقه بلی را در پذیرد آن کریم ز و نسا زد ازین ظهور تمام با از کریم  
 چه معذرت کمرمت از من نخل عاصی مکر بهمان کریم تمام عذر خواو بود بحیلمائی  
 چنین حال تو چه عرض کنم مکر نشرم کریم خود غفوکنا بود چه سپاس مهرت  
 از من خراب ناکس مکر این ادائی عالم بپاس پذیرد چه بعد لطافت اندر دل  
 ناقص مکر این نقوص نفسم تو بعد بر کنیری اهل مولی هر که او شد نور  
 بنده خاص باشد در حضور کسیت نور انور کو خاص الخواص عالم حق البقین بر  
 براختصاص اهل عقی کو بر آگاه شد اهل دنیا کو زره کمر اند کسیت اگر که او  
 عاقل بود کسیت کمره هر که او غافل بود کسیت غافل هر که او ولع است <sup>لعب</sup> لهو  
 اور است کو اهل بهشت و آن هو اکمر اکن ناسی حد کسیت انعام که او اهل پان بود  
 کسیت انسان کان سری رحمان بود مترط هر در که کو جرت حب حق در تابع محبوب حق

علیه و علی آله و صحبه و تبعه الصلوٰۃ و السّلام و التّحیات و البرکات اهل اکابر  
 باید که بر چه در کتاب خلاصه المعارف مخالف مذاق در مدعا چه در باب ملوک  
 طریقت و چه در باب کثوف حقیقت این رساله که مسمی بنجات الاسرار است معلوم نمایند  
 این را معتبر بردارند که نسبت بدان تدریجات تحقیقات این رساله صافی ترانه و همه  
 و برادران معنوی را باید که در عبادات و عادات عمل بغیر متابعت طریقت  
 مصطفوی تکمیل فقر ظاهر و باطن و به ترک هوا و ترک لذات و استراحات جسمانی  
 و روحانی و به ترک حیساننی نفسانی بمیلان طبعی و با خفا <sup>ملوک</sup> طریقت و با خفا <sup>معارف</sup> مواجبه و  
 خود بیشتر بشیر میکوشیده باشند و بتابعیت مشایخ و عزایم دانند نه در رخصت خواجه  
 مقرر اولیاست علیهم الرّحمۃ مکران کسی از شیخ کامل کامل بر خستی یا موریر صریح کردند و از  
 مرسومات ارباب ظواهر محرز باشند و بلباس اهل طریقت در مجلس ارباب <sup>خصوص</sup> ظواهر  
 در مجلس غیا کمتر روند و از مجلس غیا متنبد و محرز باشند هر چند که از اغیار <sup>بعضی</sup>

۲ اصلاح آثار نمایند و از مناجات آن اوقات محبت پند مکرر فروری صحیح باشد  
 به بدعت و حرمت نشوند و صحبت صادق مستدعی بخلوص و صدق باطن تخلص تهری  
 خصوصاً آن برادران را اختصار مشرب بیشتر لازم است که با بدون ممتی و باید یکدیگر ضرورت  
 حقیقی یا بملکات صحیحه صریحه مکرره بلباس اهل طوایف یا بصحبت اهل طوایف گرفتار باشند  
 باید و نیست بطور فقر بر چهار مرتبه است ظاهری و صوری و معنوی و حقیقی اما ظاهری و صوری  
 در مومن و غیر مومن مشترک انظورت علی وجه النقص و الکمال و بالتعطیل و التعلیل لیکن انقدر  
 تفاوت است که صوری در مومن غالب انظورت من مرتبه است ظاهری در غیر مومن که غالب  
 انظورت من حیث استیجاب و مرتبه معنوی در مومن و غیر مومن مشترک انظورت علی وجه  
 کمال المطلق بالتعطیل قط و تحقیق خاصه مومنین است اما من حیث ظورات درجات متفاوته  
 انظورت علی درجات هم بدانند از باب دنیا و اصحاب اغیار را لباس غنا من حیث حلال و  
 و اهل رشا و راجه ارشاد علم جنایی و چه ارشاد علم لسانی لباس مشیت بجد اعتدال کمال نسبت

و اهل فقر را لباس فقری شافی و کافی و وفایت و آنکه روستی صحیح است نهی سوال الله

صلی الله علیه و سلم عن لباس الشهدین یعنی لباس علی و منقر از حیث شان خود و لباس

بس اولی و مختصر از حیث حال خود یعنی ارباب دنیا و اصحاب اغیار را لباس اهل فقر

پوشیدن و اصحاب فقر و ارباب فقری را لباس اهل غنا پوشیدن منع است و اگر

بما سوی این طریق سدید و که بحسب حال هر یکی در بیان آمد خویش تحمل نمایند <sup>غلب الوقوع</sup>

است که بجهت تحمل مراد غنی رعونت باشد پس بخوف هوا ملاحظه افراط و تفریط ضروری

بود و الله ولی التوفیق لنا و لکم و منه الإرشاد و علی صراط

الستاد تعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سیئات أعمالنا و استغفر <sup>توب</sup>

إلیه و یؤمن به و تتوکل علیه ربنا لا تأخذنا فی سنا أو

أخطانا و اغفر لنا من کذلک ذنباً اذنبته عمداً أو خطاً <sup>علانیة</sup> سرّاً

و تبت علینا انک انت التواب الرحیم سبحان الله و الحمد لله



وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ

رَبِّ الْعَالَمِينَ . الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . مَا لَكَ يَوْمَ الدِّينِ . إِيَّاكَ نَعْبُدُ

وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ . اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ . صِرَاطَ الَّذِينَ

أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ . آمِينَ آمِينَ آمِينَ

بِسْمِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ جُودَتْ حَبِيبُهُ مُحَمَّدٌ وَآلُهُ وَتَبِعَهُ أَجْمَعِينَ آمِينَ

بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ . اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبِعِهِ وَسَلِّمْ بِمَا لَكَ حُبُّكَ وَأَصَابَتُكَ بَعْدَ كُلِّ مَعْلُومٍ

لَكَ وَأَرْحَمَ وَبَارَكَ كَذَلِكَ مَوْصَلُهُ بِمَا لَكَ أَنْعَامُكَ وَإِحْسَانُكَ وَفَضْلُكَ

وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَعِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ

عَلَى ذَلِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَيَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ أَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ

نوع الاُولی فی کلمات المِلَکاتِ اَوَّلَ این مصرع الکاشم بردگی برده

ظهور آمد و همدراوقت ظهور آنسرور شد و حضرت علی کرم الله تعالی و

این مصرع مذکوره را از طرف این فقیر بخدمت آنحضرة علیه و علی له الصلوٰة و السلام

که در ایند قبول نمودند و این مصرع ثانی همدرا آن حالت بین النوم و اليقظة تلمیح شد

که بافاقت آمدیم از پس نزدیکی دور آمد و باز تجلی برقی و بجزیر کردند درازان

متغایره و ملهم خفی مطلق میفرمودند که میگویم لا اله الا الله پس ترقی بخشیدند که در کرد

جنین نماندیم باز و تجلی صوری یکزمان بتواتر بروی بقلت فرصت وقت بصورت

امیرالمومنین امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما و ملهم خفی مطلق فرمودند که میگویم

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ پس ترقی بخشیدند که در کرد آن نماندیم باز و قتی امام ما تغیر کردند

که به بین رب خود را و تجلی بصورت این فقیر اما بسیار حی بس نماند و بی ریش نمودند

و از خودی خود بمقتوی آن ما را از مای ربودند و همدرا آن بفضل لاری می لم شدیم که میگویم

لا اله الا الله پس از گروان رمانی بخشیدند و دیگر تجلیات و ملامات متنوع بسیار شد

تا کجا شماریم باز بعد از مدت مدید از آن بعد از طی درجات کمالات عظیمه از مرتبه خاصه و مرتبه

اخص از ولایت مطلق در عین جن در آمد پس بعد بنماز عصر الهام یافتند کردند برین رب خود را

و وصول حقیقت ایمان و یقین بحضور حضرت اقدس تعالی همگی ستیری بی دریافت پس کلمه

و کیفی نصیب کردند الهام قلبی در بحر محیط غوطه خوردیم جز با دو کلمه دیگر نکردیم

باز الهام قلبی الم چو شیر گرفت بیشه حیرت چو کعبه کنج بعثت نشت جبرائیل

ملکات قلبی و روحی و پیری کلمه الله سبحان الله من اوجده الاشیاء

و هو لا یعینها ای سبحان من ظهور شیوات صفاته بطور الشهادة العرفیه و هو لا یعینها

اوست اوست همه ازوست اوست همه ظهور اوست سبحانه چه غیب و چه شهادت

هر چه بر هر کسی مشهود است همه شهادت است از غیب بنفس غیب حتی که علم بحکمت مطلق هم آری

هر شهادتی و هر چه بر وظاهر شود و هر همه مشهودی است از غیب آری بعلم نسبت غیب شهادت را

بغیب شودی است از غیب من حیث حقیقی که نفیر غیب بدان سبب با جمیع کمالات  
 غیب نفسی غیب که آنرا این فقیر غیب الغیب گفته است و در حدیث قدسی منطلق کلمه خفیه  
 یعنی که حقیقت خفائی نسبت مراتب مخفی که غیب و مراتب غیب الغیب اند بنفس مرتبه غیب  
 مطلق متقابل بطور شودی است که مقتضی الظهور تخلیق خلق است که عبارت از پیدایش است  
 و آنکه بر مراتب بعضی از پیدایش آن نسبت بغیب ظور کرد این طور بهم شهادی است  
 اما چون مفهوم مراتب غیب الغیب که نزد مات قابلیت عینه اند بتقید نفس است  
 غیب با اطلاقی بر مراتب مایان میشود و دیگر دلیس از اطلاقی غیب اطلاقی غیر است  
 بر نسبت خلق بخالق هم من حیث حقیقه هم صحیح باشد چنانچه آن ارباب تحقیق که مافوق  
 اهل مرتبه خاصه از ولایت مطلق رسیده اند انحصار نسبت غیریت اهل ظاهر شریعت  
 بدان نسبت متعالیه پس این تحقیق از اهل ظاهر شریعت شرعیت باشد که بعلم اهل کمالات  
 مرتبه خاصه الخواص از ولایت مطلق تعلیق دارد حرفی پس است ای برادر این آن

بیانی است که خارج محبت است یا که حقیقه شریعت است

و این که از این جهت است که در این کتاب

و توفیق و این که مضمون

در خلاصه المعارف مرقوم شده است بنظر تحقیق حقیقت کلمه عند چند چنانچه در ایته اول

تعلیم بعلم و حکمت حقیقیه واقعی و اقد است بنماز محمد نظر کن و این باب

کشف الہام سری نمود و تحقیق حقایق و اکتشاف دند بهم با ولایت وقت نماز و بهم نیز

وقت برای مشغله امور و دیگر سوائی نماز مثلا نماز ظهر و قسمت اول و یک قسمت آخر و این

این اولویت و وقت مثلا در عادات پیش از ادائی طهر اندک تر بکار بار دیگر مستفاد باید

نسبت بعد نماز علی بن الفیس و اوقات هر پنج وقت نماز نظر بباطن بحدت بعترت

الوہیت و رخصت و ادا امر و نواهی و کرامت و ان اوقات من حیث نظر بنماز محمد

و نیت و در ادا نیام و قعود و رکوع و سجود با حسن و ادا دست و پا ماندن حسن

عبدیت و عبادت بدان نظر غور پس کرده از متابعت العلم عالمیان باید آموخت  
 چنانچه پاره در خلاصه المعارف بهم مفصلاً مذکور شده است علیه و علی آلہ و صحبہ  
 و تبعہ الصلوٰۃ والسلام علم اللہ فی بعلم اللہ فی خارق العادات  
 بخارق العادات ہر کہ تکلف کند برای خلق مردم اورا بتلقین پسند و  
 ہر کہ بی تکلف باشد برای خلق خالق اورا صدق افزاید **حقیقت** مشہودیت  
 بنظر صورت است بحسب تقاضای نفسی خود و موجودیت ہر صورت بشود حقیقت خود  
 بتقاضای این مشہود این حقیقت **حقیقت** بطور نفس صفت با وجود وقوع نفس و صف مرلو  
 و وجود نفس و صفت با ظهور نفس صفت منوط است **حقیقت** العلم علماں علم اللسان و علم  
 الجنان لاخر الحدیث و سرکمالات آنها **حقیقت** علم اللسان و علم الجنان لاخر الحدیث  
 و سرکمالات آن آیات من حیث علم الطریق **حقیقت** علم اللسان و علم الجنان لاخر الحدیث  
 و سرار آن اسرار حدیث الاعمال بالنیات الی اخر الحدیث و سرانکہ با وجود این **حقیقت**



صیغه علی المحموم محیط جمیع الاعیان است و بعضی اموال غیر عمل بمنزله نفس نیست بهر دو  
 لیکن فیضان نور آن که موجود نیست موجود نشود و موقوف بر ظهور وجودیت است <sup>خارج</sup>  
 باره آن تحقیق تمیز باکی ملایکه و ملائکه المعارف مرقوم گشته است کشف علم  
 لدنی انسانی است و ظنی <sup>کشف</sup> بر حقیقه اصلی است و ظنی چه از حقایق مراتب وجودی  
 عینی چنانچه اسماء صفات واجبی و لوازم آن بغیب الغیب وجه از حقایق امکانی  
 چنانچه حقایق اشیا حقیقه وقوع موجودیه شنود می شنید بخلا و ملائکه امکا  
 از کونیت غیب لغبی چون عرف بعرفان نفس خود بکما می سر حقیقت انسانی عالم  
 بعلم لدنی توسط اصل ممکنات که نور محمد است و بسیداه است بحسب این لطیفه سری  
 که این لطیفه حایمه جمیع لطایف انسانی اندماجی الوجود بوجود و آن نور بسط است <sup>نفس</sup>  
 بحضور تفسیر عالم باشد این عالم انوار است که از اهل صحو که مل خواهد بود و این علم <sup>ست</sup>  
 بوصول کمالات مرتبه خاص الخواص که از ولایه مطلق بولایه انبیاء علیهم الصلوات و السی

مسمی است و الا<sup>خ</sup> ظهور آن توسط اولی بوسیله مراتب نور مرتب خود که در مرتبه<sup>خبر</sup>  
 و قلمی و غیر آن بوده باشد بر مراتب دیگر که خود بوجه ظلال می باید هر غرضی که باشد  
 هر علمی و معرفتی را و حقیقت هر مرتبه که بوده باشد و آن کمی و نقص در وقوع ظهور<sup>نقص</sup>  
 عدمی و انوف در حقیقت از تحالف و نقص نیست هر چه اید زیرا که نفس<sup>نفس</sup> منظم  
 یعنی هر یکی از این مظاهر مراتب سه را به منظره محل محصوره در بدنه عارف<sup>فقیه</sup> و اهل  
 این بر همه مراتب ای بر همه مراتب پسته از مقتضیات سبحان انوار عنصری خوانده خواهد  
 قله او اکثره منبسط می شود و نفس حقیقه انسانی که به وصف کلیت اصل جمیع مراتب  
 انسانیت بطور شدیدی در مرتبه اول فی حیث الخلاست و اصل وصف کلیت جمیع  
 حیوانیت بطور شدیدی در مرتبه ثانی و ثالث و غیر آن فی حیث الملکات و بدان<sup>اعتبار</sup> ا  
 الانسان ستری و بدین اعتبار الانسان حیوان ناطق واقع است که چه مراتب<sup>تردد</sup> دیگر  
 و بدین همه موجود و بدینستند پس قوت نور آن حقیقت جامع که آن نفس حقیقت انسانی<sup>انسان</sup>

گفته شد بر قوه انوار این جمیع مراتب غالب باشد زیرا که بعد از خلقت اول که حال

و اصل جمیع کمالات حقیقت انسانی لطف و النور و به مراتب برتر تر و افضل تر

تر است فی الحقیقه نسبت به جمیع مراتب در رکات عشره یعنی در مراتب شود خلاصه مراتب شود

درجات ملأ را در جمیع مخلوق عالم نفس غیب و اقصیه نیست الا بطور عرفانی که غیر از ظهور

شهادی موجود نیست چه از صفات خالق تعالی که نفس غیب است و چه از ملزومات

صفات خالق سبحانه که نفس غیب است چنانچه از معنی حدیث قدسی صریح و مبین است

و اکثر آن بر انسان

یعنی حقیقت انسانی اکثر اوقات در اکثر افراد مظاهر خویش در ظهور حو و مغلوب و مستر و

مستجاب و وقوع این بوصف من حیث ظهور آن مراتب اعلی و لیسه و بی است بطور ضمیر

اولی و سلیسه و بی چنانچه مقتضیات عنریات بوصف عرف معروف بشریتی که شایسته

و آن انصاف که بطایف است بهم گفته شد یعنی ظهور نور نفس خصوصیت آن بر یکی جلالت

کثره بسبب آن چنان رو پوشش مینماید پس بدین حثیت هر ظهوری که با جمالت  
 مخصوص بتفاوتها مراتب آن خصوصیت یعنی آن نور ذاتی آن هر یک مقتضی <sup>بست</sup> نظور  
 مینماید پس گما هو بطور نمیکند پس ازین باب در مکتوباتی که مبرات نور بر مرتبه  
 از لطائف سه چه حقی و چه اخفی ظاهر میشوند غاطی واقع میگردد و اما آن لطیف  
 با نفسها آنچه نچستنه که در شان از آنها وارد است و فی اخفی آن باز باید دریا  
 شخص نفس خود را بنور و وجود اصل خود که اصل جمیع عالم است موجود و ظاهر یابد  
 بنور اصل خود خود را و اصل خود و انا بود یعنی و انا فی وی بدین حثیت ظاهر شود  
 کس نور اول خود را بمنزله صفا و نور ستر نفس خود را که حقیقت انسانیت بمنزله ضیاء  
 و نور آن اصل اصول النفس نور انا نشاء وی که ظهور اول نشاء وی همان نور <sup>عینی</sup>  
 قدسیست تعالی شانه خواهد و است بدانش خاص عرفانی پس همچنین کس از افراد <sup>بش</sup>  
 هر چه از رب العالمین باید دریافت وی بیوسایط و یکربو سطر آن اصل <sup>ل</sup>

باشد فخر جرم یافت این سخن لطیف و معجز بود زیرا که اصلی است و شخص <sup>نفس خود را</sup>  
 موجود و ظاهر به واسطه طور انوار مراتب خود تواند دریافت پس اینچنین کسی چه  
 از رب العالمین توسط اصل نفس خود می یابد چه از دانش مراتب قدسی <sup>و اشیای</sup>  
 و چه از دانش مراتب کونی امکانی توسط مراتب انوار مراتب خود می یابد و بنابر <sup>این</sup>  
 نفس خود همه مراتب نفس خود که اصل عالم است و رب العالمین او دیگر هر چه از رب <sup>العالمین</sup>  
 یابد نیابد نشاء پس یافت این شخص مبرا از گرفت و تسعم نباشد زیرا که ضلی است <sup>ضمیمه</sup>  
 بود و اگر گفته شود که اگر قدرت احد بجهانه مبر باشد چه مانع گویم که اگر چه چنین <sup>احتمال</sup>  
 امکانی واقع است لیکن احتمال وقوعی واقع نیست زیرا که سنت واجب قدسی از <sup>لایین</sup>  
 آمده است و آن که <sup>نفس و طبع است ای برادر</sup>  
 میان کیفیت اطلاق اصلی و ضلی که در تفوّه مرتب طور علم لدنی و حقایق دیگر در صدر <sup>منطق</sup>  
 است و حده لا شریک له هو الواحد بلا عدد یعنی که واحد <sup>مطلق</sup>

بنفسه مطلق است و واحد مقید بنفسه پس هر چه که واحد مقید است بلا حد و نباشد و واحد

مطلق از تعدد و مبرا باشد و واحد مطلق بهر چیزی که مستعد و مینماید این طور شهادت

بقیة می آن واحد مطلق است و در مراتب اقسام تمام مراتب تمامی محسوسات و از مراتب

همه وجه از مراتب عشره که بی تعادل تعدد و بی فهم پذیر در ماهیت واحد مستعد مینماید

یعنی که در مرتبه شش و ظلالی خود و ظهور واحد بتعین نهایی و نماندگی غیر ذلالت نماید

مفهومه و واقعیت و این طور تمکینی است پس تعدد در مظهر واحد آمدن در نفس واحد

و این ظهور عبارت باری واحد است که بر نفس واحد و بر مراتب مندرجه ذاتی بی نفس واحد

تعدد واقع مینماید و الا فی الحقیقت واقع نیست زیرا که بظهور مراتب نفسی آن مطلق

که بدان مظهر واقع باشند آنم ظاهر متعدد و میگردند و مراتب مطلق بهم بانفسها همچنان

مطلق اند بحدی که از اطلاق نام مراتب نیز مطلق و جزایر اطلاق نباشند که کمالات

ای قیاسیات ذاتی لغتی مطلق اند سبحان الله سبحان الواحد احد نفس واحد چه که بدین <sup>حشیت</sup>



مرتبه مراتب واحد نیز برابر از تعداد اند که ظهور است باری تعدد و در مظاهر خود می نمایند  
و خود همچنان با نفسها بر اطلاق احرف آمد یعنی که غیب الغیب مثل نفس واحد غیب است  
و مراتب اند ما جمیع ای قابلیت نفس ذات واحد غیب الغیب اند یعنی که بی نظر مظاهر  
به معنی از تعینات نفس واحد مطلق چه تعینات دیگر که با سائمی ثانی و ثالث الی غیره  
ظاهرند و چه نفس تعین اول که با سسم واحد نظیرت معلوم و معروف نیست چه غیب  
نشیوات و چونکه واحد مطلق را به منظره از مظاهر بهم اولاً ظهور تعین اولیة خود که یکی  
و یکسانی محض است از مرتبه واحدیت یعنی از مرتبه یگانگی صرف منزه ذات خویش  
واقعی فی الواقع واقع باشند نفس شریک او معدوم و محل شرکت بر او از سر علم  
بود ای برادر همین حقیقت تمامه ای ظهورات شهادی است از نفس مراتب غیب  
از چندی مدت نظر ببال خود و نظر ببال بعض مردم حیران بودم که مبادا بوجبی ازین نوع  
کسی آزرده خاطر گردد و خوابان بمرت بودم و بهر انفس خود حیران و پشیمان

هم بودم که ملهم شدم و ملهم شدم بعزالت جمیل و

الکون در عزم سفر لطو اف حرمین شریفین سرعت کردم و راهی شتم که ملهم شدم

بمعنی این آیه کریمه نسبت بخود و بحسب حال خود **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**

**وَيَسْمَعُ فَمِنْ أَهْلِكَ فَأَنْبِئْهُمْ**

**وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**

رساله نکات الاسرار و واقفان نکات اسرار عالی مقدار مخفی نمائید که در این ایام **بشکر فرجام**

به بصیبت بهجت آسمانی خاوران این قطب الربانی و غوث الصمدانی صاحب ولایه الالهیه

المقتبس من متکات النوار النبویه مصدر علوم الغریبه و معارف العجیبه و اسرار اللطیفه

امام الدوران و خلیفه الزمان حضرت ایشان علیه الخیرة و الثغران رسیدم و استماع

حقایق و معارف و مکشوف و لمحات ایشان نموده بشرف زیارت حرمین **و شدم** **محرین**

بشکر این نعمت عظمی بعضی از مکشوفات جدیده و لمحات عدیده که انما فانما فی فیض بود

برای دوستان بعید مسوود نمود و بحضور موفور السرو را حضرت صفائی  
 صحبت میدادیم روزی فرمودند اگر این مسووات کلمات ملهات را جمع نموده  
 داخل فصل ملهات نکات الاسرار بسازی مناسب است بعد از انجام ایام حیات  
 ایشان که میرنج تاریخ سال کمال و حال نشان از مطلع کلمه **تسبیح**  
 و نیز از کلمه **تسبیح** طلوع مینماید حسب الامر آنحضرت لای کلمات  
 ملهات را از صد آلف تسبیحات در سلک تحریر آورده بدو روز فرائد ملهات  
 رساله شریفه توفیق الله سبحانه منظم ساختیم والله الموفق والمعين باید دانست  
 که شرح بعضی کلمات ملهات و محل وقوع آنها در رساله جدیده مسمیه بتسبیح **الان**  
 واضح شده است و اکثری بواسطه وقت غرض معانی در بیان نیامده و این  
 ملهات بر چهار نوع اند نوع اول بعضی از ملهات وطنی و بری که بدستخط  
 شریف آنحضرت تسوید یافته بود بعینه نقل برداشتم که حرره نفس سره علم

أَنَّ بَعْضَ هَذِهِ الْمُلْهِمَاتِ لَهُمْ بِاللُّغَطِ وَالْمَعْنَى بَعْضُهَا لَهُمْ بِالْمَعْنَى فَقَطْ

ذُوِي الْإِنْسَانِ سَرِي      الْإِنْسَانُ سَرِي وَالنَّاسُ سَرِي      إِذَا  
كَمُ الْفَقْرُ هُوَ اللَّهُ      إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْصُرْهُ

ذَنْبٍ      مَنْ عَرَفَ رَبَّهُ لَا يُضْرَبُ      إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ  
أَدَمَ عَلَى صُورَةٍ      سَرِي مَعْنَى آيَةٍ كَرِيمَةٍ هُوَ بِالْأَفْوَاهِ الْأَعْلَى  
فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى      الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ

إِسْتَوَى      يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ      إِذَا الْجُمُعَةُ بَاسْتِ

مَنْ وَسَّوَسَ الشَّيْطَانُ      الشَّيْطَانُ فِي رُجُوبِ الْجُمُعَةِ فِي هَذِهِ الْأَنْهَارِ

مِنْ وَسْوَسةِ الشَّيْطَانِ لِأَنَّهُ يُكْفَى لِرُجُوبِهَا فِي هَذِهِ الشَّرَاطِطِ

مَوْجُودَةٍ وَلَوْ أَنَّكَ لَمْ تَبْصُرْ شَرَايِطَ الْمُسْتَجَبَةِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا تَبَيَّنَتْ

ظَاهِرُهُمْ أَخْرَارُ كُتُبِ فَهْمِهِ بِمَحْنِنِ يَأْتِيهِ شَدَّ كَقَفْتِهِ إِذْ أَنَّهُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

یقیمون التطوع بالجماعه و یرکبون الجماعه فی غرض فمذه فاسد و انه من حیائل  
 الشیطان لافساد علم الاسلام و هی الجمعه و هذا مذهب الاعتزال فعلى السنن ان بعض  
 عنه و قد جاء الاثار فی هذا ان صلوة الجمعة فرض قائم الی یوم القيمة سوا یمکان  
 حادلا و جابر ا و اهل علم از مضمرات و تارخانی و نصاب و غیر آن این مقدمه را  
 مشرو و حانقل میکنند **بسم الله** <sup>بمعونه</sup> **الدینا بلعون ما فیها الا ذکر الله تعالی** **آمن** و  
 عالم عالمیان در شان اهل این معانی و معارف مسطوره که خاصه اهل کمالات مرتبه  
 خاص الخواص از ولایه مطبق اند که این مرتبه معروف بولایه انبیاست فرموده  
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که هر که از خلق ازین علم مطلع شود معنی اشارت کما <sup>نبی</sup>  
 بنی اسرائیل بدانده علیه و آله و صحبه و تبعه الصلوة المنشأ و التسلیمات اینها بعد <sup>معلوم</sup>  
 له سبحانه موصله بکمال حسن و فضل و علی جمیع الانبیاء و الملائکه که نکات این  
 مقامات و مثل این مقامات دیگر را پاره شری که بالقائه ستری معلوم نموده اند و کتاب

خلاصه المعارف مرقوم گشته است و سواره آن اگر بار ما موبشدم می نویسم و الا  
اگر کسی از فرزندان و برادران که ازین فقر بصحت تقریر یافته باشند بنویسند که  
رخصت است اشهی تحریر الشریف قدس سره الغریز بعضی از ملهمات طریق که در حین  
تحریر آن حضرت علیه الخیرة و المغفرة نیاید و است است که بجهت قیام خطره متوسلین  
طالب و جد و جماع بعد از نماز تهجد الهام واقع شد بعضی از یاران متوسلان تواران  
قبیل اند که اگر خواهد قطب الدین حشمتی و شیخ نظام الدین و بلوی درین زمان بود  
صحبت ترا گذارسته پیش ایشان رفیق یعنی نمیدانند قدر صحبت ترا که درین زمانه معلوم  
اصلیه و تحقیقی معارف جدیده شرعیه یکانه عصری و با فاضله برکات و انعام  
و تربیت اولیه طلاب کمالات نا درالدهری <sup>منبت</sup> خوششید نه مجرم اگر کسی بناید  
بعضی از ملهمات بحری اگر بعضی ملهمات این نوع را آن حضرت علیه الخیرة  
و المغفرة بتحقیقات خود تدقیقات او و تحریر نموده و راول فصل ثالث این سال



داخل ساخته اند لیکن بکلمه چند درین دین نیر اشارت نمائید چنانچه بزرگوار

الْهَمْنِي رَبِّي تَمَّ احْسَانُهُ وَانْكَشَفَنِي بِهَذَا الْحَقِيقَةِ اَي مَنِ يَعْرِفُ

بَانَ الْعَالَمُ مَوْهُوْمٌ فَقَدْ عَرَفَانَهُ وَهِيَا نَهُ اِلَى اٰخِرٍ قَدْ اَلْهَمْنِي رَبِّي

بِلَا تَرْجُمَانٍ وَانْكَشَفَنِي بِوُضُوحٍ اَلَا وَضَحٌ فِي حَقِيقَةِ الْخَلْقِ اِنْ فِي

هَذَا الْوُقُوعُ وَقَعَ ظُهُورُ السَّهَادَةِ بِقَابِلِيَّاتِ الْحَقِيقَةِ الْمُقْتَضِيَةِ <sup>وَالظُّهُورِ</sup>

الْكَوْنِ اَلَا مَكَانِي سَهْوٌ وَالْمَصْدَرِيَّةُ اِلَا عَتَبَارِيَّةٌ الْعُرفَانِي اِلَى اٰخِرٍ

اَلْهَمْنِي رَبِّي كَذَلِكَ مِنْ قَالٍ مَا هِيَ الْاَشْيَاءُ غَيْرَ مَجْعُولَةٍ فَهُوَ يَخْطِئُ فِي

الْكَشْفِ وَالْقِيَاسِ اِلَى اٰخِرٍ اَنْتَهَى تَحْرِيره تَبَسُّمُهُ قِيلَ اِنْ تَكُنْ حَبَّارٌ

بِحُجَّةِ اَطْمِئْنَانٍ وَاَمَانٍ بَعْدَ اَرْطُورِ پَر وِر عَالِمَانِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْقَائِمِي صِرَاحٌ وَفَتْحٌ

لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ يَا وَلَدِي هَذَا مِنْ وَاِرْدَاتِ الْمَشَاحِجِ <sup>وَرَدِ</sup>

بَعْدَ اَرْتَجَبِ حَضَرَتِ اِيْشَانَ عَلَيْهِ الْحُبَّةُ وَالْغُفْرَانُ خَلَا صِي مَرْدَانِ اَزَانِ مَرْمَكَةِ مَهْمَكَةِ <sup>شَكَر</sup>

بر نجات ایمان نیم شب الهام و اقمه شد کف یفکون وانت فهم واقعه

بخبری باره در جلد ثانی رساله نتائج الحریین بتفصیل مذکور شد است

ملهمات کئی اکثرش بر خط شریف مسوده یافته بود **منها** بسم الله الرحمن الرحيم

لِلْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این دعا که در کتاب **الدرر السعید** آمده است

در اثبات حقیقه این ملهمات کلمه الله **منها** فی التوحید والنفث ودر حال

اکمال حمد و صلوة لا قامت امینی که مستبد عاز صلوة بهم سه رکعت صلوة اوست

در نفث النبي صلى الله عليه وسلم **منها** بسم الله الرحمن الرحيم

نی المناجات یا رب الولید ولید فی کمال حال

والرحیم من ابوی فی تربیت علی کمال حال **اللهم الصبی**

صَبِيٍّ وَإِنْ تَعْطِيَ لَمْ عِلْمٌ فَلَيْسَ فِيهِ هِمَّتُ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ حَتَّى تَرْزُقَهُ التَّوْفِيقَ

الْكَامِلَ

وَأَمَّا الْعَبْدُ فَهُوَ كَالْعَبْدِ الْمَوْطُوعِ

وَحَقُّ الطَّاعَةِ عِبَادَتُ الْمِطْعِ

تَعْلَمُوا أَجْرًا جَزِيلًا وَتِجَارَةً كُنْ تَنْوِرُ عَلَى حَسْبِ نَيْتِهِ

هَذَا فِي قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرُ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ حَقِيقَةً

الْخَالِقِ عِنْدَ حَقِيقَةِ الْخَالِقِ لَيْسَ شَيْءٌ بِحَقِيقَةِ الْخَالِقِ

لَا كُنْتُ بِحَقِيقَةِ الْخَالِقِ عِنْدَ حَقِيقَةِ الْخَالِقِ شَيْءٌ لَيْسَ شَيْءٌ

كَفِ النَّفْسِ عِنْدَ قُصْدِ النَّفْسِ مِنَ الْغَرَامِ الْأَنْبَتِ أَطْهَارًا مَا جَاهِدَ فِي كَانَتْ

مَحْصُومَةً بِبَعْضِ الْخَوَاصِّ ذَكَرَ الْغَيْبَةَ غَيْبَةً الْأَبْنَةِ الصَّحَّةَ بِوَجْهِ الْأَبْنِ

مَنْ لَوْ قَفْنَا وَهِيَ مَحْصُومَةٌ لِبَعْضِ الْخَوَاصِّ وَرَحَالَتِ الْكُسَارِ نَفْسِي لَهَا مَفْعَةٌ

١٣٨٢٥

بدا من کمال الادب کما بود می مشک و ادب واجب

قول ابی بکر کما قال

در فرق میان ادب و حیاء ملهم شدند الادب امر فعلی و الحیا

امر حالی در نماز مبتدی را رکوع نافع است و متوسط را قیام

لایق و منتهی را سجود و سحر و است چون بین قدر علم پیدا کرد

که مومن باید بود و اگر عدم علم حجت نمیشود و نیاز است آنچه از خدا

باز دارد باز دارند باز دارند و است از سلامتی ایمان علی نور

جیل فی تعریف اهل الکمال و انما ترین مردمان کست آنکه معیشت او با خلق

برائی خدا باشند بعلم بابتد با خلق من الله هو اعلی الناس و فضل

علی بن ابی طالب در قبولیت و عا و ر حق مخلصان اجبت لمخلصک الصادقین

در قبولیت و عا و ر غار جبل ثور و ملتزم مکرم حبیب با جاب الواسع

ما المرزم شفا العاوقین العتانی الحرات کما شیخ

فی المسکرات <sup>بر نادانی</sup> در نادانی که بعد از چای و پنجاه کلمی از

فرائض بغضایل بردارد <sup>در معنی خالص</sup>

مخلصاً فی قول النبی صلی الله علیه وسلم من قال لا اله الا الله خالصاً مخلصاً

بلا شریک و کفر و دخل الجنة فی جبل مولد امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه

قطع از مصافحه و قطع از مصافحه مشیت فی التذیب اهل به الامام

من الله تعالی ام من قبل رسول الله صلی الله علیه وسلم قطع از مصافحه و قطع

از مصافحه رسول منت بعد از طواف و داع در حین نشیبت بماترم

مکرم عقرب کت ما تقدم من ذنبک و ما تاخر <sup>لمعات بدلی و</sup>

برستن از ذوالخليفة بسوی مسجد قبا بعد از طواف کت دارنا <sup>در مسجد نبی</sup>

بعد از تکبیر تحریمه قل انا اول المؤمنین بعد از فرائض نماز انت اول

المؤمنين . و مسجد قبا به اطرافات من بيتي تقدس لتمام

و بهمين مسجد به اطرافات بيتي عز وجل و در مواجبه رونه سرور علم

سبحي الله عليه و سلم بنده ملايكه بهمين بر كز يد كان كم آمده اند

رتبه كاهنوي عليه و علي آله الصلوٰه و السلام يا ولدي انت جوارنا

في هذه المسجده المتجده در ركعت ثاني طيبت لك من المعاصي

بر اثنا نماز در محراب مخصوص امامت سرور كائنات عليه و علي آله الصلوٰه

و التسلّمات و قريب ستون حراس ائمه المؤمنين علي كرم الله تعالى وجهه و آفته

انتم في جوابنا جئتم كنتم . و بهمين جا در مرتبه عبوديت شان حضرت

نعمه عليه و علي آله الصلوٰه و السلام بعد از چند روز از حضرت حق جل و علا و آفته

حرف شي قدره الا انا . و غير جانب رس نرف قريپ ستون

من در جواب التمس استفسار حق بعضي عرفاء اهل توحيد و وحدت و جود و مملوم



صالحی الله علیه و آله وسلم صاحب ایال مغدور و متقلد معسرور و غیره

من البر لا لفاق الله بعد العصر واقعه شد کوی کامل کمال که بر خود یقین نهست  
کلمات اولی نوشته باشند تا بوجود صوری نویسی بهینه طبع برسد  
یقین اوطن است و پندار است محض در اعتکاف مضامین واقعه شد مرکز

امروز از تنه ذات و نیوی کوه و سیت کند به نغمات اخروی با ما است  
در حق میسر منصور هو من ابل السعاد در محراب مبدی قبلین این قضا

زین را تا نثریت هر که در اینجا نماز گذارد از برکات قبلین بهره مند گردد  
و مسجد روضه الجنة بدین مضمون ایهام شد هر که توسل گیرد بتو یا غیب که  
بر توسل تو از امر زنده کان است یا اورا بیا مرزم باید داشت که بغیر ملت است  
در زیارت مرارات و سایر اوقات واقعه میشدند بحجبه موانع فی الحال  
نمیشد لاجرم کلمه ملهمه بحضور صافرا موش میگشت چون عبارت ملهمه به

مخونه بود و بنابر آن از آنها مستور نگشت

۱۸۲

الحمد لله و صلواته و بركاته على سيدنا و شفيعنا محمد بقدر معاوكت و بعده  
 كل ذر و اذ لك الف مرة على آله و صحبه و صلواته و بركاته كذا كذا و صلواته  
 جميع الانبياء و المرسلين و ملائكة المقربين و عباد الله الصالحين في كل  
 آن و في كل حين الى ابد الابدين امين يا رب العالمين تمت بعونه  
 حسن توفيقه تمت تمام شد كتاب نكات تصيف حضرت پير ديكيم  
 تاج المشايخ و الاوليا محمد دم اللقا شيخ آدم قدس الله سره العزيز  
 بحسب الفرموده اقبال و سعادت پوندي بخت بلند بقول الله بر كزیده  
 محمد رسول الله ملك محمد خان تحرير یافت كاتبه احقر النكس سيد الدار  
 في شهر ربيع الثاني سنة ۹۸۱ هـ



—  
پیران حکیم علام محمد علی الدین  
—  
صدر طبیب و معلم میرزاان و پیشوا







کتابخانه  
مکتب  
ایمان داران  
پادشاه

کتابخانه  
مکتب  
ایمان داران  
پادشاه  
پند خرد داران

کتابخانه  
مکتب  
ایمان داران  
پادشاه  
پند خرد داران

کتابخانه  
مکتب  
ایمان داران  
پادشاه  
پند خرد داران

کتابخانه  
مکتب  
ایمان داران  
پادشاه  
پند خرد داران



۳۶۳ ص

بسم الله الرحمن الرحيم  
و بسم الله الرحمن الرحيم

کانال تلگرام کتاب عرفانی  
<https://t.me/ketaberfani>